

# معرفة امام عصر

عليه السلام



سيّد محمد بنی هاشمی



معرفت امام عصم  
عجل الله تعالى فرجه

سید محمد بنی ماشمی



## انتشارات نیک معارف

نام کتاب ..... معرفت امام عصر علیه السلام  
نویسنده ..... سید محمد بنی هاشمی  
نوبت چاپ ..... اول / ۱۳۷۵  
تیراژ ..... ۵۰۰۰ نسخه  
حروفچینی و صفحه‌آرایی ..... شبیر / ۷۵۲۱۸۳۶  
چاپ و صحافی ..... شفق  
قیمت ..... ۶۵۰ تومان  
تلفن مرکز پخش ..... ۶۴۶۷۴۳۵

ISBN 964 - 5567 - 27 - 0

شابک ۰-۲۷-۵۵۶۷-۹۶۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْمَجْدِيدِ.

السَّلَامُ عَلَى مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُذِلِّ الْأَعْدَاءِ.

السَّلَامُ عَلَى رَبِّعِ الْأَنَامِ وَنَضْرَةِ الْأَيَّامِ.

السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ.

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ

أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيُلْمَّ بِهِ الشَّعْثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا

وَيُمْكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعَدَّ الْمُؤْمِنِينَ.



## فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار
	بخش اول: اهمیت معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه
۱۷	فصل اول: بندگی؛ هدف از خلقت انسان
۱۷	هدف از خلقت انسان بندگی اختیاری او در پیشگاه الهی است
۲۴	روح و اساس عبادت خداوند، معرفت اوست
۲۴	معرفت صنع خداست
۲۵	سهم انسان در معرفت خداوند
۲۹	ملاک برتری انسان معرفت اوست
۳۱	ایمان همان معرفت است
۳۳	تفاوت اسلام با ایمان
۳۴	اسلام شرط لازم ایمان است
۳۵	اسلام به عنوان دین، با ایمان یکی است
۳۹	انکار معرفت سبب کفر است
۴۱	تفاوت فسق با کفر
۴۳	شک هم از مصادیق کفر است
۴۵	مستضعف نه مؤمن است و نه کافر
۴۷	تکلیف مستضعفین در قیامت معلوم می شود
۵۱	فصل دوم: معرفت امام؛ تنها راه بندگی خدا
۵۱	خداوند راه بندگی خود را به انسانها نشان داده است
۵۴	راهنمایان الهی به وسیله خود خدا ساخته و معرفی شده اند



- ۵۵..... خدا را به خودش و رسول را به رسالتش باید شناخت
- ۵۹..... بندگی خدا فقط با تسلیم به برگزیدگان الهی امکان پذیر است
- ۶۳..... حجت‌های خدا، خلیفه او در زمین هستند
- ۶۴..... معرفت خلیفه الله هم موضوعیت دارد و هم طریقت
- ۶۷..... چهارده معصوم علیهم السلام برگزیده برگزیدگان خدا هستند
- ۶۷..... برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر انبیای الهی
- ۶۹..... برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر ملائکه
- ۷۶..... تقرب به سوی خدا فقط از طریق معرفت اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر است
- ۷۷..... معنای «وجه الله»، «لسان الله»، «یدالله» و ...
- ۸۳..... معنای «بنا عبد الله» و «بنا عرف الله»
- ۸۴..... معرفت امام علیه السلام عبارت از پذیرفتن مناصب الهی ایشان است
- ۸۴..... امام علیه السلام کیست؟
- ۹۰..... معنای صحیح تفویض امر به ائمه
- ۹۳..... حداقل معرفت واجب نسبت به امام علیه السلام
- ۹۶..... اهل بیت علیهم السلام در آینه زیارت جامعه کبیره
- ۹۹..... خداوند از آنچه اهل بیت علیهم السلام انجام دادند، راضی است
- ۱۰۶..... امام علیه السلام چوپان و امت گله او هستند
- ۱۱۱..... منشأ همه خیرات معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است
- ۱۱۱..... وجوب تبعیت از اهل بیت علیهم السلام عقلی است
- ۱۱۲..... اهمیت ولایت در مقایسه با سایر ارکان دین
- ۱۱۶..... امام علیه السلام پدر دلسوز امت است
- ۱۱۹..... خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد
- ۱۲۴..... منکر ولایت در حقیقت مشرک است
- ۱۲۹..... تحقق کلمه توحید به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۱۳۱..... ولایت و محبت، روح اسلام و حقیقت ایمان است
- ۱۳۵..... حب فی الله و بغض فی الله روح همه عبادات است
- ۱۳۷..... محبوب بالذات خدا اهل بیت علیهم السلام هستند
- ۱۴۲..... رضا و سخط الهی به رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام است
- ۱۴۶..... هیچ عملی بدون معرفت و محبت اهل بیت علیهم السلام برای انسان فایده ندارد



۱۵۱	ولایت ائمه <small>علیهم السلام</small> در دنیا و قبل از آن وسیله امتحان خلق بوده است
۱۵۴	ایمان و کفر دائر مدار معرفت و انکار امام <small>علیه السلام</small> است
۱۵۶	دینداری چیزی جز معرفت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و پذیرفتن ولایت ایشان نیست
۱۶۱	اهل ولایت بالاخره نجات می یابند
۱۶۷	رابطه محبت و ولایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> با طاعت و معصیت
۱۷۶	وَرَع حافظ و صیانت کننده دین است
۱۸۵	فصل سوم: عصاره دین: معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه
۱۸۵	دینداری فقط به معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه محقق می شود
۱۸۸	هدف از خلقت، تنها به معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه حاصل می شود

### بخش دوم: معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت

۱۹۳	فصل اول: دینداری در زمان غیبت
۱۹۳	غیبت امام محرومیت بزرگی برای مردم می باشد
۱۹۶	غیبت امام، امتحان سخت دینداری برای شیعه
۲۰۰	حفظ دین در زمان غیبت از هر امری مشکل تر است
۲۰۵	فصل دوم: معرفت امام، تنها راه حفظ دین در زمان غیبت
۲۰۵	درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت
۲۱۱	فضیلت ثابت قدم بودن بر ولایت امام <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت
۲۱۵	معرفت امام <small>علیه السلام</small> ثواب یاری کردن ایشان در زمان ظهور را دارد
۲۱۹	فصل سوم: چگونگی معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت
۲۱۹	۱- صحت معرفت
۲۲۱	علم صحیح فقط نزد اهل بیت <small>علیهم السلام</small> است
۲۲۷	۲- تسلیم
۲۲۷	معرفت امام <small>علیه السلام</small> جز با تسلیم به دست نمی آید
۲۳۰	تسلیم نسبت به احادیث در زمان غیبت
۲۴۳	استعجال با تسلیم سازگار نیست
۲۴۶	تسلیم با دعا برای تعجیل فرج منافات ندارد



- ۳- محبت ..... ۲۵۰
- تسلیم شرط محبت و محبت لازمه ایمان است ..... ۲۵۰
- گریه برای امام علیه السلام در اثر شدت محبت ..... ۲۵۴
- دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان ..... ۲۵۶
- رفع گرفتاری از دوستان امام علیه السلام ..... ۲۶۰
- ۴- ذکر ..... ۲۶۳
- پیوسته به یاد امام علیه السلام بودن و یاد کردن از ایشان ..... ۲۶۳
- شرکت در مجالس ذکر ائمه علیهم السلام ..... ۲۶۷
- ۵- علم ..... ۲۶۹
- یاد گرفتن و یاد دادن علوم ائمه علیهم السلام ..... ۲۶۹
- ۶- انتظار ..... ۲۷۲
- انتظار فرج امام عصر علیه السلام عجل الله تعالی فرجه ..... ۲۷۲
- نزدیک شمردن ظهور ..... ۲۷۴
- تذکری درباره علائم ظهور ..... ۲۷۷
- نیت منتظر بر یاری کردن امام علیه السلام ..... ۲۷۹
- اظهار قصد یاری به وسیله تجدید بیعت ..... ۲۸۳
- عاقبت یک عمر انتظار کشیدن ..... ۲۸۴
- ۷- دعا ..... ۲۸۸
- اهمیت دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام ..... ۲۸۸
- ۸- نصرت ..... ۲۹۴
- خداوند یاری کننده خود را یاری می کند ..... ۲۹۴
- ۹- احساس حضور ..... ۲۹۹
- امام عصر علیه السلام به همه مؤمنان توجه دارند ..... ۲۹۹
- احساس حضور امام علیه السلام در زمان غیبت ..... ۳۰۱
- ۱- ورع ..... ۳۰۳
- رعایت سنن ائمه علیهم السلام در زمان غیبت توسط مؤمنان ..... ۳۰۳
- عاقبت به خیری به وسیله ورع ..... ۳۰۶
- خلاصه مهمترین وظایف شیعیان در زمان غیبت ..... ۳۱۰
- دعای پایان ..... ۳۱۱



امیر المؤمنین علیه السلام:

إِنَّ قِيمَةَ كُلِّ أَمْرٍ بِوَقْدَرِهِ مَعْرِفَتُهُ.

ارزش و منزلت هر کس (به اندازه) معرفت اوست.

(بخارج ۲ ص ۱۸۴)



امام باقر علیه السلام:

فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَایَةُ لِلرَّوَايَةِ. وَبِالدَّرَايَاتِ

لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ.

همانا معرفت عبارت است از فهم روایت. و از طریق فهم

روایات، فرد با ایمان تا بلندترین پله های ایمان بالامی رود.

(بخارج ۲ ص ۱۸۴)



همه ما حدیث معروف «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۱</sup> را که شیعه و سنی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند کمابیش شنیده‌ایم و هر یک با توجه به تلقی خود از شناختِ امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام از آن معنایی می‌فهمیم.

همه ما می‌دانیم که این شناخت به صرف دانستن نام و نسب ایشان تحقق پیدا نمی‌کند. چرا که منکرین آن حضرت و غیر مسلمانان هم چنین اطلاعی از ایشان می‌توانند داشته باشند. پس تعبیر «معرفت» در این حدیث شریف معنایی بالاتر از این حد را می‌رساند و هر کس متناسب با فهم و معرفت خود، این معنای بالاتر را ممکن است توضیح بدهد. تا اینجا هنوز اهمیت مسئله به قدر کافی برای ما روشن نیست. این اهمیت وقتی کاملاً روشن می‌گردد که به احادیثی برخورد کنیم که در آنها هم نتیجه‌نشناختن امام بیان شده و هم اثر شناختن ایشان؛ مانند این حدیث شریف از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمَ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخَّرَهُ. وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قُسْطَاطِهِ.<sup>۲</sup>

کسی که بدون (معرفت) امام بمیرد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته. و کسی که با معرفت امامش بمیرد، درک نکردن زمان ظهور به او ضرری نمی‌زند. و کسی

۱- مدارک حدیث در متن کتاب آمده است.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آنه من عرف إمامه...، ح ۵.



که با معرفتِ امامش بمیرد، مانند کسی است که همراه حضرت قائم علیه السلام در خیمهٔ ایشان بوده باشد.

اینجا مسئله عمق زیادی پیدا می‌کند و سؤال مهمی برای انسان رخ می‌نماید که: چطور معرفتِ امام علیه السلام اینقدر اهمیت پیدا می‌کند؟ مگر شناخت امام علیه السلام چیست که اینهمه آثار و برکات دارد؟ درکِ زمانِ ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در خیمهٔ ایشان بودن سعادت بسیار بزرگی است که بالاترین آرزوی دوستدارانِ ایشان می‌باشد. معرفتِ امام چیست که اثرش چنین فضیلتی است و چگونه به دست می‌آید؟

در این کتاب سعی شده تا پاسخ روشن و ساده‌ای به این پرسشها داده شود به طوری که خواننده با مطالعهٔ آن بتواند حتی المقدور ابعاد مختلف مطلب را بشناسد و وظیفهٔ خود را در مورد آن بفهمد. روشی که برای توضیح مطالب به کار گرفته شده، صرفاً مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام است و از بیان هر گونه استحسانِ عقلی پرهیز شده است. به همین جهت در سراسر کتاب، احادیث زیادی مورد استشهاد قرار گرفته است؛ تا آنجا که گاهی توضیح یک حدیث به وسیلهٔ یک یا چند حدیث دیگر صورت پذیرفته است.

بنابراین، کتاب حاضر در واقع سیری است در احادیث مربوط به «معرفت امام علیه السلام» و در شرح آنها به توضیح مختصری اکتفا شده است. لذا برای اهل فن جای دقت و موشکافی در مطالب کاملاً باز است. در عین حال برای آنکه افراد ناآشنا به زبان عربی، احساس خستگی و سختی در مطالعهٔ کتاب نکنند، تمام احادیث بدون استثنا به طور دقیق و کامل ترجمه شده تا این دسته از خوانندگان محترم بتوانند تنها با مطالعهٔ ترجمه، مطلب را دریابند.

کتاب از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول دربارهٔ «اهمیت معرفت امام عصر علیه السلام» و بخش دوم دربارهٔ «معرفت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت». در بخش اول ابتدا دربارهٔ اهمیت امام شناسی به طور کلی و موضع آن در کُلِّ اعتقادات، بحث نسبتاً مفصّلی صورت گرفته که بیشتر جنبهٔ اعتقادی دارد. و سپس همهٔ آن مطالب بر شناختِ حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام این زمان تطبیق شده است.



در بخش دوم کتاب ابتدا مباحثی دربارهٔ ویژگیهای زمان غیبت به اجمال مطرح شده که در آن بخصوص راجع به سختی دینداری در آن زمان مطالبی عنوان گردیده است. سپس در فصل دوم آن، دربارهٔ اینکه معرفتِ امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت می باشد، بحث شده. و آنگاه در فصل سوم از این بخش به اینکه معرفتِ امام علیه السلام در زمان غیبت چگونه تحقق می یابد و چه ویژگیهایی دارد و چه اثراتی برای اهل معرفت به دنبال خواهد داشت - تحت عنوان «چگونگی معرفت امام عصر علیه السلام» - پرداخته شده است. این فصل نتیجه و عصارهٔ عملی کل کتاب است و راه را برای شیفتگان معرفت امام علیه السلام باز می کند. امید است مورد استفادهٔ همهٔ دوستداران ایشان قرار گیرد.

در پایان نسبت به هر گونه کاستی و اشتباه در استفاده از احادیث و شرح آنها به پیشگاه مقدّس حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه عرض پوزش داشته و از خوانندگان عزیز، چشم پوشی و گذشت را طلب می کنم.

شهریور ماه ۱۳۷۵ - سید محمّد بنی هاشمی

بمجلس ۱

اهمیت معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه



## فصل ۱

# بندگی؛ هدف از خلقت انسان

هدف از خلقت انسان بندگی اختیاری او در پیشگاه الهی است

همه ما می خواهیم بدانیم هدف خداوند از خلقت انسان چه بوده تا خود را با آن هماهنگ کرده، در مسیری که خالق ما خواسته قرار بگیریم. چرا که هیچکس جز آفریدگار انسان نمی تواند هدف او را برایش ترسیم نماید. به این مطلب در کلام خداوند تصریح شده است که:

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>

من نیافریده‌ام جن و انسان را مگر برای اینکه مرا بندگی و عبادت کنند.

بنابراین هدف از خلقت انسان، بندگی اوست. اما این بندگی، قهری و اضطراری نباید باشد. زیرا در آن صورت با اختیار انسان که از بالاترین کمالات اوست، تعارض پیدا می کند. پس عبادتی که به عنوان هدف آفرینش از انسان خواسته شده، عبادت اختیاری اوست. خداوند راه این بندگی کردن را به انسان می نمایاند، ولی او را مجبور نمی سازد تا بدون میل و اختیار خویش در مسیر عبودیت قرار گیرد. خدا از انسان خواسته است که بنده او باشد. و این خواست، یک خواست «تشریحی» است، نه یک خواست «تکوینی». در تحقق خواست

تکوینی خداوند، اختیار انسان هیچ مداخلیتی ندارد. مانند اینکه خدا خواسته است هر انسانی از یک پدر و یک مادر خاص به دنیا بیاید. این خواست تکوینی اوست که در تحقق آن میل و اختیار انسان دخالت ندارد. گاهی هم تعبیر «امر» در اینجا به کار می‌رود. امر تکوینی، یعنی خواست تکوینی او که انجام شدنش قهری و اضطراری است و به میل و اراده هیچکس وابسته نیست:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۱</sup>

امر خداوند جز این نیست که وقتی چیزی را بخواهد، همینکه بگوید: باش موجود می‌شود.

این، اراده تکوینی خدای متعال است. اما نوع دیگری از خواست او، خواست تشریحی است که همان امر و نهی اوست به موجود عاقل مختار مانند انسان؛ مانند امر به برپاداشتن نماز: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»، و نهی از غیبت مؤمن: «لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا»<sup>۲</sup>. در این گونه موارد خداوند خواسته است تا انسان نماز را به جا آورد و از غیبت پرهیز کند، اما تحقق و عدم تحقق این اراده، به اختیار انسان بستگی دارد. چه بسا انسان با اختیار خود آنچه را خداوند امر کرده انجام ندهد و به آنچه از آن نهی فرموده، عمل کند؛ نماز را نخواند، و غیبت را مرتکب شود.

این، اراده تشریحی خداست که لزوماً انجام نمی‌شود و خود او چنین خواسته تا انسان مختار با خواست خود در مسیر اراده تشریحی پروردگارش قرار گیرد. و این خواست خدا (که انسان مختار باشد) خود یک خواست تکوینی است. زیرا انسان در مختار بودن، مختار نیست و نمی‌تواند تصمیم بگیرد که مختار نباشد، اما حال که مختار آفریده شده، مورد امر و نهی تشریحی خالق خویش قرار گرفته تا با حسن اختیار خود در مسیر بندگی قرار گیرد. بنابراین خدا حکم کرده که جز او را نپرستند: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»<sup>۳</sup>: «و پروردگارت حکم کرده که جز او را نپرستید.» و این حکم یک حکم تشریحی است نه یک حکم تکوینی، و تحقق این

۱- یس / ۸۲.

۲- حجرات / ۱۲.

۳- اسراء / ۲۳.



حکم الهی به اختیار خود انسان گذاشته شده است.

با توجه به مطالب فوق، در آیه مورد بحث که هدف از خلقت انسان، بندگی او نسبت به خدای متعال مطرح شده، آنچه خداوند انجام می دهد، اوامر و نواهی اوست به انسان و امتثال یا عدم امتثال آنها به خود انسان واگذار شده است. لذا در تفسیر آیه شریفه وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

خَلَقَهُمْ لِأَمْرِهِمْ بِالْعِبَادَةِ.<sup>۱</sup>

آنها (جن و انس) را آفرید تا آنها را امر به بندگی نماید.

بنابراین منظور از «هدف» که در ترجمه آیه شریفه مطرح می شود، جز خواست تشریحی خدای متعال از جن و انس چیز دیگری نیست. او راه بندگی را به جن و انسان (که مختار هستند) نشان می دهد و آنها هم با انتخاب خود یا در مسیر عبادت قرار می گیرند و یا از آن سر باز می زنند. و در هر دو صورت خلقت خداوند عبث و بیهوده نخواهد شد. یعنی اگر برخی از انسانها با سوء اختیار خود در مسیری که خدا از آنها خواسته است قرار نگرفتند، نمی توان گفت فعل خدا عبث بوده. زیرا خداوند از ایشان، عبادت اختیاری را خواسته است نه اینکه جبراً بنده خدا باشند. اگر خواست خداوند در این مورد تکوینی بود، راه معصیت و نافرمانی را برای انسان باز نمی گذاشت. همین باز گذاشتن راه (تخلية السبيل) نشاندهنده این است که خدا خود خواسته است تا انسانها به میل و اختیار خویش بندگی او را نمایند. و به همین جهت مسئله «ابتلا» و «امتحان» هم در اینجا مطرح می شود. در قرآن کریم می خوانیم:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِيهَا آتَاكُمْ».<sup>۲</sup>

و خدا آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما بخشیده آزمایشتان کند.

۱- بحار ج ۵ ص ۳۱۴.

۲- انعام / ۱۶۵.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۱</sup>

کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک عمل نیکوتر دارید.

اختلافاتی که خدا در افراد بشر قرار داده، زمینه‌ای است برای اینکه آنها را به همین اختلافات مورد آزمایش قرار دهد. و در صورتی که افراد انسان هیچیک بر دیگری امتیازی نداشتند، انگیزه‌ای هم برای ظلم و تجاوز به حقوق یکدیگر در آنها نبود. این مطلب بروشنی در احادیث ما آمده است. به عنوان نمونه امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عليه السلام مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ... قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِآدَمَ: أَنْظِرْ مَاذَا تَرَى؟ قَالَ: فَنَظَرَ آدَمَ عليه السلام إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَهُمْ ذُرٌّ... قَالَ آدَمُ عليه السلام: يَا رَبِّ... لِأَمْرِ مَا خَلَقْتَهُمْ؟ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَعْبُدُونَنِي وَلا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ يُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَ يَتَّبِعُونَهُمْ.

قال آدَمُ عليه السلام: يَا رَبِّ فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ وَ بَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ وَ بَعْضُهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِابْتُلُوهُمْ فِي كُلِّ حَالَتِهِمْ....

قال آدَمُ عليه السلام: يَا رَبِّ فَلَوْ كُنْتَ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالِ وَاحِدٍ وَ قَدَرٍ وَاحِدٍ وَ طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ جِبَلَةٍ وَاحِدَةٍ وَ أَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ وَ أَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَ أَرْزَاقٍ سَوَاءٍ لَمْ يَتَّبِعْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَ لا تَبَاغُضٌ وَ لا اخْتِلَافٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا آدَمُ... بِعِلْمِي خَالَفْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ... لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِي. إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ. وَ خَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ عِبَادَنِي مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ رُسُلِي؛ وَ لا أَبَالِي. وَ خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَنِي وَ عَصَانِي وَ لَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي؛ وَ لا أَبَالِي. وَ خَلَقْتُ ذُرِّيَّتَكَ مِنْ غَيْرِ فَاقَةٍ بِي إِلَيْكَ وَ إِلَيْهِمْ. وَ إِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتَهُمْ لِابْتُلُوكَ وَ ابْلُوهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فِي دَارِ



الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ. فَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَالْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ... وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ... وَبِعِلْمِي النَّافِذِ فِيهِمْ خَالَفْتُ بَيْنَ صُورِهِمْ وَأَجْسَامِهِمْ وَالْوَانِهِمْ وَأَعْمَارِهِمْ وَأَرْزَاقِهِمْ...<sup>۱</sup>

وقتی خدای عزوجل فرزندان حضرت آدم علیه السلام را از پشت ایشان خارج کرد تا از آنها نسبت به ربوبیت خود و نبوت تمام انبیا پیمان بگیرد... خدای عزوجل به حضرت آدم علیه السلام فرمود: بنگر چه می بینی. حضرت آدم علیه السلام به وجودهای ذری فرزندان خود نگریست... عرضه داشت: ای پروردگار من... به چه منظور اینها را آفریدی و به سبب پیمان گرفتن، از ایشان چه می خواهی؟ خدای عزوجل فرمود: اینکه مرا بندگی کنند و به من شرک نوزند و به رسولان من ایمان بیاورند و آنها را پیروی کنند.

حضرت آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من، چگونه است که بعضی از اینها از بعضی دیگر بزرگترند و برخی نور زیاد دارند و برخی کم نورند و بعضی دیگر هیچ نوری ندارند؟ فرمود: به همین شکل آنها را آفریدم تا اینکه در همه حالات ایشان را بیازمایم...

آدم علیه السلام گفت: ای پروردگارم، اگر آنها را به یک شکل و یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و بارنگ یکسان و عمر برابر و روزی مساوی، آفریده بودی، دیگر هیچیک از اینها بر دیگری ستم نمی کرد و هیچگونه حسد و دشمنی و اختلافی در هیچ چیز بین آنها پدید نمی آمد. خدای عزوجل فرمود: ای آدم... از روی علم و دانایی میان خلقت ایشان تفاوت گذاشتم... خلقت من دگرگون نمی شود. جن و انس را صرفاً برای اینکه مرا بندگی کنند آفریدم. و بهشت را برای کسانی از ایشان که اطاعت و بندگی مرا نمایند و از رسولان من پیروی کنند، خلق کردم؛ و اهمیتی نمی دهم. و آتش را برای کسانی که به من کافر شوند و نافرمانی مرا کنند و از رسولان من پیروی نکنند، آفریدم؛ و اهمیتی نمی دهم. و تو و فرزندان را بدون آنکه به هیچکدام از شما نیازمند باشم آفریدم. و تنها به این منظور تو و آنها را خلق کردم که شما را امتحان کنم

کدامیک در زندگی و قبل از مرگِ خویش اعمال نیکوتری دارید. پس به این منظور (امتحان و آزمایش) دنیا و آخرت و زندگی و مرگ... و بهشت و جهنم را آفریدم... و با دانایی دقیق و صحیح خود بین صورتها و بدنها و رنگها و عمرها و روزیهای ایشان اختلاف انداختم.

بنابراین، هدف از خلقت انسان، هم بندگی خداست و هم امتحان شدن به وسیله خداوند. و این دو با هم خلاصه می شود در اینکه: هدف از خلقت انسان این است که او با اختیار خود در مسیر عبودیتی قرار گیرد که خداوند به وسیله انبیا و رسولان و ائمه علیهم السلام جلوی پایش قرار داده تا به این وسیله امتحان شود. و اگر اختیاری بودن این مسیر مورد نظر نبود، خدای متعال هرگز زمینه های لغزش و معصیت را برای انسان قرار نمی داد و در آخرت هم او را عقاب نمی کرد.

پس حال که حرکت اختیاری در مسیر بندگی خدا، مورد خواست تشریحی اوست، اگر فرضاً همه انسانها هم به سوء اختیار خود در این مسیر حرکت نکنند، نمی توان گفت که خلقت ایشان بیهوده بوده است و با حکمت الهی سازگار نیست؛ با توجه به اینکه اصولاً قیاس افعال خدا با کارهای انسان در حکیمانانه بودن صحیح نیست.

تعبیر «لاأبالی» که در دو قسمت این حدیث از زبان خدای متعال بیان شده، مطلب بسیار دقیقی را به ما تعلیم می دهد، خصوصاً در مورد کسانی که به خداوند کافر شده و نافرمانی او کنند و به این سبب مستحق آتش جهنم گردند. نسبت به اینها فرموده است: «لاأبالی». یعنی: اهمیتی نمی دهم. منظور این است که: اگر کسانی با سوء اختیار خود نافرمانی مرا کنند و خود را اهل جهنم قرار دهند، من (خدا) مانع معصیت آنها و در نتیجه مانع جهنم رفتنشان هم نمی شوم، زیرا که حجّت بر آنها تمام شده و من می خواستم با اختیار و حرّیتی که به ایشان داده ام، امتحانشان کنم. حال که خودشان نخواسته اند، دیگر جهنم رفتنشان برایم اهمیتی ندارد.

پس اگر خدا می خواست همه انسانها بنده او باشند (خواست تکوینی) یا به ایشان حرّیت نمی بخشید و یا به فرض اعطای حرّیت، موانعی در راه انجام



معاصی برایشان پیش می‌آورد تا آنها را از نافرمانی باز دارد. و خود خدا بهتر از هر کس می‌داند که چگونه مخلوقات خود را می‌تواند مطیع کامل خویش قرار دهد. ولی همین تعبیر «لاأبالی» و امثال آن که در آیات و روایات زیادی به کار رفته، نشان می‌دهد که خداوند چنین نخواسته. و لذا در عمل هم می‌بینیم که انسانها وقتی در مسیر معصیت و نافرمانی او قدم بر می‌دارند، این طور نیست که همواره مواعی در سر راه معصیتشان پیش آید و آنها را منصرف گرداند، بلکه غالباً به خواسته خود که مخالفت امر پروردگار است نایل می‌شوند. و خصوصاً جنایتکارانی که خداوند جلوی راهشان را کاملاً باز گذارده تا هر چه می‌خواهند معصیت و ظلم نمایند، و اینها را همه ما در طول تاریخ مشاهده می‌کنیم.

وجود اینهمه شواهد نشان می‌دهد که بنای خداوند بر این نیست تا از هر وسیله‌ای برای اینکه انسانها در مسیر عبودیت قرار داشته باشند، استفاده نماید، با اینکه همه قدرتهای ظاهری و باطنی در اختیار اوست و حتی فکر و خیال انسان هم تحت قدرت تکوینی پروردگارش است به طوری که هر لحظه و در هر موردی که بخواهد می‌تواند اصلاً فکر انجام کاری را از ذهن انسان ببرد یا او را مبتلا به فراموشی نماید؛ اما معمولاً هیچیک از این امور واقع نمی‌شود و انسانها که به سوء اختیار خود و با عقل و تشخیص خود عمل می‌کنند، به دست خود مستحق عذاب الهی می‌شوند و خداوند هم از این مسئله باکی ندارد و جلوی آنها را نمی‌گیرد.

بنابراین نتیجه کلی بحث این است که: خدای متعال به اراده تشریحی خود که منافاتی با اختیار بشر ندارد، خواسته است تا جن و انس فقط بنده او باشند و همین را وسیله امتحان ایشان قرار داده است. و امتحان وقتی صحیح است که حریت و آزادی برای انسانها در افعال اختیاریشان وجود داشته باشد و راه هم برای معصیت باز باشد. پس به طور کلی هر چند هدف از خلقت انسانها، این بوده که اختیارات در مسیر بندگی قرار گیرند، اما بندگی کردن یا بندگی نکردن انسانها، تأثیری در این هدف ندارد. زیرا مسئله فقط جنبه تشریحی دارد و به هیچ وجه تکوینی نیست.

## روح و اساس عبادت خداوند، معرفت اوست

حال که خداوند از انسانها عبادت اختیاری و آگاهانه را خواسته است، باید ببینیم چه چیزی اساس و پایه عبادت را تشکیل می دهد و اگر اعمالی مانند نماز، روزه، حج و... را عبادت می نامیم، عبادت بودن اینها به چیست. در احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده است، اساس و پایه عبادت را، معرفت خدا دانسته اند. به عنوان نمونه امام رضا علیه السلام می فرمایند:

**أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ.<sup>۱</sup>**

اساس و پایه بندگی خدا شناخت اوست.

«اول» در این حدیث شریف به معنای پایه و اساس است، نه اول زمانی که گفته شود بندگی خدا صرفاً از جهت شروع، مبتنی بر معرفت خداست و بعد دیگر از آن می گذرد و در بقیه مراحل عبادات نقشی ندارد.

معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات است و به منزله روحی است که در کالبد همه اعمال عبادی - مانند نماز - جریان دارد و بدون آن عاری از حقیقت عبادت می شوند. برای اثبات این مدعا باید معنایی از «معرفت خدا» را که منتسب به انسان و اختیاری اوست، مطابق آنچه در کتاب و سنت آمده است، بشناسیم. به عنوان مقدمه بحث به این نکته توجه می دهیم که به طور کلی هر انسان عاقلی وجدان می کند که: تحقق «معرفت» به اختیار او بستگی ندارد.

و این در هر شناختی وجود دارد که پدید آمدن و نیامدن آن به شخص عارف و انتخاب و میل او وابسته نیست و انسان خود را در حصول معرفت، منفعل می یابد. روایات اهل بیت علیهم السلام نیز همین را بیان می کنند:

**قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ. لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.<sup>۲</sup>**

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: معرفت کار کیست؟ فرمود: کار خداست. بندگان

۱- توحید صدوق، باب التوحید و نفی التشبیه، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب التوحید، باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه، ح ۲.

در آن نقشی ندارند.

پس این خداست که معرفتی را به بندهای از بندگان خود اعطا می‌کند. و در رأس این معرفتها، معرفت خود خداست که یک ویژگی خاص در میان همه معرفتها دارد؛ و آن این است که هر چند معرفت الله برای انسان حاصل می‌شود، اما این بدون آن است که خداوند محسوس یا معقول یا متوهم گردد. و لذا یک نوع وله و حیرتی در معرفت الله برای انسان هست که در هیچ معرفت دیگری چنین نیست. و این ویژگی، اختیاری نبودن معرفت الله را بهتر روشن می‌سازد و اینکه انسان هیچگونه ابزار و اداتی برای تشخیص و درک آن در اختیار ندارد و خداوند خود را به انسان معرفی می‌کند بدون آنکه این معرفی طور و نحوه معقولی برای شخص داشته باشد، و همین باعث وله و تحیر او می‌گردد.

به هر حال آنچه در بحث ما اهمیت دارد همین است که تحقق معرفت به اختیار وابستگی ندارد و این در مورد معرفت الله از دیگر معارف روشنتر و واضحتر است. پس باید دید نقش انسان در معرفت چیست.

در این زمینه در فرمایش امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ. وَاللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.<sup>۱</sup>

برای خدا بر مخلوقات (این حق) نیست که معرفت پیدا کنند. و این حق مخلوقات بر خداوند است که به ایشان معرفت را ارزانی دارد. و (آنگاه) حق خدا بر خلق این است که پس از نیل به معرفت، آن را بپذیرند.

مسئله مهم در اینجا آن است که لازمه شناخت چیزی پذیرفتن و زیر بار آن رفتن نیست. چه بسا حقیقت یا حقایقی برای انسان روشن و آشکار گردد، اما او با سوء اختیار خود از پذیرش آن امتناع ورزد و تسلیم آن نگردد. این پذیرش و تسلیم یک فعل اختیاری انسان است که البته از افعال قلبی است نه جوارحی و لذا به حس در نمی‌آید. اگر کسی بعد از شناخت، تسلیم آن حقیقتی که برایش روشن

۱- اصول کافی، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، ح ۱.



شده، بشود می‌گوییم معرفت را قبول کرده‌است و اگر تسلیم نشود، می‌گوییم آن را رد و انکار کرده‌است.

وجدانِ شخصِ عاقل هم بر این مطلب صحّه می‌گذارد که: انسان پس از حصول معرفت، دو حالتِ قلبی و روحی نسبت به آن می‌تواند داشته باشد؛ یا از جان و دل تسلیم آن حقیقتِ شناخته شده گردد و آن را بپذیرد، و یا با اینکه شناخته‌عناد ورزد و از تسلیم نسبت به آن شانه خالی کند. و چه بسیارند کسانی که در مواجهه با حقایق زیادی، راه دوم را برمی‌گزینند. اینجاست که چنین انسانی شایستگی مؤاخذه و مذمت پیدا می‌کند و هر عاقلی این را که حقیقتی را انکار کند و تسلیم آن نشود قبیح می‌شمارد. اما در اصل حصول معرفت، کسی که نسبت به آن بی‌نصیب مانده شایسته مذمت نیست. چون عارف شدن یا نشدنش به اختیار خودش نبوده‌است. ولی در آنچه به اختیارش بستگی دارد، یعنی قبول یا رد آن، اگر حالتِ عناد و انکار داشته باشد، البته شایسته مذمت خواهد بود. و به همین جهت عقل انسان حکم می‌کند که در مواجهه با معرفت چیزی - یعنی وقتی برای انسان روشن و آشکار شد - باید تسلیم شود. و این «باید» یک وجوب عقلی است که بر انسان حاکم است. دلایل نقلی هم این مطلب را تأیید و تأکید کرده‌اند که حقّ خدا بر انسانها این است که وقتی معرفت را نصیبشان کرد، رد نکنند و آن را بپذیرند. و در خصوص معرفتِ الله امام صادق علیه السلام چنین فرموده‌اند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْقَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ.<sup>۱</sup>

همانا با فضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست.

چون معرفتِ خدا بالاترین معرفتها و در رأس همه آنهاست و همه نعمتهای دیگر از طریق پذیرفتن آن نصیب انسان می‌شود، پس بهترین و با فضیلت‌ترین واجبات، پذیرفتن معرفتِ الله است. در این حدیث تعبیر «معرفه الرب» به عنوان یک فعل اختیاری که بر انسان واجب است مطرح شده و این فعل اختیاری چیزی

جز پذیرفتن معرفتی خدا خودش را نیست. و از اینجا نتیجه می‌گیریم که گاهی به همان پذیرفتن انسان عاقل معرفت را، اطلاق «معرفت» می‌شود. پس در هر جا که معرفت صنوع بشر دانسته شده، همین معنا مورد نظر می‌باشد نه آن معرفتی خدا که صنوع خداست و به اختیار انسان نیست.

حال که منظور از «معرفت خدا» را در لسان روایات دانستیم، براحتی تصدیق می‌کنیم که عبادت بودن اعمالی چون نماز و روزه و حج و ... به همان معرفتی است که پشتوانه آنهاست. قصد قربت و امتثال امر الهی، که اگر در هر عملی نباشد آن عمل عبادت محسوب نمی‌شود، برخاسته از همین معرفت انسان است. و به طور کلی آنچه در عبادتی همچون نماز عبادت بودن آن را تضمین می‌کند، خم و راست شدن و رو به قبله ایستادن و ذکر گفتن و امثال این اعمال بدنی نیست. همه اینها وقتی نماز نام می‌گیرد که نمازگزار به عنوان تسلیم به پیشگاه ربّ و خالق خویش و به انگیزه اطاعت امر او و قصد تقرب الی الله، اعمالی را که او فرموده انجام دهد و طبق دستور او و وظیفه بندگی را ادا نماید. و همین تسلیم محض به پیشگاه پروردگار است که «معرفت خدا» نامیده می‌شود.

این معنا از معرفت خدا صرفاً مقدمه عبادت نیست، بلکه هم اول است و هم آخر. چون همانطور که بیان شد به منزله روحی است که در کالبد اعمال بدنی عبادتی مانند نماز جریان دارد و بدون آن، عاری از حقیقت عبادت می‌شود. لذا در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

الْعِلْمُ أَوَّلُ دَلِيلٍ. وَ الْمَعْرِفَةُ آخِرُ نَهَايَةٍ.<sup>۱</sup>

علم اولین راهنماست. و معرفت آخرین درجه و مرحله است.

منظور آخرین پله مسیر عبودیت و بندگی است؛ که بندگی از معرفت آغاز می‌شود و به معرفت هم ختم می‌شود. زیرا روح و حقیقت بندگی همان معرفت است. معرفت انسان او را به بندگی خدا وامی‌دارد و در اثر بندگی، آنچه برایش حاصل می‌گردد، همان معرفت است اما در درجات بالاتر؛ که هر درجه از بندگی،

معرفت بیشتری نصیب انسان می‌کند که خود انگیزه بندگی بیشتر می‌شود، و آن‌هم به نوبه خود باز معرفت بالاتری را به وجود می‌آورد که انسان را به مراتب بالاتر بندگی سوق می‌دهد... و همینطور این سیر بندگی با نیروی محرکه معرفت ادامه پیدا می‌کند و تا مرتبه‌ای که خدای متعال بخواهد سیر صعودی انسان در کسب معرفت بالا می‌رود. و بالاترین معرفتها برای انسان همان «معرفه الله» است که در احادیث هم تصریح شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ.<sup>۱</sup>

معرفت خدای سبحان بالاترین معرفتهاست.

معرفت خدای متعال در رأس همه معرفتهاست که معرفتهای دیگر از آن سرچشمه می‌گیرد. رابطه عمل و معرفت را هم امام باقر علیه السلام چنین بیان فرموده‌اند:

لَا يَقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ. وَ لَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِعَمَلٍ. وَ مَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ. وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلَ لَهُ.<sup>۲</sup>

هیچ عملی بدون معرفت پذیرفته نمی‌شود. و هیچ معرفتی هم بدون عمل نخواهد بود. و هر کس معرفت داشته باشد، معرفت او راهنمای عملش می‌شود. و آن‌که معرفت ندارد در واقع عملی هم ندارد.

معرفت شرط پذیرفتن عمل است. و از طرفی معرفت انسان را به عمل وامی‌دارد. و بنابراین هیچ معرفتی بدون عمل نمی‌شود. معرفت آثاری دارد که در عمل ظاهر می‌شود و همواره معرفت انسان راهنمای عمل اوست؛ به طوری که بدون معرفت، عمل کاملاً بی‌ارزش است، درست مانند کالبد بدون روح که هیچ ارزشی ندارد. و همانطور که توضیح داده شد روح و حقیقت اعمال عبادی مانند نماز و حج و زکات، همان معرفت کسی است که آنها را انجام می‌دهد و در واقع انگیزه و اساس عبادات او را تشکیل می‌دهد.

با این ترتیب هر چه معرفت انسان بالاتر رود، ارزش اعمال انسان و ارزش

۱- شرح فارسی غرر و درر ج ۶ ص ۱۴۸ ح ۹۸۶۴.

۲- تحف العقول / ۲۹۴.



خود انسان هم بالاتر می‌رود. اصلاً تنها چیزی که معیار برتری خود شخص می‌شود معرفت اوست و عبادات هم تا آنجا که بر محور معرفت بالاتر باشند، به انسان فضیلت و ارزش می‌بخشند. از ائمه اطهار علیهم‌السلام روایت شده است که:

بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَلَاةٍ مِنْ بَعْضٍ. وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ حَجًّا مِنْ بَعْضٍ. وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَدَقَةٍ مِنْ بَعْضٍ. وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صِيَاماً مِنْ بَعْضٍ. وَ أَفْضَلُكُمْ أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً.<sup>۱</sup>  
 برخی از شما بیش از بعضی دیگر اهل نماز هستید؛ و بعضی بیشتر اهل حج. و بعضی بیشتر صدقه می‌دهید، و برخی بیشتر از برخی دیگر روزه می‌گیرید. و (با وجود همه اینها) بهترین شما، آنهایی هستند که معرفت بهتری دارند.

در این حدیث معیار افضلیت بیان شده است که همانا معرفت انسان است. آن که معرفت کاملتر و صحیح‌تری دارد ارزشش بالاتر است. ارزش نماز و حج و صدقه و روزه هم به اندازه معرفتی است که شخص داراست. اگر معرفت را حذف کنیم، آنچه می‌ماند یک سری اعمال فیزیکی و بدنی بدون روح و بی‌معناست که نمی‌توان نام بندگی خدا بر آن نهاد. پس عبادت باید با معرفت همراه باشد تا ارزش پیدا کند. و دستور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عبادت این است که:

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.<sup>۲</sup>

خدا را طوری عبادت کن که گویی او را می‌بینی. پس تو اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.

راه عملی شدن این فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این است که انسان معرفتش به خداوند بالا رود؛ که هر چه معرفت بیشتر شود انسان خداوند را بیشتر حاضر و ناظر بر اعمال خویش می‌بیند. و کاملترین درجه معرفت خدا همان است که به «رؤیت»، تعبیر شده است. این رؤیت البتّه با چشم سر نیست، بلکه رؤیت قلب است به واسطه حقیقت ایمان؛ که روایت شده است:

قال: يا أمير المؤمنين، هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال: وئيلك! ما كنت أعبدُ

رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَبِئْسَ مَا لَاتُذَكِّرُكَ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ  
الْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّ رَأْيَهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا پروردگارت را به هنگام عبادتش دیده‌ای؟  
فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده‌ام بندگی نکرده‌ام. پرسید:  
چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو! چشمها او را به واسطه دیدن ادراک  
نمی‌کند ولی قلبها او را به واسطه حقیقت ایمان می‌بینند.

رؤیت قلبی، بالاترین درجه معرفت نسبت به پروردگار است که اگر نصیب  
انسان گردد، عبادتش ارزش فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند؛ نظیر عبادت امیر مؤمنان علیه السلام  
که رئیس الموحّدين بود. و دیگران هم باید سعی کنند معرفت خود را نسبت به  
پروردگارشان برتری بخشند، تا آنجا که خداوند را حاضر و ناظر بر خود ببینند و  
با این حال او را بندگی کنند. و هر چه این ویژگی در انسان افزون شود، عبادات  
برایش تقرّب بیشتری حاصل می‌کند و به مقصود و هدف از عبادت که همانا  
معرفت بالاتر و بهتر نسبت به خداست نزدیکتر می‌شود.

با توجه به مطالب فوق توضیح سید الشهداء علیه السلام درباره هدف از خلقت بندگان  
کاملاً روشن می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا  
عَبَدُوهُ اسْتَفْتَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.<sup>۲</sup>

ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را نیافرید مگر برای اینکه معرفت به او پیدا  
کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند به عبادت او پردازند، پس با بندگی او از  
بندگی غیر او بی‌نیاز شوند.

ایشان هدف از خلقت بندگان را در درجه اول معرفت خدا و در درجه بعد،  
بندگی کردن او دانسته‌اند. و این با توجه به اهمیت معرفت و نقش آن در عبادت  
خدا کاملاً روشن است. زیرا اگر عبادت بدون معرفت انجام شود اصلاً ارزشی

۱- اصول کافی، کتاب التوحید باب فی ابطال الرؤیة، ح ۶.

۲- بحار ج ۲۳ ص ۹۳.

ندارد. و لذا هدف از خلقت انسانها این است که ابتدا معرفت پیدا کنند آنگاه به عبادت پردازند که در واقع انگیزه و راهنمای آنها برای عبادت، همان معرفت باشد نه عبادت بدون معرفت که در حقیقت عبادت نیست.

### ایمان همان معرفت است

با توجه با معرفتی که صنوع انسان و فعل اختیاری اوست که همانا پذیرش و تسلیم نسبت به معرفه الله می باشد، می توانیم «ایمان» را در فرهنگ دینی مساوی با همان معرفت بدانیم. زیرا ایمان هم همان تسلیم قلبی است که فعل اختیاری انسان مؤمن می باشد که این خود عمل قلب است و منشأ سایر اعمال انسان که به جوارح او بر می گردد، همین تسلیم قلبی می باشد. بهتر است تعریف ایمان را از احادیث اهل بیت علیهم السلام بیان کنیم:

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: ای دانشمند، به من بفرماید که کدام عمل نزد خدا با فضیلت تر است؟ فرمود: «ما لا يقبل الله شيئاً إلا به». آنچه خدا بدون آن هیچ چیز را نمی پذیرد.

سؤال شد: آن چیست؟ فرمود: «الایمان بالله الذی لا اله الا هو اعلی الاعمال درجته و اشرفها منزلة و اسناها حظاً». ایمان به الله که جز او معبودی نیست، بالاترین و شریفترین مقام و بیشترین بهره را از اعمال دارد.

سؤال شد: آیا درباره ایمان توضیح نمی دهی که آیا ایمان مجموع قول و عمل است یا آنکه قول بدون عمل است؟ فرمود: «الایمان عمل کله. و القول بغض ذلك العمل». ایمان همه اش عمل است. و قول هم یکی از آن اعمال است.<sup>۱</sup>

انگیزه این سؤال که آیا ایمان قول بدون عمل است یا مجموع قول و عمل می باشد، مقایسه ای است که میان اسلام و ایمان می شده است. در تحقق اسلام، قول تنها کفایت می کند. یعنی همینکه شخص شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را به زبان جاری سازد، ولو قلباً معتقد نباشد، برای اسلام

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی أن الایمان مبثوث لجوارح البدن کله، ح ۱.

آوردنش کافی است. سؤال این بوده که آیا ایمان هم همینطور است یا اینکه عمل هم باید باشد. و پاسخ امام علیه السلام این است که اصلاً ایمان چیزی جز عمل نیست و قول هم یکی از اعمالی است که لازمه ایمان می باشد.

اصل ایمان یک امر قلبی است. و اثر آن در جوارح ظاهر می شود. و یکی از جوارح، زبان است که شخص باید آنچه را قلباً پذیرفته است به زبان هم جاری سازد. در ادامه حدیث توضیح داده اند که خداوند وظایف مؤمن را بر اعضا و جوارح او پخش کرده است، به طوری که هر کدام سهمی از ایمان دارند، و در این میان اصل و اساس همه اعمال، عمل قلب می باشد که هم عمل قلب را توضیح داده اند و هم اهمیت آن را نسبت به اعمال جوارح بیان کرده اند:

... فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُمْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وَكَلْتُمْ بِهَا أُخْتُهَا. فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ. وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ.

برای هر یک از اعضا و جوارح انسان نسبت به ایمان وظیفه ای قرار داده شده که با وظیفه دیگری متفاوت است. یکی از آن اعضا قلب انسان است که وسیله تعقل و درک و فهم اوست. و قلب انسان فرمانده بدنش است که دیگر اعضا بدون تشخیص و دستور او هیچ عملی را انجام نمی دهند.

سپس در ادامه حدیث امام علیه السلام وظایف هر یک از اعضا را بیان نموده، در مورد قلب می فرمایند:

فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَأَلْقَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّةُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ الْأَقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيِّ أَوْ كِتَابٍ. فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْأَقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ. وَ هُوَ عَمَلُهُ... وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ.

آنچه از ایمان بر قلب واجب کرده، اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم است به اینکه معبودی جز خدای واحد نیست که او شریک ندارد، همسر و فرزند نگرفته است، و اینکه حضرت محمد صلوات الله علیه و آله بنده و



فرستاده اوست، و اقرار به آنچه از جانب خدا آمده، چه پیامبر و چه کتاب آسمانی. پس این چیزی است که خدا بر قلب واجب کرده و عبارت است از اقرار و معرفت. و این، عمل قلب است. . . . و این عمل قلب، سرِ ایمان است. ملاحظه می شود که آنچه واجب شده همان چیزی است که در پذیرفتن و قبول معرفت بر انسان لازم است. اقرار و اعتقاد و رضا و تسلیم خلاصه می شود در قبول و پذیرش معرفتی خدا که اینها همگی عمل اختیاری انسان است و کسی که این اعمال را انجام دهد، ایمانش دارای سر خواهد بود. و بدون اینها ایمان بدون سر است. و ایمان بدون سر مانند بدن بدون سر می میرد و حیات نخواهد داشت. پس می بینیم که رأس ایمان همان معرفتی است که فعل قلبی انسان می باشد. چنین معرفتی صرفاً اطلاع داشتن از حقایقی مانند توحید و نبوت نیست، بلکه این معرفت از مقوله «باور» و «اعتقاد» است. اعتقاد یعنی عقد و پیوند قلبی با یک حقیقت. و مؤمن به کسی که فقط اطلاع دارد خدایی یا پیامبری هست اطلاق نمی شود، بلکه باید با همه وجود (و در رأس آن با قلب خود) تسلیم این واقعیت بشود و نسبت به آن حالت اقرار و رضا داشته باشد. و همین حالت تفاوت بین اسلام و ایمان است. در قرآن کریم چنین می خوانیم:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۱</sup>

اعراب گفتند: ایمان آورده ایم. (ای پیامبر) بگو: ایمان نیاورده اید. ولیکن بگویید اسلام آورده ایم. و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به شخصی که از این آیه پرسیده بود، فرمود:

الْأَثَرُ أَنْ الْإِيمَانَ غَيْرُ الْإِسْلَامِ؟<sup>۲</sup>

آیا نمی بینی که ایمان غیر از اسلام است؟!

پس تفاوت بین اسلام و ایمان در همین پذیرش و تسلیم قلبی است که در

ایمان هست ولی در اسلام نیست. منظور از اسلام در اینجا همان چیزی است که در فقه احکامی بر آن مترتب می شود - مانند طهارت - و به همین جهت می توان آن را «اسلام فقهی» نامید. این اسلام همان است که با اظهار شهادتین به زبان محقق می شود و کاری به دل و قلب انسان ندارد. و می بینیم تعبیر دیگری که در تفاوت بین اسلام و ایمان گذاشته اند، چنین است:

**الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ. وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ.<sup>۱</sup>**

ایمان عبارت است از اقرار همراه با عمل. و اسلام اقرار بدون عمل است.

اقرار در اینجا همان اظهار زبانی است نه اعتراف و تسلیم قلبی. و عمل هم منظور عملی است که از تسلیم و رضای قلبی ناشی باشد نه یک عمل فیزیکی خارجی که صرف آن هیچ ارزشی ندارد. بنابراین همان اظهار زبانی هم در اسلام چون برخاسته از تسلیم قلبی نیست، عمل نامیده نمی شود. ولی اگر قلب تسلیم گردد و اعتقاد قلبی به وجود آید، آنگاه همان اظهار زبانی، عمل زبان خواهد بود و ارزش پیدا می کند. و این از آن جهت است که معیار ارزش عمل اعتقاد و معرفت قلبی است. اما باید توجه داشت که همین اظهار زبانی شرط لازم ایمان است. چون در واقع ایمان بدون اسلام تحقق پیدا نمی کند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

**الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ، وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ، وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ... فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا. وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا. فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ.<sup>۲</sup>**

ایمان عبارت است از اقرار زبانی و اعتقاد قلبی و عمل به جوارح... گاهی بنده مسلمان است قبل از اینکه مؤمن باشد. ولی تا مسلمان نباشد، مؤمن نخواهد بود. پس اسلام قبل از ایمان است و شرط ایمان می باشد.

بنابراین نباید گفت اصل، دل و قلب انسان است و عمل زبان اهمیت ندارد. بلکه اسلام فقهی شرط لازم تحقق ایمان می باشد.

۱- همان مدرک، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فيه أن الإسلام قبل الایمان، ح ۱.

با توجه به مطالبی که گذشت، اگر بخواهیم تعریف جامعی از ایمان ارائه دهیم باید آن را عبارت از معرفتی بدانیم که آثار آن بر جوارح انسان ظاهر می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.<sup>۱</sup>

ایمان عبارت است از معرفت قلبی، و اعتراف زبانی، و عمل به جوارح.

اعتراف زبانی و عمل خارجی وقتی برخاسته از معرفت قلبی باشند ارزش پیدا می کنند. بنابراین اصل ایمان همان معرفت است که آثارش بر بدن آشکار می شود. و لذا هر چه معرفت شخص بالاتر و بهتر باشد، ایمان او هم فضیلت بیشتری پیدا می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا، أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً.<sup>۲</sup>

بهترین شما در ایمان، بهترین شما از جهت معرفت است.

اسلام به عنوان دین، با ایمان یکی است

گاهی اسلام به همان اظهار زبانی اطلاق می شود که لازمه آن پذیرش و تسلیم قلبی نیست. ولی گاهی به عنوان «دین» از آن یاد می شود. دین یعنی کیش و آیین. و دین الهی یعنی راه و رسم بندگی و آیین عبودیت در پیشگاه پروردگار متعال. در این صورت حوزه دین شامل قلب و اعتقادات انسان هم می شود و صرفاً با اظهار زبانی محقق نمی گردد. از قرآن بشنویم:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».<sup>۳</sup>

دین نزد خداوند، اسلام است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ».<sup>۴</sup>

هر کس خواهان دینی غیر از اسلام باشد، از او پذیرفته نمی شود و او در

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۱۸.

۲- بحار ج ۳ ص ۱۴.

۳- آل عمران / ۱۹.

۴- آل عمران / ۸۵.

آخرت از زیانکاران است.

در این آیات، از اسلام به عنوان دین نام برده شده؛ آنهم دینی که خدا فقط به آن راضی است و ثواب و آثار اخروی هم بر این دین مترتب می شود. روشن است که این اسلام غیر از اسلام ظاهری است که فقط در دنیا منشأ بعضی آثار و احکام فقهی است و در آخرت هیچ فایده‌ای برای انسان ندارد. در احادیث ما از اسلام ظاهری که فقط آثاری دنیوی دارد چنین تعبیر شده است:

الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمُ، وَ تُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ. وَ الثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

اثر اسلام این است که خون شخص به وسیله آن حفظ می شود و سبب احترام اموال انسان است و به واسطه آن ازدواج حلال می گردد. اما ثواب و پاداش بر ایمان بار می شود.

این آثار مربوط به همان اظهار زبانی است که فقط تا موقع زنده بودن شخص اعتبار دارد و از لحظه مرگ به بعد دیگر هیچ احترامی برای شخص باقی نمی ماند. آثار دنیوی آن عبارت است از اینکه خونسش محترم است و مهدورالدم نیست، اموالش محترم است - برخلاف مرتد و کافر حربی که جان و مالشان حرمتی ندارد - و ازدواج با چنین شخصی جایز است. اما اینها هیچکدام سبب پاداش اخروی نیست. آنچه به درد آخرت انسان می خورد، فقط ایمان است که باید به این اسلام ظاهری افزوده شود. پس سعادت واقعی انسان با ایمان تحقق پیدا می کند. زیرا برای یک مسلمان، سعادت واقعی مربوط به آخرت و قیامت اوست نه یک سری احکامی که فقط در دنیا، تا وقتی که زنده است، معتبر می باشد. بنابراین آنها که به زبان اظهار اسلام کرده اند اما قلباً تسلیم خدا و رسول او نشده اند، در آخرت هیچ بهره‌ای از اسلام ظاهری خود نمی برند. گاهی هم در بعضی روایات از این اسلام ظاهری تعبیر به «ایمان به زبان» شده است:

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقن به الدّم. . . ح ۱ از امام صادق علیه السلام.



فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِاللَّسْتِهِمْ لِيَحْقِنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ، فَأَذْرَكُوا مَا أَمَلُوا. وَإِنَّا آمَنَّا بِاللَّسْتِنَا  
وَ قُلُوبِنَا لَتَعْفُو عَنَّا، فَأَذْرَكْنَا مَا أَمَلْنَا.<sup>۱</sup>

گروهی با زبانهای خود ایمان آوردند تا خون خویش را حفظ کنند، پس به  
آرزوی خود رسیدند. و ما با زبان و قلب خود ایمان آوردیم تا تو ما را عفو  
کنی، پس آرزوی ما را محقق گردان.

ایمان به زبان، ایمان واقعی و راستین نیست، همان اسلام ظاهری و زبانی  
است. و به همین جهت در عبارت امام سجّاد علیه السلام آمده که آنها به زبان اظهار ایمان  
کردند تا اینکه خون خود را حفظ کنند. و ایمان حقیقی وقتی است که هم زبان و  
هم قلب انسان تسلیم گردد. پس عفو و مغفرت الهی را کسانی که به قلب خود  
ایمان آورده‌اند، می‌توانند امید داشته باشند. و با ایمان زبانی فقط انتظار آثار دنیوی  
را می‌توان داشت.

پس اسلام وقتی به عنوان دین مطرح می‌شود، همان اسلام حقیقی و تسلیم  
قلبی و عملی مراد است که این اسلام جدای از ایمان نیست بلکه همراه ایمان است  
و اصلاً حقیقت ایمان همین است. در ذیل آیه ۱۹ آل عمران راجع به اسلام از ائمه  
اطهار علیهم السلام چنین آمده است:

الَّذِي فِيهِ الْإِيمَانُ.<sup>۲</sup>

آن (اسلامی) که در آن ایمان هست.

پس دین اسلام، اسلام ظاهری و اسلام منهای ایمان نیست، بلکه ایمان هم در  
آن وجود دارد. و این اسلام حقیقی به بهترین شکلی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام  
تعریف شده است:

لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يَنْسِبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ.  
إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ. وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ. وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ. وَ  
التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ. وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ. وَ الْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ

۱- دعای ابو حمزه ثمالی.

۲- تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۷۴.

لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَلَكِنْ آتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَاَخَذَهُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ. وَ الْكَافِرُ يُرَى اِنْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ.<sup>۱</sup>

اسلام را طوری معرفی کنم که هیچکس قبل از من و بعد از من جز با همین بیان تعریف نکرده و نخواهد کرد. (یعنی دقیقترین تعریف ممکن است.) اسلام عبارت است از تسلیم. و تسلیم همان یقین است؛ و یقین همان تصدیق. و تصدیق عبارت است از اقرار و اعتراف، و اقرار همان عمل، و عمل هم آن است که ادا می شود. مؤمن دین خود را از تشخیص خود نمی گیرد، بلکه دین او از جانب پروردگارش نزد او می آید و او آن را می گیرد. عمل مؤمن نشاندهنده یقین اوست. و انکار کافر در عملش مشاهده می شود.

نسبت یعنی شناسنامه. نسبت اسلام یعنی شناسنامه اسلام. و شناسنامه آن چیزی است که همه مشخصات صاحبش در آن موجود است. و تعریف امیرالمؤمنین علیه السلام از اسلام چنین تعریفی است؛ یعنی همه خصوصیات اسلام در آن بیان شده است. حقیقت اسلام چیزی جز تسلیم نیست. روح بندگی خدا تسلیم به اوست. و معرفت در واقع همان پذیرش و تسلیم نسبت به معرفی خداست. بنابراین تعبیر «تسلیم» بسیار تعبیر رسایی است. لازمه این تسلیم و نتیجه آن، یقین است. و یقین، آن باور قطعی در انسان است که در نفس آدمی رسوخ کرده و انسان را به اعتراف و تصدیق کامل نسبت به پروردگارش می کشاند. و روح عمل هم عبارت است از اقرار و اذعان و رضا و تسلیم نسبت به خدای متعال که آثار خارجی (اداء) هم از آن ناشی می گردد. آنوقت تفاوت بین مؤمن و کافر در آن است که مؤمن تسلیم خداست و آنچه را خدا خواسته به عنوان دین برمی گزیند، ولی کافر به آنچه خداوند فرو فرستاده کاری ندارد و به رأی و تشخیص خود آنچه را بپسندد عمل می کند. در واقع کافر بنده و مطیع خدایش نیست و خودش و هوا و هوسش خدای اوست.

اصل تفاوت میان مؤمن و کافر در همین است. آنچه در عمل این دو ظاهر می شود، منعکس کننده قلب آنهاست. یعنی مؤمن اگر نماز می خواند، این عمل

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبة الاسلام، ح ۱.

خارجی نشاندهنده یقین قلبی اوست و تسلیم او را نسبت به خدای متعال ثابت می‌کند. پس اعمال فیزیکی نیست که بندگی و عبودیت او را ثابت می‌کند، بلکه این عمل فیزیکی تابلوی اعتقاد قلبی اوست. و همچنین کافر، نماز نخواندنش آینه قلب عنود و روح سرکش اوست. و این حالت انکار و جُحود است که کفر می‌آورد؛ همانطور که روح انقیاد و تسلیم است که شخص را مؤمن می‌کند. و ما اگر معرفت را با ایمان یکی دانستیم، معرفتی که صنوع بشر و فعل اختیاری اوست، همانا پذیرش و قبول معرفتی خداست که او باید نسبت به آن تسلیم و سرسپردگی داشته باشد.

### انکار معرفت سبب کفر است

اسلام حقیقی و ایمان را دانستیم. اینک برای آنکه همه جهات بحث روشن شود، درباره کفر هم باید شناخت صحیحی داشته باشیم. در قرآن کریم چنین آمده است:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۱</sup>

ما انسان را به راه صحیح هدایت کردیم؛ چه سپاسگزار باشد و چه ناسپاس.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فرموده‌اند:

«إِمَّا أَخَذَ فَهُوَ شَاكِرٌ. وَإِمَّا تَارَكَ فَهُوَ كَافِرٌ»<sup>۲</sup>

یا راه هدایت را برمی‌گزیند که در این صورت شاکر است؛ و یا آن را وامی‌گذارد که کافر می‌شود.

یعنی هدایت را خدا می‌کند و پس از اینکه راه صحیح بندگی شناخته شد، اگر شخص همان را بپذیرد مؤمن است؛ و اگر نپذیرفت، کافر می‌شود. پس ایمان و کفر فرع آن است که راه هدایت مشخص شود. و آنگاه اگر کسی با سوء اختیارش از راه بندگی سرباز زند، کافر می‌شود.

۱- دهر / ۳.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۴.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْاِقْرَارُ وَ التَّسْلِيمُ فَهُوَ الْاِيْمَانُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْاِنْكَارُ وَ الْجُحُوْدُ فَهُوَ الْكُفْرُ.<sup>۱</sup>

هر چه انگیزه انجامش اقرار و تسلیم باشد، ایمان است. و هر چیزی که از روی انکار و جحود باشد، کفر است.

این، تعبیر دیگری است از آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود که آنچه در آینه عمل مؤمن دیده می شود، تسلیم و یقین اوست و آنچه در مرآت عمل کافر مشاهده می شود، انکار و سرکشی اوست. چهره خارجی عمل ملاک نیست، روح آن اهمیت دارد که آیا منطبق بر روح بندگی و تسلیم خدا هست یا نه؛ اگر بود، ایمان و اگر نبود، کفر است. مهم این است که چه اعتقاد و معرفتی باعث و انگیزه عمل شخص شده است و او که حق را شناخته است، از سر اطاعت پروردگار عمل می کند، یا بنای عصیان و نافرمانی دارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَعْنَى الْكُفْرِ كُلُّ مَعْصِيَةٍ عَصِيَ اللهُ بِهَا بِجَهَةِ الْجَحْدِ وَ الْاِنْكَارِ وَ الْاِسْتِخْفَافِ وَ التَّهَاوُنِ فِي كُلِّ مَا دَقَّ وَ جَلَّ.<sup>۲</sup>

منظور از کفر هر معصیتی است که از روی جحد و انکار و سبک شمردن و خوار انگاشتن در هر مورد کوچک یا بزرگی انجام شود.

حقیقت کفر این است که شخص روح بندگی و اطاعت از خداوند را نداشته باشد. بنابراین به صرف اطاعت نکردن امر پروردگار کافر نمی شود، بلکه اگر این اطاعت نکردن به جهت عدم تسلیم و حالت انکار یا سبک شمردن ربوبیت و مولویت خدای متعال باشد، سبب کفر می شود؛ و در این صورت تفاوتی بین صغیره و کبیره نیست. زیرا کسی که بنای اطاعت ندارد، برایش تفاوتی نمی کند که آنچه مولایش به او امر کرده، کوچک باشد یا بزرگ. آنچه مهم است روح تسلیم و بندگی است که در چنین شخصی وجود ندارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

۱- همان مدرک، ح ۱۵.

۲- تحف العقول / ۳۳۰.



إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ. فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنْ الْمَوْجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَجَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا... فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ عِبَادَةً مِنَ الطَّاعَةِ بِكَافِرٍ، وَلَكِنَّهُ تَارِكٌ لِلفَضْلِ مَنقُوصٍ مِنَ الْخَيْرِ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل واجباتی را بر بندگان واجب ساخته است که اگر کسی به آنها عمل نکند و آنها را انکار کند، کافر است... پس آن کس که برخی از طاعات مأمور به را ترک نماید، (به صرف ترک) کافر نیست، اما فضیلتی را از دست داده و خیری به او نرسیده است.

مراد از فضیلت در اینجا آن ثوابی است که در اثر ترک طاعت از دست داده. و البته از جهت دیگر مستحق عقاب الهی هم خواهد بود که در این حدیث به آن اشاره نشده است. آنچه مهم است اینکه انسان به خاطر ترک مأمور به کافر نمی شود. چه بسا این ترک کردن، روح تسلیم و اقرار به عبودیت را در او نسبت به خدای متعال از بین نبرده باشد. و می توان فرض کرد که کسی نافرمانی خدا را بکند اما هنوز از مسیر بندگی و روح اعتراف به ربوبیت او بکلی خارج نشده باشد:

إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتَكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ... وَ لَا لِوَعْدِكَ مُتَهَاوِنٌ، لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَتْنِي هَوَايَ...<sup>۲</sup>

خدایا، تو را نافرمانی نکردم در حالی که منکر ربوبیت تو بوده و یا فرمان تو را سبک شمرده باشم... و یا تهدید تو را چیزی حساب نکرده باشم؛ ولی یک خطایی پیش آمد و نفسم آن را برایم (زیبا) جلوه داد و هوای نفس من بر من غلبه نمود...<sup>۲</sup>

پس به صرف انجام معصیت و بدون انکار ربوبیت یا سبک شمردن امر و فرمان الهی، انسان کافر نمی گردد. به چنین شخصی در فرهنگ اصطلاحات دینی

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۱.

۲- دعای ابو حمزه ثمالی.

«فاسق» گفته می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَعْنَى الْفِسْقِ فَكُلُّ مَعْصِيَةٍ مِنَ الْمَعَاصِي الْكِبَارِ فَعَلَهَا فَاعِلٌ أَوْ دَخَلَ فِيهَا دَاخِلٌ بِجِهَةِ اللَّذَّةِ وَ الشَّهْوَةِ وَ الشَّوْقِ الْغَالِبِ فَهُوَ فِسْقٌ وَ فَاعِلُهُ فَاسِقٌ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ بِجِهَةِ الْفِسْقِ. فَإِنْ دَامَ فِي ذَلِكَ حَتَّى يَدْخُلَ فِي حَدِّ التَّهَاوُنِ وَ الْإِسْتِخْفَافِ، فَقَدْ وَجَبَ أَنْ يَكُونَ بِتَهَاوُنِهِ وَ اسْتِخْفَافِهِ كَافِرًا.<sup>۱</sup>

منظور از فسق هر معصیتی است از معاصی بزرگ که کسی مرتکب شود یا داخل آن گردد به خاطر لذت و شهوت و شوق شدید نسبت به آن. پس چنین معصیتی فسق است و انجام دهنده آن فاسق و از جهت فسق خارج از ایمان است. حال اگر معصیت خود را تکرار کرده و آنقدر ادامه دهد تا به حد بی اعتنائی و سبک شمردن برسد، چنین کسی از همین جهت کافر می گردد.

اگر انجام یک یا چند گناه برای انسان آسان شود، به طوری که دیگر باکی از انجام آن نداشته باشد، این حالت انسان را به استخفاف (سبک شمردن) و بی اعتنائی نسبت به اوامر و نواهی خدای متعال می کشاند و این کفر است. ملاحظه می شود که ایمان وقتی محقق می شود که انسان در برابر حقیقتی که برایش شناخته شده حالت تسلیم و خضوع داشته باشد. و این حقیقت قبل از هر چیز عبارت است از ربوبیت مطلقه الهی که تسلیم نسبت به آن یعنی عبودیت مطلقه انسان در برابر پروردگار. و اگر این حالت در انسان وجود نداشته باشد، از مسیر بندگی خارج شده و کافر می گردد.

این تسلیم نبودن به دو شکل ممکن است تحقق پیدا کند. گاهی شخص حالت عناد و لجاجت به خود می گیرد و صریحاً انکار معرفت خدا و اعتقاد به او را می نماید که این کفر شدید است. ولی گاهی کار به این درجه از جحد و انکار نمی رسد، بلکه شخص حالت تردید و دودلی در تسلیم محض نسبت به معرفت الله و لوازم آن به خود می گیرد. این حالت دوم هم در واقع انکار حقیقت و تسلیم نشدن و خاضع نبودن در مقابل آن است و هر چند که به شدت حالت اول نیست،

اما واقعیت آن با حالت قبل تفاوتی ندارد و تفاوت صرفاً در شدت و ضعف حالت انکار است. و انکار، واقعیتی است که دارای درجات مختلف می باشد.

بنابراین حالت «شک» در معرفت که در واقع شک در تسلیم و پذیرفتن آن است، مرتبه خاصی از کفر می باشد و چنین شخصی قطعاً کافر است. نباید تصور شود که «شک» یک حالت روانی غیر اختیاری است و انسان شاگ در واقع مقصر نیست تا اینکه کافر شود. زیرا درست است که حالت شک و تردید می تواند غیر اختیاری باشد، اما وقتی سبب پیدایش آن اختیاری باشد، آن وقت خود شک هم اختیاری می شود و تحت تکلیف و متعلق امر و نهی الهی قرار می گیرد.

آنچه به اختیار انسان است اینکه اگر حقیقتی برایش روشن شد، نسبت به آن تسلیم گردد و در وجوب تسلیم و پذیرش آن تردید به خود راه ندهد. همین تردید نکردن در وجوب تسلیم، فعل اختیاری انسان عاقل است که اگر چنین کند، حالت آرامش و طمأنینه و سکینه که اثر ایمان است برایش حاصل می گردد. ولی اگر در پذیرش آن با اطمینان خاطر عمل نکند و به اصطلاح دست دست بکند، حالت شک برایش به وجود می آید که یکی از مصادیق انکار و کفر است. به آن تردید کردن که فعل اختیاری انسان است، تعبیر «ریب» اطلاق می شود و اثر آن در نفس «شک» است. بنابراین کسی که می خواهد مبتلا به حالت شک نشود، باید از دودلی کردن در تسلیم کامل نسبت به آنچه حقیقتش را شناخته پرهیز کند. و این چیزی است که عقل بر وجوب آن حاکم است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَرْتَابُوا فَتَشْكُوا، وَلَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا.<sup>۱</sup>

تردید (در پذیرفتن حق) به خود راه ندهید تا به شک بیفتید. و شک نکنید تا کافر شوید.<sup>۲</sup>

ظاهراً نهی از شک کردن در واقع به نهی از تردید و دودلی که در جمله اول فرموده اند بر می گردد و نهی مستقلی نیست. جهت کافر بودن چنین شخصی هم

۱- اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب استعمال العلم، ح ۶.

۲- ابتدای خطبه این است: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا بما عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.» ای مردم، وقتی فهمیدید، به آنچه فهمیدید عمل کنید شاید هدایت شوید.

این است که این حالت خود نوعی جحد و انکار است که در بعضی روایات به آن اشاره شده است:

... فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ؟ فَقَالَ: كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ. قَالَ: فَشَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: كَافِرٌ. ثُمَّ التَفَتَ إِلَى زُرَّارَةَ فَقَالَ: إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ.<sup>۱</sup>

... ابوبصیر نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یا ابا عبدالله، درباره کسی که شک درباره خدا داشته باشد چه می فرمایید؟ فرمود: کافر است. سؤال کرد: کسی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شک داشته باشد؟ فرمود: کافر است. سپس حضرت رو به زراره کرد و فرمود: در صورتی کافر می شود که حالت جحد و انکار داشته باشد.

جمله آخر حدیث قرینه‌ای است بر اینکه شک در اینجا به همان معنایی است که توضیح داده شد، نه اینکه برای انسان حقیقت روشن نشده باشد. این را شک نمی گویند. این برای کسی است که هنوز راه هدایت برایش روشن نشده باشد. اگر هم گاهی اطلاق شک بر حال چنین کسی بشود، آنچه در این بحث از مصادیق کفر دانسته شده، چنین شکی نیست. این گونه شک اصلاً به اختیار انسان پیدا نمی شود تا اینکه فاعلش مذموم باشد. آنچه مذمت شده است اینکه انسان وقتی به چیزی یقین کرد، رفتارش با آن همچون رفتار با یک امر مشکوک باشد. و چنین چیزی ممکن است پیش بیاید. یعنی انسان با اینکه به امری یقین دارد، اما ممکن است رفتارش نسبت به آن مانند رفتار با یک مسئله یقینی نباشد؛ نظیر مرگ که انسانهای عاقل با اینکه آن را کاملاً یقینی می دانند ولی رفتار با آن را همچون رفتار با یک امر مشکوک قرار داده اند. و از همین جهت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقِينًا لاشكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ.<sup>۲</sup>

خدای عزوجل یقینی که شکی در آن نیست خلق نکرده که شبیه تر باشد به

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشک، ح ۳.

۲- بحار ج ۶ ص ۱۲۷.



شکی که یقینی در آن نیست از مرگ.

یعنی با اینکه وقوع مرگ و حتمیت آن بسیار روشن است و جزء یقینی ترین امور است، اما رفتار انسانها با آن به نحوی است که گویی هیچ یقینی نسبت به آن ندارند و وقوعش را کاملاً مشکوک دانسته‌اند. و همین است سرّ این توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند:

لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا. إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا. وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.<sup>۱</sup>

علم خود را جهل و یقین خود را شک قرار ندهید. وقتی دانستید، (مطابق آن) عمل کنید. و هنگامی که به یقین رسیدید اقدام نمایید.

شک قرار دادن یقین و جهل قرار دادن علم به این است که انسان با امر یقینی معامله امر مشکوک و با علم خود معامله جهل بکند. در این صورت است که انسان حالت طمأنینه و سکون خود را که ناشی از یقین و علم است از دست می‌دهد و به شک مبتلا می‌گردد که عامل پیدایش آن سوء اختیار خودش بوده‌است.

### مستضعف نه مؤمن است و نه کافر

ایمان و کفر هر دو فرع شناخت حقیقت هستند. اگر کسی تسلیم آنچه شناخت بشود، اهل ایمان، و اگر تسلیم نشود، کافر است. اما کسی که اصلاً حقیقت برایش روشن نشده باشد، نه راه ایمان و تسلیم برایش باز است و نه امکان کافر شدن دارد. چنین کسی اصلاً معرفتی برایش صورت نگرفته تا بخواهد آن را بپذیرد یا رد کند. این گونه افراد در صورتی که خود تقصیری در شناختن حق و حقیقت نکرده باشند، «مستضعف» نامیده می‌شوند و حکم خاصی برای آنها در کتاب و سنت بیان گردیده‌است. از امام باقر علیه السلام درباره «مستضعف» سؤال شد. فرمود:

هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ؛

لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ. فَهُمُ الصَّبِيَّانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ  
وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.<sup>۱</sup>

مستضعف کسی است که راهی به سوی کفر ندارد تا کافر شود و راهی به سوی ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان بیاورد و نه می تواند کافر شود. پس اینها (مستضعفین) کودکان هستند و مردها و زنانی که در عقل همچون کودکانند. از اینها تکلیف برداشته شده است.

عقل وسیله تشخیص حق از باطل است. و عقل است که انسان عاقل را به تسلیم در برابر حق وامی دارد. کسی که از این نعمت الهی محروم است، تشخیص نمی دهد که در مقابل پروردگارش باید سر تسلیم فرود آورد و به همین دلیل شایسته مؤاخذه و عقاب نیست. و لذا خداوند متعال از اینگونه افراد قلم تکلیف را برداشته است.

البته کسانی که هدایت به دین اسلام نشده اند، ممکن است خودشان کوتاهی کرده و در شناختن دین حق مقصر بوده باشند. مثلاً یک مسیحی که می داند ادعای اسلام برخلاف مسیحیت این است که پیامبری بعد از حضرت عیسی علیه السلام ظهور کرده و احتمال وجود حقیقی در این ادعا را می دهد، عقلش بر او حکم می کند که باید تحقیق کند و به درستی یا نادرستی مکتب اسلام پی ببرد. حال اگر خودش به تحقیق نپرداخت و حقیقت هم برایش روشن نشد، تقصیر با خود اوست. چنین کسی جاهل مقصر است. و جاهل مقصر برخلاف جاهل قاصر (که خود در شناخت حقیقت کوتاهی نکرده است) مستضعف نیست. زیرا راه برایش باز بوده و خودش به سوء اختیارش خود را محروم کرده است. چنین شخصی چه بسا نداند که اگر تحقیق می کرد به چه نتایج می رسید، ولی لزومی ندارد خودش بداند. زیرا خدای متعال که از دلها و نیات انسانها آگاه است می داند چه کسی خودش کوتاهی کرده و چه کسی اصلاً احتمال حقیقت دین اسلام را نمی داده است. و لذا آنها که در واقع مستضعف نیستند، خداوند آنها را می شناسد و می تواند در قیامت ایشان را مؤاخذه و سپس به خاطر کوتاهی و تقصیری که

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المستضعف، ح ۱.

داشته‌اند مجازات نماید. این حدیث امام صادق علیه السلام ناظر به این گونه افراد است:

مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ.<sup>۱</sup>

کسی که اختلاف میان (مذاهب) مردم را بداند و بفهمد، مستضعف نیست.

حال اگر کسی واقعاً مستضعف باشد، خدای متعال سرنوشت او را در این دنیا مشخص و اعلام نکرده و کار او را به آخرت واگذار کرده‌است. خدا ممکن است با این گروه (مستضعفین) بر طبق عدل یا بر مبنای فضل خویش رفتار نماید. اگر بخواهد با عدل خود رفتار کند در مورد چیزهایی است که او تشخیص می‌داده. مثلاً مستقلات عقلیه مانند اینکه ظلم کردن حرام است (حرام عقلی) برای عُقْلًا قابل تشخیص است، چه به دین اسلام هدایت شده باشند یا نه. بنابراین نسبت به این گونه احکام ممکن است خداوند با عدل خویش نسبت به ایشان رفتار کند و آنها را به خاطر افعال اختیاریشان مؤاخذه و مجازات نماید. و همچنین امکان دارد که با فضل خود رفتار کرده و آنها را عفو نماید. هر یک از این دو صورت در آخرت مشخص خواهد شد و در دنیا تعیین نشده‌است. برای روشتر شدن مطلب به این روایت توجه فرمایید:

عَنْ زُرَّارَةَ.... قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»؟<sup>۲</sup>.... فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ.<sup>۳</sup>

زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: درباره فرموده خدای عزوجل چه می‌فرمایی: «مگر مستضعفین از مردها و زنان و کودکان که چاره‌ای ندارند و راهی (به سوی کفر یا ایمان) نمی‌شناسند»؟.... فرمود: قسم به خدا اینها نه مؤمن هستند و نه کافر.

بعد مثل اینکه زراره تصور دیگری درباره مستضعفین دارد، به حضرت عرض می‌کند: اگر اینها بالاخره وارد بهشت شوند، پس مؤمن خواهند بود. و اگر جهنمی

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المستضعف، ح ۷.

۲- نساء / ۹۸.

۳- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الضلال، ح ۲.

گردند، پس کافر می باشند. حضرت در پاسخ او می فرماید:

وَاللّٰهِ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ وَلَا كَافِرِيْنَ. وَ لَوْ كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ لَدْخَلُوْا الْجَنَّةَ كَمَا دَخَلَهَا الْمُؤْمِنُوْنَ. وَ لَوْ كَانُوْا كَافِرِيْنَ لَدْخَلُوْا النَّارَ كَمَا دَخَلَهَا الْكَافِرُوْنَ....

قسم به خدا اینها نه مؤمن هستند و نه کافر. و اگر مؤمن بودند، همانطور که مؤمنین داخل بهشت می شوند، آنها هم داخل بهشت می شدند. و اگر کافر بودند، همانگونه که کافرین وارد جهنم می شوند، آنها هم داخل جهنم می شدند....

معلوم می شود کسانی از مستضعفین که نهایتاً بهشتی می شوند، بهشتی شدنشان مانند بهشتی شدن مؤمنین نیست؛ و اگر هم جهنمی شوند، مانند کافرین جهنمی نمی شوند. خوب؛ مؤمنین چگونه بهشتی می شوند؟ مؤمنین از آن جهت که مشمول وعده الهی قرار گرفته اند به یک معنا می توان گفت استحقاق بهشت را پیدا کرده اند. هر چند که اصل وعده بهشت از طرف خدا به ایشان بر مبنای فضل است، اما پس از اینکه وعده بهشت به آنها داده شد و آنها بر طبق اوامر الهی، تسلیم خدا بودند، اگر به فرض محال - خدا وعده خود را در حق ایشان عملی نکند، به آنها ظلم شده است و خدا منزّه از ظلم است، بنابراین به حساب عدل خدا و روی وعده او بهشتی می شوند.

اما مستضعفینی که اهل بهشت خواهند شد، هیچ وعده ای به ایشان داده نشده و هیچیک از پاداشهای الهی بر مبنای عدل به آنها تعلق نمی گیرد و هر چه نصیب ایشان می شود، طبق فضل الهی است بدون آنکه اگر پاداش داده نشوند، ظلمی در حق ایشان شده باشد. پس اگر هم وارد بهشت شوند، همچون مؤمنین وارد بهشت نمی شوند.

و همچنین است مستضعفینی که اهل جهنم خواهند شد. اینها هم حسابشان با حساب کفار متفاوت است. کفار برایشان اتمام حجّت شده و وعده های خدا در حق آنها منجز شده است. ولی مستضعفین هر چند که اگر جهنمی شوند به خاطر اعمالی است که در مورد آنها حجّت برایشان تمام شده است، ولی آنها در دنیا و عید الهی را از زبان پیامبران یا ائمه علیهم السلام نشنیده اند و اوصاف جهنم به گوششان

نخورده است، بنابراین وضعیتهشان با کفار از این جهت متفاوت است. بنابراین بهشتی شدن یا جهنمی شدن، ملاک ایمان و کفر نخواهد بود. اما با همه اینها باز هم زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند:

أَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ: أُتْرِكُهُمْ حَيْثُ تَرَكَهُمُ اللَّهُ.  
قُلْتُ: أَفَتُرَجِّحُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ أُرَجِّحُهُمْ كَمَا أَرَجَاهُمُ اللَّهُ، إِنْ شَاءَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ وَإِنْ شَاءَ سَاقَهُمُ إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَلَمْ يَظْلِمَهُمْ.  
آیا اینها (مستضعفین) اهل بهشت هستند یا اهل جهنم؟ فرمود: تکلیف ایشان را واگذار، همانطور که خدا واگذارده است.

(زراره می‌گوید:) گفتم: آیا (سرنوشت) اینها را به بعد موکول می‌کنی؟ فرمود: بله، همانطور که خداوند (سرنوشت) اینها را به بعد موکول کرده است. (به طوری که) اگر بخواهد به سبب رحمتش آنها را وارد بهشت می‌کند. و اگر بخواهد به خاطر گناهانشان، آنها را به سوی آتش سوق می‌دهد، اما ظلم به ایشان نمی‌کند.

پس حساب مستضعفین را خدای متعال در قیامت روشن می‌کند و در دنیا تعیین تکلیفی برای ایشان نکرده و به خواست خود واگذار نموده است. و روشن است که وقتی خداوند هنوز سرنوشت ایشان را تعیین نکرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نمی‌تواند خبر از وضعیّت آنها بدهند و لذا عملاً به شاگردان خود می‌آموختند که باید در مورد مستضعفین، به خواست و مشیّت خدا به صورت در بسته معتقد باشند و اصراری در تعیین وضعیّت آنها نداشته باشند.

آخرین نکته درباره مستضعفین اینکه: با توجه به تعریفی که ارائه شد، تعیین مصادیق مستضعف بسیار کار مشکلی است و در بعضی موارد اصلاً امکان پذیر نیست. زیرا نوعاً تشخیص آن به احراز یک امر قلبی منوط است که چون ظاهر و آشکار نیست براحتی امکان ندارد. و لذا بحثهای مطرح شده به صورت قضایای شرطی کاربرد دارند، ولی تعیین افراد موضوع آنها کار ساده‌ای نیست. و به همین دلیل امکان دارد که کسی از لحاظ ظاهر شرع کافر محسوب شود، اما در حقیقت مستضعف باشد. وظیفه ما در دنیا این است که طبق ظواهر شرع با چنین فردی



رفتار کنیم.

مثلاً در مورد یک مسیحی نمی‌توانیم احکام اسلام را جاری کنیم، ولی اگر در واقع مستضعف باشد، در قیامت روشن می‌شود و چه بسا به رحمت الهی وارد بهشت هم بشود. اما این احتمال وظیفه ما را نسبت به او تغییر نمی‌دهد. البته اگر بهشتی هم بشود، باز حسابش از مؤمنین جداست و همانطور که دیدیم اینها به فرض بهشتی شدن، همچون مؤمنین وارد بهشت نمی‌شوند. بنابراین حساب و کتاب مستضعفین (که تعیین افراد آن به طور کامل فقط در علم الهی امکان‌پذیر است) برای همیشه از مؤمنین و کافرین جدا خواهد بود.

## معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

خداوند راه بندگی خود را به انسانها نشان داده است

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدّسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می‌توانیم به اینکه باید خدا و ربّ و مُنعم خود را بندگی کنیم پی بریم، اما همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می‌کند که باید از خود خدا اخذ نماییم؛ بخصوص که می‌دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می‌خواهیم به بندگی او پردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجّت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی‌توانیم هرگونه که دلمان بخواهد او را عبادت کنیم.

اصولاً فلسفه نبوت و امامت همین است که بشر راه بندگی خدا را به طور صحیح یاد بگیرد و با تشخیص خود در این مسیر قدم برندارد. و عقل انسان هم ارسال رُسل و بعث انبیا را از طرف خدا پسندیده و ممدوح می‌داند. لذا وقتی با انبیا و اولیا و دین الهی آنها که از طرف خدا آورده‌اند، برخورد می‌کند، آن را مغتنم می‌شمارد و سعی در تطبیق خود با آن می‌کند. وقتی یک زندیق از فلسفه وجود انبیا و رسولان الهی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند، ایشان چنین می‌فرمایند:

إِنَّا لَمَّا أَتَيْنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مَّتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَ كَانَ ذَلِكَ

الصَّانِعِ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجُّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبِرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ.

فَثَبَتَ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعْبِرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ. وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ؛ حُكَمَاءَ مُؤَدِّينَ بِالْحِكْمَةِ، مُبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ.<sup>۱</sup>

وقتی برای ما وجود آفریدگار صانعی که از ما و همه مخلوقات خود متعالی است (شبيه به هیچیک از مخلوقات نیست) ثابت شد و اینکه او حکیم و بلندمرتبه است به طوری که مخلوقات او را نمی بینند و با او تماس ندارند تا اینکه بیواسطه با او ارتباط داشته و او هم با ایشان بیواسطه در ارتباط باشد و با هم بحث و گفتگو داشته باشند، (نیاز به) وجود سفیرانی در میان مخلوقات خدا اثبات می شود که از طرف او برای مخلوقات و بندگانش سخن بگویند و مصالح و مفاسد ایشان را به آنها یاد دهند و از موجبات سعادت و بدبختی خود آگاهشان کنند.

بنابراین وجود امر و نهی کنندگان از جانب خدای حکیم دانا در میان خلق خود و سخنگویان از جانب او ثابت می شود. و اینها عبارتند از پیامبران و برگزیدگان الهی از میان مخلوقات که به حکمت تربیت شده و مبعوث به حکمت هم شده اند. اینها با آنکه در شکل و ترکیب خلقت خود شبیه بقیه مردم هستند ولی با دیگران متفاوت بوده، از جانب خداوند حکیم دانا، مؤید به حکمت الهی هستند.

خداوند اگر می خواست می توانست با همه مخلوقات خود بدون واسطه ارتباط برقرار کند. این برای او سخت تر از اینکه با عده خاصی ارتباط مستقیم برقرار کند و از طریق آنها با دیگران سخن بگوید، نبوده و نیست. اما در عمل

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب الاضطرار إلى الحجّه، ح ۱.

چنین نکرده است و می بینیم که نوعاً افراد ارتباط طرفینی با خداوند ندارند. البته هر کس می تواند با خدای خود سخن گوید و با او مناجات نماید و او هم سخن همه را می شنود و احتیاج به واسطه‌ای در اینجا نیست؛ اما اینکه انسانها از خواست خدا و رضا و سخط او آگاه شوند، این چیزی نیست که برای نوع آنها بدون واسطه انجام شده باشد.<sup>۱</sup>

و لازمه منزه بودن او از صفات مخلوقات، این است که هر کس خود بخواهد نمی تواند ارتباط طرفینی با خدای سبحان برقرار کند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی شود و این فقط خدای متعال است که با هر کس بخواهد این گونه رابطه‌ای برقرار می کند و در صورت لزوم او را «سفیر» خود و «مُعَبِّر» از جانب خود در میان مردم قرار می دهد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خدای متعال بسته است، این خداست که با هر کس بخواهد چنین ارتباطی را برقرار می سازد و نشانه‌هایی هم برای این ارتباط قرار می دهد تا هر کس بتواند تشخیص دهد اینچنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه‌ها همان معجزاتی است که به دست پیامبران و ائمه علیهم‌السلام ظاهر می شود.

و لازمه داشتن چنین منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و خود از مسیر رضای الهی خارج نشود. زیرا شأن سفارت و مُعَبِّر بودن از جانب خدا، اقتضا می کند که عمل و قول او برای دیگران حجت باشد. و اگر مردم احتمال خطا و اشتباه را درباره او بدهند، دیگر به هیچ سخنی که او از طرف خدا می گوید، اعتماد نمی کنند. و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رُسل و بعث انبیاست. بنابراین داشتن علم و حکمت الهی که اشتباه در آن راه ندارد و نیز برخوردار بودن از کمال «عصمت» یعنی حفظ و صیانت الهی

---

۱- این مطلب در غیر حوزه مستقلات عقلیه است و در مستقلات، نظیر «حُسن عدل» و «قُبْح ظلم» رضا و سخط الهی به حکم عقل برای همه عقلا روشن می شود و در این حوزه خدای متعال به طور تکوینی با افراد عاقل ارتباط برقرار کرده و حجت را برایشان تمام کرده است. بنابراین در مستقلات عقلیه - مثل مواردی که حُسن یا قُبْح چیزی ذاتی آن است - شخص عاقل نیاز به مراجعه به رسول ظاهری ندارد بلکه از طریق عقل که رسول باطنی نامیده می شود، می داند که خدا از او چه خواسته و بندگی خدا به تبعیت از همین مستقل عقلی صورت می پذیرد.

لازمة عنوان «سفير» و «مُعَبِّر» از جانب خداست.

### راهنمایان الهی به وسیله خود خدا ساخته و معرفی شده‌اند

ویژگی‌هایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی نیستند که کسی بتواند با خواست و میل خود در خود یا دیگری به وجود آورد و یا حتی کسانی را که چنین ویژگی‌هایی دارند با عقل خود بشناسد. بنابراین هم ثبوتاً و هم اثباتاً این کار به وسیله خود خدا انجام می‌شود. یعنی هم خدا این خصوصیات را به هر کس که خود بخواهد عطا می‌کند، و هم معرفی این افراد به وسیله خداوند انجام می‌پذیرد. مثلاً تشخیص ویژگی «عصمت» از عهده انسان عاقل خارج است. ما حداکثر می‌توانیم در یک حوزه بسیار محدودی که خود انبیا به ما یاد داده‌اند تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می‌کند یا نمی‌کند. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صیانت الهی در هر جایی که امکان اشتباه و لغزش وجود داشته باشد. و این یک امر آشکار و نمایان نیست که قابل تشخیص حسّی و عقلی باشد. بنابراین راه حصول اطمینان از این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه‌هایی را برای تشخیص این افراد در آنها قرار دهد؛ مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق العاده‌ای که نشاندهنده قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست؛ قدرتی که تحصیل آن با قوای انسانی غیر ممکن است. و پس از آنکه نبوت یک رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای او هم به وسیله خودش از طرف خدا معرفی می‌شوند و مادر مقام تشخیص نباید به چیزهایی برخورد کنیم که با شأن سفارت و مُعَبِّریت از جانب خداوند ناسازگار باشد؛ که اگر چنین بود معلوم می‌شود که آن شخص، مدعی دروغین مقام و منصب الهی است.

مثلاً برگزیدگان الهی باید خداشناس‌ترین انسانها باشند و سخنان و افعال آنها انسان را با توحید خدای یکتا بیشتر آشنا نماید، و اگر بفرض از خدا و احکام او بی اطلاع یا کم اطلاع باشند و خودشان محتاج دستگیری و تعلیم دیگر انسانها باشند، نمی‌توان به حرف و سخن ایشان اعتماد کرد. اینجاست که سر سخن حکیمانۀ امام صادق علیه السلام برای ما روشن می‌شود:



اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ هَذَا دِينِي.<sup>۱</sup>

خدایا، خودت را به من بشناسان؛ که اگر خود را به من نشناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدایا، رسول خود را به من بشناسان؛ که اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نمی‌شناسم. خدایا، حجتت را به من بشناسان؛ که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می‌شوم.

این دعایی است که امام صادق علیه السلام برای خاص زمان غیبت امام عصر علیه السلام تعلیم داده‌اند. و مفاد آن این است که شناخت پیامبران الهی از طریق شناخت و معرفی خدا صورت می‌گیرد و شناخت حجت الهی نیز از طریق شناخت پیامبران. شناخت خود خدا احتیاج به وساطت غیر ندارد. خدا به خودش شناخته می‌شود. اما رسول خدا به رسالتی که از طرف خدا دارد شناخته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ.<sup>۲</sup>

خدا را به خودش بشناسید، و رسول را به رسالتش.

رسالت رسول چیست؟ اینکه انسان را با خدای فطری‌اش آشنا تر کند و او را در مسیر شناخت عمیقتر او و بندگی بیشتر پیش ببرد. هر چند که انسان، خدا را به واسطه پیامبران نمی‌شناسد، بلکه او را به خودش می‌شناسد، اما پیامبران هستند که انسان را در طریق خداشناسی حفظ می‌کنند و قول و فعل آنها و همه وجودشان دعوت به توحید و بندگی خداست. و همین بهترین راه شناخت پیامبران حقیقی و تشخیص آنها از مدعیان دروغین سفارت و نبوت است. بنابراین بزرگترین و مهمترین سند حقیقت پیامبر که شاهد راستگویی اوست، همانا ذات مقدس پروردگار می‌باشد که فرمود:

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی النبیّه، ح ۵.

۲- اصول کافی، کتاب التوحید، باب أنه لا یعرف إلا به، ح ۱.

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»<sup>۱</sup>

(ای پیامبر) بگو: بزرگترین شاهد چیست؟ بگو: خداوند است که بین من و شما شاهد می باشد.

این از آن جهت است که سخنان و دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انسان را در مسیر خداشناسی به جلو سوق می دهد و بهترین راه فهمیدن حقایق رسول این است که انسان ببیند آیا دعوت او به سوی همان خدای فطری است که می شناسد و سخنانش تذکر نسبت به همان معروف فطری است یا خیر. و همه انبیای الهی رسالتشان همین بوده که بشر را در راه معرفت و عبادت خدای متعال تربیت کنند. پس به طور خلاصه اصل رسالت و نبوت پیامبر به وسیله خداوند و از طریق معرفی او ثابت می شود، و بعد تسلیم به آن رسول و حرکت در مسیری که او دعوت می کند، عملاً انسان را خداشناس تر و در پیشگاه مقدس الهی بنده تر می سازد. حال که چنین است این کسانی که می خواهند مربی بشر در طریق بندگی خدا باشند، باید خودشان بیشترین بهره را از معرفت و عبودیت خدای متعال برده باشند و به اصطلاح بنده خالص او باشند به طوری که خداوند آنها را به خلوص در بندگی رسانده باشد.

در قرآن کریم چنین می خوانیم:

«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِیْنَ اُولٰٓئِیْنَ وَ الْاَبْصَارِ \* اِنَّا

اٰخَلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرٰی الدَّارِ \* وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاٰخِرٰی»<sup>۲</sup>

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله خلوص در یاد آخرت، خالص گردانیدیم. و اینها نزد ما از برگزیدگان و بهترین ها هستند.

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می کند. به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف علیه السلام

۱- انعام / ۱۹.

۲- ص / ۴۵-۴۷.

می خوانیم:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»<sup>۱</sup>

(زلیخا) قصد (سوء) نسبت به یوسف کرد. و او هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی را کرده بود. ما اینچنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور داریم. زیرا او از بندگانِ خالص شده ماست.

وقتی خداوند بخواهد کسی را از واقع شدن در معصیت حفظ نماید، کافی است معرفتِ خود را برای او شدت بخشد به طوری که او خدا را حاضر و ناظرِ اعمالِ خود ببیند. و هنگامی که این حالتِ وجدانی در انسان شدید شود، دیگر دنبال معصیت نمی رود. و هر چه آن حالت بیشتر جلوه نماید، انسان کم کم فکر گناه هم به ذهنش خطور نمی کند. یا اینکه یاد مرگ و آخرت هر چه در انسان بیشتر و شدیدتر گردد، کمتر گرد معصیت خواهد گشت. و به این وسیله هم خداوند می تواند بندگان برگزیده خود را از انحراف و لغزش حفظ نماید.

پس خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از ایشان نیست، بلکه خدا کاری می کند تا اینها با اختیار و انتخابِ خود به بدی تمایل پیدا نکنند. مثلاً حضرت یوسف علیه السلام با دیدن برهان پروردگارش، از گناه و قصد سوء منصرف گردید. حال این برهانِ خدا چه چیزی بوده مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این است که خداوند بندگان برگزیده خود را به حال خود رها نمی کند و آنها را در مسیر بندگی خویش حفظ می نماید. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیت و صراحت انجام پذیرفته که حتی شیطان نیز از اینکه بتواند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۲</sup>

شیطان گفت: پس قسم به عزتِ تو، همه بنی آدم را فریب می دهم مگر بندگان

۱- یوسف / ۲۴.

۲- ص / ۸۲ و ۸۳.

خالص شده تو را.

معلوم می شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آنها نمایانده است تا اینکه همه مخلوقات بدانند حساب اینها با بقیه متفاوت است و خدا خودش متکفل حفظ اینها شده است. عنایت الهی فقط به حفظ اینها از خطرات خلاصه نمی شود، بلکه به طور کلی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصی دارد تا اینها آن گونه که خودش می پسندد ساخته شوند.

به عنوان نمونه: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی کرد، تا قنذاقه او را در تابوتی قرار داده، به دریا بیندازد. آنگاه آن را در اختیار فرعون که دشمن خدا و موسی بود قرار داد و فرمود:

«الْقِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُضَنَّ عَلَى عَيْنِي»<sup>۱</sup>

محبتی از جانب خود بر تو قرار دادم و برای آنکه زیر نظر خودم ساخته شوی. خداوند محبتی را از جانب خود نسبت به حضرت موسی علیه السلام در دل دیگران از جمله فرعون قرار داد، تا همگان او را دوست داشته باشند و موسی علیه السلام آنچنانکه خدا می پسندد تربیت گردد. پس خدای متعال تربیت برگزیدگانش را زیر نظر رحمت خاص و عنایت ویژه خود قرار می دهد تا آنها را برای مأموریت الهی آگاه سازد و عبودیت محضه خود را در ایشان متجلی گرداند. در ادامه همان آیات می فرماید:

«وَ اضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>۲</sup>

تو را برای خودم برگزیدم.

تعبیر بسیار زیبایی است از طرف خدای متعال در حق یکی از برگزیدگانش که او را اختصاص به خود داده و در آن مسیری که خود می پسندیده حفظ کرده است. سایر برگزیدگان خدا هم به همین شکل مورد عنایت خاصه حضرتش قرار

۱- طه / ۳۹.

۲- طه / ۴۱.

داشته‌اند و لذا این راهنمایان الهی بهترین و خالصترین بندگان خدا بوده‌اند.

### بندگی خدا فقط با تسلیم به برگزیدگان الهی امکان‌پذیر است

پس از معرفی خداوند، بندگان برگزیده خود را به مردم، آنچه بر عهده خلق می‌باشد، همانا تسلیم و پذیرفتن این معرفی است. درست همان وظیفه‌ای که در برابر شناخت خود خدا بر مردم بود، پس از آن، همان وظیفه نسبت به شناخت رسولان و حجج الهی بر عهده ایشان می‌باشد. احادیثی هم که در باب معرفت واجب بر انسانها آمده‌است نوعاً خاص معرفت الله نیست. به عنوان مثال به این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام که در فصل قبل آوردیم توجه فرمایید:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوهُ. وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ. وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.<sup>۱</sup>

همانطور که ملاحظه می‌شود، در اینجا متعلق معرفت ذکر نشده و حدیث فقط در مقام بیان معرفت خدا نیست، بلکه شامل معرفت نسبت به حجج الهی هم می‌شود. و همانطور که پس از معرفی خداوند خودش را به انسانها، وظیفه، پذیرش و تسلیم نسبت به آن است، پس از معرفی خداوند، برگزیدگان خود را نیز، وظیفه مردم پذیرش و قبول آن می‌باشد. و همین پذیرفتن که عقلاً و نقلاً واجب می‌باشد، به عنوان «معرفه الرسول» یا «معرفه الامام» که بر مردم واجب است، تعبیر شده‌است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده‌است:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعِبُودِيَّةِ.... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ. وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ، فَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ هَزَّوَجَلَّ.<sup>۲</sup>

بدرستی که با فضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت

۱- اصول کافی، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، ح ۱.

۲- بحار ج ۳۶ ص ۴۰۷.



پروردگار و اقرار به بندگی او است. . . . پس از شناخت خدا، معرفت رسول و شهادت دادن به نبوت او واجب می‌باشد. و پایینترین حد معرفت رسول این است که انسان به نبوت او و اینکه هر چه آورده اعم از کتاب آسمانی یا امر و نهی، از طرف خدای عزوجل می‌باشد، اقرار و اعتراف نماید.

می‌بینیم که معرفت به اقرار تفسیر شده است، و این، سهم انسان و فعل اختیاری او پس از معرفی رسول از طرف خدای متعال می‌باشد. معرفت امام علیه السلام هم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس از معرفت رسول صلی الله علیه و آله واجب دانسته شده که در آینده خواهد آمد.

خلاصه اینکه: خداوند متعال راه بندگی خود را معین فرموده. و این راه، منحصر است در شناخت برگزیدگان خدا و تسلیم به مقام و منصبی که از جانب پروردگار به ایشان عطا شده است. عبادت هیچکس جز از این طریق مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود. بنابراین اگر کسی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیت او گردن نهد و خود را در پیشگاه مقدّسش تسلیم نماید، اما نسبت به پذیرفتن این راهی که خداوند برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتی تردید و شک داشته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می‌کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه‌ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز داشته است؟! حق این است که او واقعاً خدا را هم به عنوان ربّ و مالک و صاحب اختیار خویش پذیرفته است. نمونه‌ای که در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام پیش آمد، درس عبرتی است برای همه کسانی که خیال می‌کنند با میل و تشخیص خود می‌توان خدا را بندگی کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

.... قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا لَهُ. فَأَخْرَجَ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحَسَدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ. فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؟ قَالَ: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ».<sup>۱</sup>

فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ. وَ اسْتَكْبَرَ. وَ الاسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيَ اللهُ بِهَا. فَقَالَ إِبْلِيسُ: يَا رَبِّ، أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. فَقَالَ اللهُ: لِحَاجَةٍ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ. إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ. فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ. فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «أَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۱</sup>.

خدای متعال به ملائکه فرمود: برای آدم سجده کنید. آنها هم سجده کردند. آنگاه ابلیس حسادت قلبی خود را آشکار کرد و از سجده بر آدم امتناع ورزید. پس خدای عزوجل فرمود: «آنگاه که تو را امر به سجده کردم، چه چیز تو را از این کار بازداشت؟!» گفت: «من از آدم بهتر هستم. زیرا مرا از آتش خلق کرده‌ای و او را از گِل.» بنابراین اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود. و استکبار ورزید. و استکبار اولین معصیتی است که نسبت به خداوند انجام شده است. پس ابلیس گفت: پروردگار من، مرا از سجده بر آدم معاف گردان. (در عوض) من تو را عبادتی خواهم کرد که هیچ فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده‌ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم فقط از طریقی که خود می‌خواهم، عبادت شوم، نه آن گونه که تو می‌خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از بهشت بیرون برو. تو رانده شده هستی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد.»

می‌بینیم که شیطان علی‌الظاهر منکر خدایی خدا و ربوبیت او نبوده است و آنگاه که خدا را می‌خواند می‌گوید: «یا رب». اما چون نمی‌خواست تسلیم خلیفه خدا حضرت آدم علیه السلام گردد، استکبار ورزید و مسیر دیگری را غیر از آنچه خداوند مقرر کرده بود، برای بندگی خدا پیشنهاد کرد (!) در حالی که روح و حقیقت بندگی خدا این است که امر او اطاعت شود و آن عملی که به قصد امتثال امر او و انقیاد و تسلیم نسبت به خواست او انجام شود، عبادت خواهد بود. و اگر چنین نباشد، هر چه شیطان یا انسان یا هر بنده دیگری تلاش کند و زحمت بکشد، تلاش و زحمت

او عبادتِ خدا نیست بلکه سرکشی و عصیان نسبت به خداوند متعال است. راه بندگیِ خدا به وسیلهٔ خودِ خدا مشخص و معین می‌گردد و او هم راه را منحصر در تسلیم و پذیرش منصبِ الهی برگزیدگان خویش کرده‌است. آری؛ اگر ایمان شخص در حدّ زبان نباشد، بلکه قلباً به خدای بزرگ ایمان آورده باشد، لازمهٔ ایمان قلبی، تسلیم کامل نسبت به امر پروردگار متعال است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ الْإِيمَانَ قَدِ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِيْمَانٌ بِالْقَلْبِ، وَ إِيْمَانٌ بِاللِّسَانِ، كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَهَرَهُمْ بِالسَّيْفِ وَ شَمَلَهُمُ الْخَوْفُ. فَإِنَّهُمْ آمَنُوا بِالْسِتِّهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ. فَالْإِيْمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ. وَ مَنْ سَلَّمَ الْأُمُورَ لِمَالِكِهَا، لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ. كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ اسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الْأُمَّمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ. فَإِنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ آلَافٍ عَامٍ لَمْ يُرِدْ بِهَا غَيْرَ زُخْرُفِ الدُّنْيَا وَ التَّمَكُّنِ مِنَ النَّظَرَةِ.<sup>۱</sup>

ایمان به دو صورت است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. (شکل دوم) مانند ایمان منافقین است در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی با شمشیر بر ایشان غلبه کرد و ترس آنها را فراگرفت. آنان با زبان ایمان آوردند ولی قلبهایشان مؤمن نبود. اما ایمان قلبی عبارت است از تسلیم در پیشگاه پروردگار. و کسی که کارها را به صاحب اختیارش واگذار کند، از فرمان او سرپیچی نمی‌کند؛ آنچنانکه ابلیس از سجده بر آدم سرپیچی کرد و آنچنانکه بیشتر امتها از اطاعت پیامبران خود سرپیچی کردند و به همین جهت اعتقاد به توحید برایشان نفی نداشت؛ همانطور که سجدهٔ طولانی ابلیس برای او فایده‌ای نکرد. او یک سجده کرد که چهار هزار سال طول کشید، اما هدف او جز زینت دنیا و اینکه (بعداً) از خداوند مهلت بخواهد نبود.

می‌دانیم که شیطان پس از رانده شدن از درگاه خدا، تقاضای زنده ماندن تا روز

قیامت را کرد. در اینجا حضرت می فرماید که آن سجده چهار هزار ساله به خاطر همین بود که اگر روزی از خدا مهلت بخواهد، تقاضایش برآورده شود. آری؛ آن سجده برای شیطان فایده‌ای نکرد و آنجا که باید او را از لغزش حفظ می کرد، به کارش نیامد؛ به خاطر اینکه روح بندگی در عمل وی نبود تا او را بنده محض خدا سازد. و همینطور بود وضعیت اکثر امت‌های پیشین که با وجود قبول توحید، چون تسلیم پیامبران خود نشدند، همان توحید نیز فایده‌ای برایشان نکرد و آنها را از وادی ضلالت به مسیر هدایت نیاورد.

پس تنها راه نجات همانا تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیه است که برگزیدگان پروردگار هستند و خداوند آنها را «خلیفه» خود در زمین نامیده است. در مورد خلقت حضرت آدم علیه السلام چنین می خوانیم:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.»<sup>۱</sup>

و آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای را قرار می دهم.

به چه مناسبت حضرت آدم علیه السلام خلیفه خدا خوانده شده است؟ خداوند که سنخیتی با هیچکس ندارد تا او بخواهد جانشین خدا گردد. پس خلافت در اینجا به چه معناست؟ جانشین یک شخص به کسی گفته می شود که وقتی دسترسی به آن شخص نباشد، همه امور او به دست جانشین انجام می شود و کسانی که با مُخَلَّف عنه می خواهند ارتباطی داشته باشند، می دانند که با رجوع به خلیفه این کار میسر می گردد. البته خداوند هیچگاه از مخلوقات خود غایب نمی شود، ولی چنانکه قبلاً بیان شد راه ارتباط طرفینی از بنده به سوی خدا با میل و اختیار انسان باز نمی شود. می دانیم که او صدای ما را می شنود و نیاز ما را می فهمد. اما از رضا و سخط او چگونه مطلع شویم؟ راه مستقیمی برای این کار نداریم. و چون چنین است به خلیفه او مراجعه می کنیم تا از او همان چیزی را بگیریم که خود راهی برای به دست آوردنش نداریم؛ با توجه به اینکه می دانیم او با خدا ارتباط دارد و از

خواست خدا مطلع می‌باشد و در تشخیص کلام خدا با غیر آن اشتباه نمی‌کند و از تأثیر القائنات شیطانی در آمان است.

این، شأن خلیفه الله است که هیچکس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد و بگوید من می‌خواهم بنده خدا باشم اما به خلیفه او که تنها باب بندگی اوست، کاری ندارم. چنین چیزی نمی‌شود. چون انکار خلیفه و تسلیم نشدن به او، در حقیقت انکار خداوند و ربوبیت اوست.

البته از این بیان نباید تصور کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی فقط جنبه «طریقیّت» برای کشف احکام خدا دارد و خود پذیرفتن نبوت یا امامت ایشان فی نفسه اهمیتی ندارد. خیر، چنین نیست؛ بلکه آنچه خدا خواسته در درجه اول پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان است. یعنی قبول آنها - به اصطلاح - هم «موضوعیت» دارد و هم «طریقیّت». اقرار به نبوت یا امامت ایشان در رأس همه واجبات قرار دارد و در صدر رضای الهی واقع است - آنچنانکه در احادیث اشاره شده و نمونه‌ای از آن قبلاً نقل گردید - و پس از آن نیز کشف رضا و سخط الهی در کلیه امور فقط از طریق مراجعه به ایشان امکان پذیر است. و لذا شخص مؤمن و خدا باور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد؛ هم پذیرفتن خود آنها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آنچه از طریق ایشان اظهار می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِلُّ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا. وَإِنْ مِنْ مَنْ صَلَّى وَ زَكَى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مِنْ افْتِرَاضِ اللَّهِ طَاعَتَهُ، فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ؛ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحِجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يَتَطَهَّرْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَرَامًا وَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا. لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنْ رَكَعَ وَ إِنْ سَجَدَ. وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجٌّ. وَ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ أَمْرٍ بِالْأَخْذِ عَنَّهُ. فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنَّهُ، أَطَاعَ اللَّهَ.<sup>۱</sup>

کسی که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حلال را حلال و حرام



را حرام دانسته، در حقیقت هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام او را حرام ندانسته است. و کسی که عمل نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورد، در حقیقت هیچیک از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حج و عمره به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارت نموده است و حلال و حرام الهی را هم رعایت نکرده است. چنین کسی نماز ندارد، هر چند که رکوع و سجود کند؛ زکات نمی پردازد و حج هم انجام نمی دهد. همه اینها نیست مگر به واسطه و همراه با معرفت کسی که خدای عزوجل بر مردم به خاطر (و جوب) اطاعت از او، منت نهاده و دستور پیروی از او را داده است. بنابراین کسی که معرفت او را داشته باشد و آنچه او می گوید بپذیرد، در واقع اطاعت خدا را کرده است.

بنابراین هر دو شرط برای سعادت لازم است؛ هم «معرفت» و هم «اخذ». نمی توان به صرف عمل کردن به دستورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و ائمه علیهم السلام تنها وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند، بلکه غیر از این شأن، شناخت خود آنها به شخص و به اوصاف در اینکه انسان بندگی خدا را بکند، شرط است. و لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می گیرد و کوتاهی در این زمینه به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی گیرد.

اهمیت مطلب به اندازه ای است که اگر کسی نسبت به مقام خدادادی آنان، حتی شک هم داشته باشد، از جانب پروردگار مورد هیچ عنایت و توجهی قرار نمی گیرد. در روایت آمده است که:

در بنی اسرائیل خانواده ای بودند که هر کدام از آنها اگر چهل شب به درگاه خدا دعا می کرد و حاجتی را طلب می نمود، هرگز دست خالی بر نمی گشت. تا آنکه یکی از ایشان برای خواسته خود، چهل شب تهجد کرد و آنگاه دعا نمود ولی حاجتش روا نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسید و از حال خود نزد ایشان گلایه کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی هم کسب

طهارت کرد و به نماز ایستاد، آنگاه به درگاه خداوند دعا کرد. خدا در پاسخ پیامبرش چنین فرمود:

يا عيسى، إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِي مِنْهُ. إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ. فَلَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ وَ تَنْتَثِرَ أَنَامِلُهُ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ.

ای عیسی، بنده من از غیر آن دری که می توان نزد من آمد، آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آنقدر مرا بخواند تا اینکه گردنش قطع شود و انگشتانش بیفتد، من جواب او را نخواهم داد.

فَأْتَتْهُ إِلَيْهِ عِيسَى عليه السلام فَقَالَ: تَدْعُو رَبِّكَ وَ أَنْتَ فِي شَكِّ مِنْ نَبِيِّهِ؟ فَقَالَ: يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ، قَدْ كَانَ وَ اللَّهُ مَا قُلْتُ. فَادْعُ اللَّهَ (لِي) أَنْ يَذْهَبَ بِهِ عَنِّي. فَدَعَا لَهُ عِيسَى عليه السلام فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ صَارَ فِي حِدِّ أَهْلِ بَيْتِهِ.

عیسی رو به آن شخص کرد و فرمود: پروردگارت را می خوانی در حالی که درباره پیامبر او شک داری؟ گفت: ای روح خدا وای کلمه خدا، قسم به خدا همانطور بود که گفתי. خدا را بخوان تا شک مرا از بین ببرد. عیسی علیه السلام برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت و (او هم) در رتبه (سایر افراد) خانواده اش قرار گرفت.

ملاحظه می شود که همین مقدار کوتاهی کردن در تسلیم نسبت به پیامبر و حجّت خدا، باعث رانده شدن از درگاه الهی می گردد. و حالت «شک» نیز، همانطور که قبلاً بیان شد، به خاطر تردید و دودلی در وظیفه تسلیم، در انسان به وجود می آید. و آن فرد از بنی اسرائیل در عین آنکه خود را مقصر می دید - چون می دانست عمل اختیاری خودش باعث پیدا شدن حالت شک در او گردیده است - اما از پیامبر زمان خود تقاضا کرد که از خدا درخواست نماید تا شک او را از بین ببرد، و خدا هم شک او را از بین برد.

پس عامل ایجاد شک در انسان، در عین اینکه خود «شک» امر غیر اختیاری است، به اختیار خود انسان بر می گردد. و باید انسان مراقب باشد که لحظه ای

کوتاهی و بی توجهی و غفلت از وظیفه، چه بسا باعث لغزش همیشگی انسان در ورطه هلاکت گردد. و معلوم نیست حتماً لطف خدا دستگیر انسان گردد و اهل نجات شود، بلکه ممکن است هیچگاه از آن حالت خارج نگردد.

### چهارده معصوم علیهم السلام برگزیده برگزیدگان خدا هستند

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از دیگران ممتاز کرده است، و لذا می توان ایشان را برگزیده آن برگزیده ها دانست. در روایات آمده است که حضرت شیث علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام نوشته ای را از پدرش به ارث برده بود که حاوی مطالبی در خصوص مقامات انبیا و اوصیای الهی و برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر سایرین بود. ما به بعضی عبارات آن که سؤالات حضرت آدم علیه السلام و جوابهای خداوند به ایشان است، در اینجا اشاره می کنیم. صحیفه مذکور با این عبارات آغاز می شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ... خَلَقْتُ عِبَادِي لِعِبَادَتِي. وَ  
الزَّمْتُهُمْ حُجَّتِي. أَلَا إِنِّي بَاعْتُ فِيهِمْ رُسُلِي وَ مَنَزَلْتُ عَلَيْهِمْ كُتُبِي. أُبْرِمُ ذَلِكَ مِنْ  
لَدُنِّي أَوَّلِ مَذْكُورٍ مِنْ بَشَرٍ إِلَى أَحْمَدَ نَبِيِّ وَ خَاتَمِ رُسُلِي...<sup>۱</sup>

به نام خداوند بخشنده مهربان. معبودی نیست جز من که حی قیوم هستم،...  
بندگانم را برای اینکه مرا بندگی کنند، آفریدم. و حجت خود را ملازم آنان  
ساختم. آگاه باش که من فرستادگانم را در میان آنها مبعوث خواهم کرد و  
کتابهای خود را بر ایشان فرو می فرستم و این کار را از زمان نخستین فرد بشر  
تا «احمد» که پیامبر من و آخرین فرستاده ام هست، استحکام می بخشم...  
پس از آن چنین آمده است:

قَالَ آدَمُ علیه السلام: مَنْ هَؤُلَاءِ الرُّسُلُ؟ وَ مَنْ أَحْمَدُ هَذَا الَّذِي رَفَعْتَ وَ شَرَّفْتَ؟ قَالَ:  
كُلٌّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. وَ أَحْمَدُ عَاقِبُهُمْ وَ وَارِثُهُمْ.

حضرت آدم علیه السلام پرسید: این فرستادگان چه کسانی هستند؟ و احمد که او را

بلند مرتبه و شریف کرده‌ای کیست؟ خدا فرمود: همه اینها از فرزندان تو هستند. و احمد آخرین آنها و وارث ایشان است.

قَالَ: يَا رَبِّ بِمَا أَنْتَ بَاعْتَهُمْ وَ مَرَّسَلَهُمْ؟ قَالَ: بِتَوْحِيدِي. ثُمَّ أَقْفِي ذَلِكَ بِثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ شَرِيعَةً أَنْظَمَهَا وَ أَكْمَلَهَا لِأَحْمَدَ جَمِيعاً.

آدم علیه السلام پرسید: ای پروردگار من، به چه منظور ایشان را مبعوث می‌کنی و (نزد مردم) می‌فرستی؟ فرمود: برای آنکه به توحید من دعوت کنند. و به دنبال آن سیصد و سی شریعت قرار می‌دهم که منظمترین و کاملترین آنها برای احمد می‌باشد.

سپس خدای متعال صورتهای انبیا و رُسل خود همراه با اوصیای ایشان را به شکل شبیحی از نور، به حضرت آدم علیه السلام ارائه می‌کند و در واقع آنها را به ایشان معرفی می‌نماید. و در این معرفی حضرت آدم علیه السلام برخی را نسبت به دیگران برتر و منورتر می‌بیند که وقتی از پروردگار علت آن را سؤال می‌کند، چنین پاسخ داده می‌شود:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، عَالِمُ الْغُيُوبِ وَ مُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ. أَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ مِمَّا يَكُونُ كَيْفَ يَكُونُ، وَ مَا لَا يَكُونُ لَوْ كَانَ كَيْفَ يَكُونُ.

منم الله که معبودی جز من نیست، بخشنده مهربان با عزت و حکیم، دانای به غیب و عالم به آنچه در قلبها پنهان است. آنچه را وجود ندارد ولی موجود خواهد شد، می‌دانم که چگونه موجود می‌شود. و آنچه را هم که موجود نخواهد شد، می‌دانم که اگر بنخواهد موجود شود، چگونه موجود می‌شود.

وَ إِنِّي أَطَّلَعْتُ - يَا عَبْدِي - فِي عِلْمِي عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي، فَلَمْ أَرْ فِيهِمْ أَطْوَعَ لِي وَ لَا أَنْصَحَ لِخَلْقِي مِنْ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي. فَجَعَلْتُ لِذَلِكَ فِيهِمْ رُوحِي وَ كَلِمَتِي وَ الزَّمْتُهُمْ عِبَاءَ حُجَّتِي وَ اضْطَفَيْتُهُمْ عَلَى الْبَرَايَا بِرِسَالَتِي وَ وَخِي....

ای بنده من، من در علم خود، بر قلبهای بندگانم اطلاع پیدا کردم، پس در میان آنها کسانی که نسبت به من مطیع‌تر و نسبت به مخلوقات من خیرخواه‌تر از پیامبران و فرستادگان من باشند، ندیدم. پس به همین جهت روح و کلمه خود

را در ایشان قرار دادم و سنگینی بارِ حجت خود را به دوش آنها گذاشتم و آنها را برگزیده خود بر خلائق قرار دادم تا رسالت و وحی مرا به ایشان برسانند....

ثُمَّ أَطَّلَعْتُ عَلَى قُلُوبِ الْمُصْطَفَيْنِ مِنْ رُسُلِي، فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَطْوَعَ لِي وَ لَا أَصْحَحَ لِخَلْقِي مِنْ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِي وَ خَالِصَتِي. فَأَخْتَرْتُهُ عَلَيَّ عِلْمِي وَ رَفَعْتُ ذِكْرَهُ إِلَيَّ ذِكْرِي. ثُمَّ وَجَدْتُ كَذَلِكَ قُلُوبَ حَامَتِهِ اللَّائِي مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ صِفَةَ قَلْبِهِ فَالْحَقَّتْهُمْ بِهِ وَ جَعَلْتُهُمْ وَرَثَةَ كِتَابِي وَ وَحْيِي وَ أَرْكَانَ حِكْمَتِي وَ نُورِي. وَ آيَةُ بِي أَنْ لَا أَعَذِّبَ بِنَارِي مَنْ لَقِينِي مُعْتَصِمًا بِتَوْحِيدِي وَ حَبْلٍ مَوَدَّتِهِمْ أَبَدًا.

سپس بر قلبهای برگزیدگان خود از رسولانم آگاهی یافتم و در میان آنها کسی را مطیع تر نسبت به من و خیرخواه تر نسبت به مخلوقاتم از محمد که برگزیده و خالص شده من است، نیافتم. پس با علم خود او را برگزیدم و نام و یاد او را همراه یاد و نام خود بلند مرتبه قرار دادم. سپس قلبهای اهل بیت و نزدیکان او را پس از او، همچون قلب او (مطیع تر و خیرخواه تر از دیگران) یافتم، پس آنها را هم به او ملحق ساختم و آنها را وارث کتاب و وحی خود و پایه ها و ارکان حکمت و نور خویش قرار دادم. و به خودم قسم یاد کردم که هر کس را که به توحید من و ریسمان محبت آنها چنگ زند و با این حال مرا ملاقات کند، هیچگاه به آتش خود عذاب نکنم.

بنابراین می توانیم به صراحت، پیامبر ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت را برگزیده برگزیدگان الهی بدانیم. و حکمتی که در حدیث فوق به آن اشاره شده این است که خداوند با علم ذاتی خود می دانست که اگر اینها در شرایط مساوی با دیگر مخلوقات خلق می شدند، باز هم مطیع ترین افراد نسبت به خدا و خیرخواه ترین آنها به مردم بودند و به همین جهت امتیازاتی به آنها بخشید که به دیگران نداده است.

تا اینجا مقایسه ای بود میان چهارده معصوم ﷺ و انبیا و رسل الهی و فضیلت و برتری آنها بر سایرین مشخص گردید. حال در مقایسه ایشان با ملائکه که اهل معصیت خدا نیستند و از این جهت مقربان درگاه الهی محسوب می شوند، به

حدیث ذیل توجہ می کنیم:

قال رسول الله ﷺ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني. قال عليّ عليه السلام: يا رسول الله، فأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال ﷺ: يا عليّ، إن الله تبارك وتعالى فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين. وفضلني على جميع النبيين والمرسلين. والفضل بعدي لك يا عليّ - وللأئمة من بعدي. فإن الملائكة لخدامنا وخدام محبينا. يا عليّ، «الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا»<sup>١</sup> بولايتنا.

يا عليّ، لولا نحن، ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الأرض. وكيف لانكون أفضل من الملائكة وقدسبناهم إلى التوحيد ومعرفة ربنا عز وجل وتسيحبه وتقديسه وتهليله؟ لأن أول ما خلق الله عز وجل أزواجنا فانطقنا بتوحيده وتمجيديه، ثم خلق الملائكة. فلما شاهدوا أزواجنا نوراً واحداً، استعظموا أمورنا فسبّحنا، لتعلم الملائكة أنا خلق مخلوقون وأنه منزه عن صفاتنا. فسبّحت الملائكة لتسيحينا ونزهته عن صفاتنا.

فلما شاهدوا عظم شأننا، هللنا، لتعلم الملائكة أن لا إله إلا الله وأنا عبيد ولسنا بالهة يجب أن نعبد معه أو دونه. فقالوا: لا إله إلا الله. فلما شاهدوا كبر محلنا، كبرنا الله، لتعلم الملائكة أن الله أكبر من أن ينال وأنه عظيم المحل. فلما شاهدوا ما جعل الله لنا من العزة والقوة، قلنا: لا حول ولا قوة إلا بالله العظيم، لتعلم الملائكة أن لا حول ولا قوة إلا بالله. فقالت الملائكة: لا حول ولا قوة إلا بالله. فلما شاهدوا ما نعم الله به علينا وأوجبنا لنا من فرض الطاعة، قلنا: الحمد لله، لتعلم الملائكة ما يحق الله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمه. فقالت الملائكة: الحمد لله.

فبنا اهتدوا إلى معرفة (توحيد) الله تعالى وتسيحبه وتهليله وتمجيديه. ثم إن الله تعالى خلق آدم عليه السلام وأودعنا ضلّبه وأمر الملائكة بالسجود له



تَعْظِيمًا لَنَا وَ اِكْرَامًا. وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِهٰذَا عَزَّوَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَ لِاَدَمَ اِكْرَامًا وَ طَاعَةً  
لِكُوْنِنَا فِيْ صُلْبِهٖ. فَكَيْفَ لَانْكَوْنُ اَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِاَدَمَ كُلُّهُمْ  
اَجْمَعُوْنَ ۱۹

پیامبر خدا ﷺ فرمود: خدا مخلوقی بهتر از من و محترمتر از من نزد خود،  
نیافریده است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا شما برتر هستید یا  
جبرئیل؟ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی، خدای متعال پیامبران فرستاده شده خود را بر ملائکه مقرب خود  
برتری بخشیده. و مرا بر همه پیامبران و رسولان برتری داده. و بعد از من  
برتری از آن تو، و بعد از تو از آن امامان است. ملائکه خدمتگزاران ما و  
خدمتگزاران دوستان ما هستند.

ای علی، «کسانی که عرش را حمل می کنند و آنها که در اطراف عرش هستند،  
به وسیله حمد خدا، تسبیح می کنند و برای کسانی که - به ولایت ما - ایمان  
آورده اند، طلب مغفرت می کنند».

ای علی، اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا را نمی آفرید و همچنین بهشت و جهنم  
و آسمان و زمین را نیز نمی آفرید. و چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم  
در حالی که از ایشان در توحید و معرفت پروردگاران پیشی گرفته ایم و در  
تسبیح و تقدیس و اعتراف به الوهیت او بر ایشان سبقت گرفته ایم؟! زیرا  
اولین مخلوقات خدای عزوجل ارواح ما بود. پس ما را به توحید و تمجید خود  
گویا کرد. (توحید و تمجید خود را از طریق معرفی خود به ما آموخت.) سپس  
ملائکه را آفرید. و ایشان وقتی ارواح ما را به صورت یک نور مشاهده کردند،  
امور ما را بزرگ دانستند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق  
هستیم و خداوند از صفات ما منزّه است. آنگاه ملائکه هم به جهت تسبیح ما  
تسبیح گفتند و خداوند را از صفات ما (مخلوقات) تنزیه کردند.

پس وقتی عظمت مقام و منزلت ما را مشاهده کردند، ما «لا اله الا الله» گفتیم تا  
ملائکه بدانند که خدایی و معبودی جز او نیست و ما بندگان هستیم و

معبودهایی نیستیم تا در کنار خدا یا به جای او لازم باشد که عبادت شویم. پس آنها هم «لا اله الا الله» گفتند. پس وقتی بزرگی موقعیت ما را مشاهده کردند، ما «الله اکبر» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که هرگونه دسترسی به او پیدا شود و او بلند مرتبه و عظیم است.

پس وقتی عزت و قوت خدادادی ما را مشاهده کردند، گفتیم: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» تا ملائکه بدانند که حول و قوه‌ای جز به خدا نیست. پس ملائکه هم گفتند: «لا حول و لا قوه الا بالله». پس وقتی نعمتهای خدا را به ما و وجوب اطاعت از ما را مشاهده کردند، گفتیم: «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند متعال به خاطر نعمتهایی که به ما ارزانی داشته مستحق حمد است. پس ملائکه هم گفتند: «الحمد لله».

بنابراین ملائکه به سبب ما به معرفت و توحید خدای متعال و تسبیح و تهلیل و تحمید او هدایت شدند. سپس خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صُلب او به ودیعه گذاشت و به ملائکه فرمان داد تا برای بزرگداشت و احترام گذاشتن به ما (که در صلب او بودیم) بر آدم علیه السلام سجده کنند. سجده آنها برای بندگی خدای عزوجل و احترام به حضرت آدم علیه السلام و اطاعت از او بود به این جهت که ما در صُلب او بودیم. پس چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آنها بر حضرت آدم سجده کردند (و سجده آنها در واقع احترام و اکرام ما بود)؟!

در این حدیث علاوه بر اینکه به اصل فضیلت و برتری انوار مقدسه چهارده معصوم بر انبیا و رسل الهی و بر ملائکه مقرب پروردگار تصریح شده است، سر این برتری نیز بیان گردیده که عبارت است از سبقت گرفتن ایشان در امر توحید و معرفت الله و تنزیه و تقدیس خداوند بر دیگران. و این مسئله بسیار مهم است. زیرا چنانکه در فصل اول این بخش بیان گردید، هدف از خلقت، بندگی به پیشگاه خدای متعال است و همین هدف معیار برتری بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می‌باشد و از طرفی اصل در بندگی خدا معرفت او و اقرار به عبودیت و بندگی اوست. و لذا چهارده معصوم علیهم السلام چون در این وادی از سایرین پیشتر و

برتر بوده‌اند، بالاترین مقام و منزلت را نزد خدا پیدا کرده‌اند. البته مطلبی که در حدیث مورد اشاره قرار گرفته مربوط به عالم ارواح و قبل از خلقتِ خاکی حضرت آدم علیه السلام بوده که در انتهای آن اشاره مختصری به خلق بدنِ خاکی حضرت آدم علیه السلام و به ودیعه گذاشتن نور چهارده معصوم علیهم السلام در صلب ایشان شده‌است. به هر حال خدای متعال درس توحید و تقدیس و تنزیه خود را از طریق این انوار مقدّسه به ملائکه داده‌است. و بنابراین قبل از پیدایش انسانهای خاکی، وسیله هدایتِ ملائکه، همین چهارده معصوم علیهم السلام بوده‌اند و به همین جهت برتر و بالاتر از ملائکه می‌باشند.

قضیه دیگری در ماجرای سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام پیش آمد که نقل آن نیز در بحث فعلی مفید فایده‌است. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكْرَمَهُ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِإِسْجَادِ مَلَائِكَتِهِ لَهُ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ فِي نَفْسِهِ: هَلْ خَلَقَ اللهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي؟ فَعَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَتَنَادَاهُ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ فَانظُرْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي. فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَانظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ. عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ مَنْ هُوَ أَوْلَى؟ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي. وَ لَوْلَا هُمْ مَا خَلَقْتُكَ، وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ.<sup>۱</sup>

وقتی خدای متعال با به سجده آوردن ملائکه نسبت به حضرت آدم و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خود گفت: آیا خداوند انسانی بهتر از من خلق کرده‌است؟ پس خدا آنچه را به دل او آمده بود دانست و به او خطاب کرد: ای آدم، سر خود را بلند کن و به ساقِ عرش من بنگر. پس آدم سر خود را بلند کرد و به ساقِ عرش نگریست و این جملات را آنجا به صورت مکتوب یافت: «لا اله الا الله. محمد رسول الله است.

علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است. و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است. و حسن و حسین دو آقای اهل بهشت هستند.»

آدم علیه السلام پرسید: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه مخلوقاتم بهتر هستند. و اگر اینها نبودند، من تو را نمی آفریدم، و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را هم نمی آفریدم.

پس بدون تردید خدای متعال در مجموع آفریده های خود، مخلوقاتی اشرف و افضل از این چهارده معصوم علیهم السلام ندارد و امتیازات و کراماتی به اینها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و نخواهد داد. مناسب است که قسمتهایی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السلام از امام هادی علیه السلام وارد شده در این موضوع مورد دقت نظر قرار دهیم:

أَتَاكُمْ اللَّهُ مَالًا يُؤْتِي أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ. وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ. وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ. وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ.

خداوند به شما آنچه را که به احدی از جهانیان نداده بخشیده است. هر شرافتمندی در مقابل شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شما گردن نهاده. و هر جباری در مقابل فضیلت شما خاضع گردیده. و هر چیزی در عالم در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

خداوند قبل از آنکه به انسانها کسوت خاکی بپوشاند، در عوالم قبل از این دنیا، وقتی خود را به ارواح همه مخلوقاتش معرفی کرد، پس از معرفی خویش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول و نبی خود و ائمه علیهم السلام را به عنوان ولی خود به همه مخلوقات معرفی فرمود، به طوری که عظمت مقام و منزلت والای ایشان، برای همگان، قبل از آنکه به دنیا آیند، روشن و آشکار گردید. و این شناخت به قدری عمیق بود که همه آنها دانستند هرگز طمع رسیدن به مقامات چهارده معصوم علیهم السلام را هم نمی توانند در سر پیورانند. در زیارت جامعه کبیره چنین آمده است:

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي

إِذْرَاكِه طَامِعٌ. حَتَّى لَا يَتَّقِيَ مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ  
لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ وَ لَا دَنِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ  
لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةٌ  
أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ  
مَقَامِكُمْ وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَ  
قُرْبَ مَنَزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

پس خداوند شما را به شریفترین مقامی که مکرمین دارند و بالاترین منزلتی که مقربین دارند و بالاترین درجاتی که رسولان دارند، رساند؛ آن مقام و منزلتی که هیچکس به آن نخواهد رسید، و هیچکس بالاتر از آن نمی‌باشد، و کسی هم در رسیدن به آن مقام از شما پیشی نگرفته، و هیچکس هم طمع رسیدن به آن را در سر خود نمی‌پروراند. به طوری که باقی نماند هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل و هیچ صدیق و هیچ شهید و هیچ عالم و جاهلی و هیچ پست و بالایی و هیچ مؤمن صالح یا بی‌ایمان ناشایسته‌ای و هیچ جبار سرکشی و هیچ شیطان عصیانگری، و خلاصه هیچ مخلوقی در میان همه اینها باقی نماند مگر آنکه خداوند جلالت امر شما و عظمت موقعیت شما و بزرگی مقام شما و نور کامل شما و موقعیتهای راستین شما و استواری مقام شما و شرافت جایگاه و منزلت شما را نزد خودش و احترام شما را پیش خود و امتیازات خاص شما را نزد خود و نزدیکی مقام شما را به خودش، بر آنان مشخص و آشکار گردانید.

پس همه خلایق قبل از اینکه در دنیا خلقت خاکی پیدا کنند، معرفت کامل نسبت به ویژگیهای خاص مقام چهارده معصوم علیهم السلام پیدا کرده‌اند. آری؛ دنیا سرای غفلت و فراموشی همه حوادث عوالم قبل است و خود خداوند چنین خواسته که انسانها آنچه را که قبلاً شناخته‌اند، از یاد ببرند و در این عالم دوباره آزمایش شوند. ولی البته فراموشی آن مطالب، در اصل وجود آن - که به دلایل نقلی معتبر اثبات می‌شود - لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.<sup>۱</sup>

تقرّب به سوی خدا فقط از طریق معرفت اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر است

خداوند متعال همانطور که اهل بیت علیهم السلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آنها را اختصاص به فضایی داده که هیچکس را آرزوی رسیدن به آنها هم نیست، به همین ترتیب تنها راه تقرّب به سوی خود و جلب عنایت خود را، معرفت این ذوات مقدّسه قرار داده است. و معرفت ایشان، به طوری که قبلاً هم بیان گردید، عبارت است از اینکه وقتی فضیلت و مقام آنها برای انسان روشن گردید، واجب است که شخص تسلیم کامل و اقرار محض نسبت به آنچه خدا به آنها عنایت کرده، داشته باشد. و هر قدر انسان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم بردارد، نزد پروردگار محترمتر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهد بود؛ تا آن حد که حتی انبیای عظام و برگزیدگان از امتهای پیشین هم اگر به مقام نبوت و رسالت نایل شده‌اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا نَبِيٌّ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ بِفَضْلِنَا عَلَيَّ مَنْ سِوَانَا.<sup>۱</sup>

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما.

وقتی «نبوت» که عالیترین منصب الهی است، به سبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر بشری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هر کسی رسیده یا می رسد نیز از همین راه و به همین سبب می باشد. این مطلب به دلایل نقلی قابل اثبات است:

روزی سلیم بن قیس هلالی از جناب مقداد خواست تا بهترین چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است بیان کند. مقداد در پاسخ، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که قسمتی از آن چنین است:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا أَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا تَأْخُذُهُ خَلِيلًا إِلَّا بِنُبُوتِي وَالْإِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي. وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ



تَكَلِيمًا وَ لَا اِقَامَ عَيْسَى آيَةً لِلْعَالَمِينَ اِلَّا بِنُبُوتِي وَ مَعْرِفَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي. وَ الَّذِي  
نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَنَبَّأَ نَبِيًّا اِلَّا بِمَعْرِفَتِي وَ الْاِقْرَارِ لَنَا بِالْوِلَايَةِ، وَ لَا اسْتَاْهَلَ خَلْقٌ  
مِنْ اَللّٰهِ النَّظَرَ عَلَيْهِ اِلَّا بِالْعُبُوْدِيَّةِ لَهُ وَ الْاِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم  
ارائه نکرد و او را به مقام خلیل اللّهی نرساند مگر به سبب (قبول) نبوت من و  
اقرار نسبت به (ولایت) علی پس از من. قسم به آن که جانم به دست اوست،  
خداوند با حضرت موسی سخن نگفت و او را به مقام کلیم اللّهی نرساند و  
همچنین عیسی را نشانه جهانیان قرار نداد مگر به سبب (پذیرفتن) نبوت من و  
معرفت نسبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به  
پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما اهل  
بیت. و هیچیک از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا  
نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.

ملاحظه می شود که در انتهای حدیث یک اصل کلی بیان شده و آن اینکه: هر  
کس می خواهد مورد توجه و عنایت خدای متعال قرار بگیرد، منحصرأ باید به  
بندگی خدا و اقرار نسبت به مقامات اهل بیت علیهم السلام گردن بنهد. و این قاعده کلی  
هیچ جا در عالم خلقت مورد استثناء قرار نگرفته است.

با توجه به این مطلب سرّ اطلاق بعضی تعبیر در آیات و روایات بر اهل  
بیت علیهم السلام روشن می شود؛ تعبیری نظیر «وجه الله»، «لسان الله»، «باب الله»، «ید الله»،  
«جنب الله» و امثال اینها که به توضیح برخی از آنها می پردازیم.

در حدیثی که اباصلت از امام رضا علیه السلام درباره معنای خبر «انّ ثواب لا اله الا الله  
النظر الى وجهه الله تعالى» سؤال کرده است، حضرت در جوابش چنین فرموده اند:

يا اباصلت، مَنْ وَصَفَ اَللّٰهَ بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ وَ لَكِنْ وَجْهُ اَللّٰهِ اَنْبِياؤُهُ وَ  
رُسُلُهُ وَ حُجْبُهُ علیهم السلام الَّذِيْنَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ اِلَى اَللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اِلَى دِيْنِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ. وَ  
قَالَ (عَزَّ وَجَلَّ): «كُلُّ مَنْ عَلِيْهَا فَاِنْ \* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ». <sup>۲</sup> وَ قَالَ (اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ):

۱- بحار ج ۴۰ ص ۹۶.

۲- رحمن / ۲۶ و ۲۷.

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»<sup>۱</sup> فَانظُرْ إِلَىٰ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَرُسُلِهِ وَ حُجَّجِهِ عليه السلام فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعِثْرَتِي، لَمْ يَرْنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

ای اباصلت، کسی که برای خداوند وجهی مانند دیگر وجوه قائل شود، کافر شده است؛ ولی وجه خدا پیامبران و رسولان و حجج الهی هستند که از طریق آنها توجه به سوی خداوند عزوجل و دین او و معرفت او حاصل می شود. و خدای عزوجل فرمود: («هرکسی روی زمین از بین می رود و وجه پروردگارت باقی می ماند.» و فرمود: «همه چیز از بین می رود مگر وجه خدای متعال.» پس نگرستن به پیامبران و رسولان و حجج الهی در آن درجاتی که دارند برای مؤمنین در روز قیامت ثواب بزرگی است. و پیامبر صلى الله عليه وآله هم فرمود: کسی که دشمنی اهل بیت و عترت مرا داشته باشد، روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا می بیند.

بنابراین علت تسمیه حجج الهی و در رأس آنها اهل بیت علیهم السلام به «وجه الله» این است که «وجه» در لغت به معنای روی، سو و جهت می باشد. علت نامیدن صورت انسان به وجه هم این است که انسان به صورت خود شناخته می شود و در واقع صورت آدمی، رو و سوی او را معین می کند. کسی هم که می خواهد به دیگری توجه کند، رو به صورت او می کند. بنابراین صورت انسان راه توجه کردن دیگران به انسان است. و همین معنا در مورد خدای متعال رعایت شده بدون آنکه تشبیهی لازم آید. هر چیزی غیر خدا، مخلوق خداست. آن موجوداتی هم که وجه خدا هستند از جهت مخلوق بودن هیچ تفاوتی با سایر مخلوقات ندارند، تنها چیزی که آنها دارند این است که آنها وسیله و راه توجه کردن خلق به سوی خدا هستند و دین و معرفت الهی فقط از طریق روی کردن به اینها برای انسان حاصل می شود. و به همین جهت وجه خدا خوانده می شوند. زیرا تنها طریقی هستند که اگر کسی بخواهد خدا را بندگی کند و به معرفت پروردگار گردن نهد، چاره ای جز پیمودن

۱- قصص / ۸۸.

۲- بحار ج ۲۴ ص ۲۰۱ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

این طریق ندارد. و این شأن را هم خود خدا به اینان عطا کرده است. چون منصبهای الهی همگی به جعل خود خداست و هیچکس از غیر طریق جعل، نمی تواند به چنین مقاماتی نایل شود. آنوقت چون اینها در مخلوقیت مانند دیگران هستند نباید تصور شود که از بین رفتنی هستند به طوری که فانی شدنشان مُحال عقلی باشد. چنین نیست، بلکه همه مخلوقات از بین رفتنی هستند و تنها چیزی که از بین رفتنی نیست، خود خداست. اگر چیزی مخلوق باشد، از بین رفتن و فانی شدنش مُحال نیست. ولی البته خدای متعال آنگاه که بقیه مخلوقات را فانی می کند، اینها را فانی نمی سازد و تا وقتی خدا بخواهد اینها باقی می ماند، ولی نه باقی ماندن به جسم خاکی بلکه باقی ماندن به مقام نورانی خود که در ابتدای خلقت به ایشان داده شده است و با مرگ در دنیا از ایشان گرفته نمی شود. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند:

مَعْنَاهُ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ. وَ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ. لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَ اللَّهُ لَهُ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ<sup>۱</sup>. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ، رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَعَمَلَنَا بِمَا أَحَبَّ.

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ؛ وَ مَا الرَّوِيَّةُ؟ قَالَ علیه السلام: الْحَاجَّةُ<sup>۲</sup>.

معنای آیه شریفه این است که: هر چیزی غیر از دین خدا از بین می رود. و ما هستیم آن وجهی که از طریق آن به خدا توجه می شود. ما همواره در میان بندگان خدا حضور داریم تا آنگاه که خدا در ایشان «رویه» دارد. پس وقتی دیگر در ایشان «رویه» نداشت، ما را به سوی خود بالا می برد و آنچه را که دوست دارد با ما انجام می دهد.

راوی پرسید: فدایتان کردم؛ «رویه» چیست؟ فرمود: نیاز و حاجت.

حاجت خدا در میان خلق به این است که می خواهد به آنها لطف کند و آنها را در مسیر معرفت و بندگی خود قرارشان دهد. و طبق این حدیث شریف تا وقتی خدا بخواهد چنین هدفی را در میان خلق عملی سازد، ائمه علیهم السلام را در میان آنها

۱- علامه مجلسی احتمال داده که این کلمه «رُوْبِيَّة» باشد که به معنای حاجت است.

۲- بحار ج ۲۴ ص ۱۹۳.

حفظ می‌کند و از روی زمین ایشان را بر نمی‌دارد. مَجْرًا و مسیر هدایت الهی این وجودهای مقدّس هستند که تنها راه شناسایی خدا محسوب می‌شوند و آنگاه که دیگر نخواهد چنین هدفی را پیاده کند، آنها را از میان خلق بیرون می‌برد و آنچه دوست داشته باشد با آنها انجام می‌دهد. پس نمی‌توان گفت که اینها اصلاً فانی شدن و هالک شدنشان مُحال است، بلکه این امر به خواست و هدف خدای متعال در مورد ایشان و در مورد بندگان خود مربوط می‌شود.

حدیث جامعی را در خصوص برخی از مقامات اهل بیت علیهم السلام مرحوم کلینی نقل کرده‌است که در آن امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا. وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا. وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ، وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ، وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ خُزَّانَةَ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ. بِنَا أَنْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ. وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ. وَ بِعِبَادَتِنَا عِبَدَ اللَّهُ. وَ لَوْ لَانَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

خداوند ما را آفرید، پس خلقت ما را نیکو ساخت. و ما را صورت بخشید، پس نیکو صورت بخشید. و ما را چشم خود در میان بندگان و زبان گویای خود در میان خلقش و دست باز خویش در مهربانی و رحمت بر بندگان و روی خود که وسیله توجه به اوست و در خویش که بر او دلالت می‌کند و گنجینه داران خود در آسمان و زمینش قرار داد. به سبب ما درختها میوه دادند و میوه‌ها به ثمر رسند و نهرها جاری گردند. و به سبب ما باران از آسمان می‌بارد و گیاه از زمین می‌روید. و به وسیله عبادت ما خدا پرستش می‌شود. و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی‌شد.

غیر از صفت «وجه الله» که توضیح آن گذشت، چند تعبیر دیگر بر اهل بیت علیهم السلام در این حدیث اطلاق شده‌است. یکی تعبیر «عین الله» است. چشم وسیله دیدن در انسان است. و اگر کسی بخواهد شاهد و ناظر بر اعمال دیگران باشد، به

وسیله چشم این کار را انجام می دهد. خدای متعال این ذوات مقدسه را شاهد بر اعمال بندگان خود و ناظر بر ایشان قرار داده تا در قیامت نیز نسبت به عملکرد بندگان شهادت دهند. و لذا احتمال دارد که تعبیر «عین الله» از این جهت بر ایشان اطلاق شده باشد؛ آنچنانکه مرحوم مجلسی در بحار ۲۴ / ۱۰۲ احتمال داده اند.

البته منظور این نیست که خداوند برای شاهد و ناظر بودن خود بر اعمال بندگان نیاز به این برگزیدگان خود دارد. هرگز چنین نیست، و خداوند بدون آنکه اینها را شاهد بر بندگان خود قرار دهد، آگاهی و نظارت کامل بر ظاهر و باطن بندگان دارد. اما علاوه بر آنکه خودش شاهد است، اینها را هم شاهد قرار داده. همچنانکه گروهی از ملائکه را خداوند به عنوان شاهد بر خلق، موکل بر ایشان ساخته است.

تعبیر دیگر «لسان الله» است. زبان وسیله سخن گفتن و اظهار کردن خواست انسان است. خداوند متعال هم از طریق سفیران و حجتهای خود با مردم سخن گفته و در واقع آنها را وسیله بیان آنچه از مردم می خواهد قرار داده است. بنابراین زبان خدا بودن اینها کاملاً روشن و آشکار است.

«ید الله» هم عنوان دیگری است که برای این انوار مقدسه به کار می رود. از خود حدیث می توان فهمید که «ید» در اینجا ید رحمت و رأفت الهی است. یعنی رحمت و رأفت خدا از طریق اینها به خلق می رسد. یا دقیقتر بگوییم وجود اینها از هر جهت - تکویناً و تشریحاً - برای دیگران رحمت است.

از جهت تکوینی به این خاطر که واسطه و سبب هر نعمت خدادادی در عالم تکوین هستند؛ چنانکه در حدیث به آمدن باران و رسیدن میوه ها و رویدن گیاهان و به ثمر نشستن درختها به عنوان نمونه اشاره شده است، و در فیضهای معنوی هم تنها واسطه فیض خدا اینها هستند که به برکت اینها دیگران از سفره نعمتهای الهی بهره مند می گردند. اینها نعمتهایی است که در رسیدن به آنها فعل اختیاری انسان هیچ نقشی ندارد و لذا نعمتهای تکوینی نامیده می شوند.

یک سری از نعمتهای دیگر، تشریحی هستند که اینها مربوط به بندگان مختار است؛ به طوری که مُنعم شدن به این نعمتها، بستگی به خواست و اختیار بنده

مختار مانند انسان دارد. نعمت هدایت از این قبیل است. خدا اولاً آن را در اختیار انسان قرار می‌دهد. سپس اگر انسان با اختیار خویش آن را بپذیرد، آنوقت از نعمت هدایت الهی بهره‌مند می‌گردد. و این هر دوگونه نعمت منحصرأ از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما می‌رسد.

پس دستِ خدا کنایه از مظهر رحمت و قدرت الهی است که در وجود چهارده معصوم علیهم السلام خلاصه شده است، و سایه این دستِ خدا بر سر همه خلائق از ابتدای خلقت تا انتهای آن گسترده بوده و خواهد بود. زیرا که همه نعمتها از این طریق به خلائق رسیده و می‌رسد.

«باب الله» تعبیر دیگری است که در حدیث به کار رفته بود و منظور از آن نیز روشن است. «در» موضعی است که از آن واردِ خانه می‌شوند. و اگر کسی بخواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا شود، باید صرفاً از این در وارد گردد، از غیر در نباید و نمی‌توان وارد خانه شد. در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»<sup>۱</sup>

ولی نیکویی این است که شخص متقی باشد. و به خانه‌ها از درهایش وارد شوید.

اگر کسی می‌خواهد به هدف بندگی و معرفتِ خداوند برسد، باید از دری که خود خدا قرار داده وارد شود؛ وگرنه به هدف خود نمی‌رسد. و به همین جهت در آخر حدیث فرموده‌اند: «لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ». زیرا راه بندگی خدا را ائمه علیهم السلام به خلائق یاد داده‌اند. حتی ملائکه هم مطابق آنچه در احادیث آمده، درس توحید و تنزیه و تقدیس پروردگار را از این انوار مقدسه آموخته‌اند. بنابراین اگر اینها نبودند اصلاً بابِ بندگی خدا مسدود می‌شد.

باز هم توجه می‌دهیم که: منظور این نیست که خدا محتاج اینها می‌باشد. بلکه خودِ خدا چنین دری را برای بندگی خود باز نموده. و این کار خدا بیش از هر چیز لطف و تکریمی است که به خود این انوار مقدسه فرموده است تا به این وسیله در



پیشگاه الهی مقرّبتر باشند. لذا خود ایشان در بندگی خدا کاملتر و خالصتر از همه خلایق هستند و افتخار بندگی خدا بیش از هر کس نصیب ایشان شده است؛ که فرموده اند: «بِعِبَادَتِنَا عِبِدَ اللَّهُ»: خدا آنچنانکه ما او را بندگی می‌کنیم، بندگی می‌شود. یعنی جز ما کسی نمی‌تواند آنچنانکه شایسته است بندگی خدا را بکند؛ هر چند که خود همواره به عجز و قصور خویش نسبت به حق بندگی خدا معترف بوده‌اند. و این ناشی از معرفت عمیق خداست که ایشان دارا بوده‌اند.

در این زمینه در حدیث دیگری، از امام باقر علیه السلام چنین وارد شده است:

بِنَا عُبِدَ اللَّهُ. وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ. وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ حِجَابُ  
اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.<sup>۱</sup>

به وسیله ما خدا بندگی می‌شود. و به وسیله ما خدا شناخته می‌شود. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق می‌یابد. و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ حجاب خدای متعال است.

تحقق بندگی به وسیله اهل بیت علیهم السلام، هم مربوط می‌شود به آن عبادت و معرفتی که خود اینها نسبت به خدای متعال دارند و هم به وساطت ایشان در این امر برای دیگران. زیرا وسیله هدایت همه خلایق به سوی خدا اینها هستند. و بنابراین هر موحدی که در عالم یافت شود، به برکت وجود ایشان به توحید نایل شده. و به همین جهت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ را حجاب خدا نامیده‌اند.

«حجاب» یعنی واسطه. و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ و اهل بیت گرامی‌اش چون واسطه بین خدا و خلق هستند، حجاب خدا میان او و خلقش می‌باشند. و مسلم است که حجاب به این معنا نیست که چیزی خلق خدا را از خدا محجوب نماید یا اینکه خدا از خلق محجوب باشد. بلکه خود خدا معرفت ایشان را واسطه و وسیله بندگی و معرفت خود قرار داده است، به طوری که اگر ایشان نبودند اصلاً خداوند شناخته و بندگی نمی‌شد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهَا. وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ

عَزَّوَجَلَّ. وَبِهِمِ اخْتِجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ.<sup>۱</sup>

اوصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجّه به سوی او می‌باشند. و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد. و خدای متعال به وسیله ایشان حجّت را بر خلق خود تمام کرده‌است.

اکنون برای آنکه ارتباط میان معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا بیشتر روشن گردد، به بررسی دقیق «معرفت امام» می‌پردازیم.

**معرفت امام علیه السلام عبارت از پذیرفتن مناصب الهی ایشان است**

چنانکه گذشت معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم صُنْعِ خودِ خداست و مخلوقات نقشی در اعطای معرفت ندارند، بلکه وظیفه آنها پس از حصول معرفت تسلیم نسبت به آن و پذیرفتن آن می‌باشد. در مورد معرفت امام علیه السلام نیز مطلب از همین قرار است و سهم انسان در معرفت امام علیه السلام این است که به معرفی خدا گردن نهد. پس ابتدا باید دید که خداوند چگونه ائمه علیهم السلام را معرفی کرده‌است. این معرفی در دو بخش صورت گرفته‌است؛ یکی معرفی اشخاص ایشان، و دیگر معرفی اوصاف و ویژگیهایی که خدا به آنها عطا نموده‌است. وظیفه انسان هم پس از این معرفی عبارت است از اینکه همان اشخاص و افراد را متّصف به آن صفات بداند و این را در دل معتقد گردد و از صمیم جان گردن نهد.

در اینجا اگر بخواهیم به همه اختصاصات ائمه علیهم السلام اشاره کنیم، بحثی بسیار طولانی لازم می‌آید که از حوصله این نوشته خارج است. و لذا تنها به گوشه‌ای از اهم آنها در حد اشاره اکتفا می‌کنیم. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، وَ الدُّبَابُ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ. الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْمُبْرَى مِنَ الْغُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أن الائمه علیهم السلام خلفاء الله عزوجل ...، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

امام امانتدار الهی در میان خلقش، و حجّت او بر بندگانش، و خلیفه او در سرزمینهایش، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام پاک گردیده از گناهان و برکنار گشته از عیبهاست که همه علم اختصاص به او دارد و به جلم شناخته می شود. امام نظام دهنده به دین و باعث سربلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است.

اگر همین چند ویژگی را که در اینجا بیان شد خوب متوجه شویم، برای تسلیم کامل و سرسپردگی به امام علیه السلام کفایت می کند؛ تا چه رسد به اینکه ویژگیهای دیگر این بزرگواران برای ما روشن گردد.

درباره تعبیر «خلیفه الله» قبلاً توضیح دادیم و روشن شد که راه ارتباط با خدا و کشف رضا و سخط او برای مخلوقات منحصر است در اینکه با خلیفه او ارتباط داشته و سخن او را به عنوان خواست خدا بدانند. و چنین کسی تحت تأثیر القائنات شیطان قرار نمی گیرد و خدا او را از شر آفات شیطانی حفظ می فرماید. و لذا حضرت فرموده است: «المُطَهَّر من الذنوب» که مقام عصمت ائمه علیهم السلام را بیان می کند.

ائمه علیهم السلام کسانی هستند که از حلقوم ایشان جز سخن وحی خارج نمی شود و اگر چیزی را امر کنند، امرشان امر خداست. و در صورتی که از چیزی نهی نمایند، آن نهی هم نهی خداست.

تعبیر دیگر این است: «المختص بالعلم». یعنی امام علیه السلام کسی است که همه علم اختصاص به او دارد. بنابراین هیچ علمی را خدا خلق نکرده مگر اینکه امام علیه السلام به آن آگاهی دارد. و هر کس دیگر هم که می خواهد بهره ای از علم داشته باشد، چون همه علم نزد امام علیه السلام است، باید منحصرأً از ایشان اخذ کند و به غیر او مراجعه نکند.

پس تنها چنین کسی است که می تواند حجّت خدا بر بندگان باشد. «حجّت» یعنی دلیل قاطع و بُرنده. و امام علیه السلام چون دارای آن ویژگیهای اختصاصی است، دستوراتش حجّت خداست بر مردم که باید به همه آنها عمل کنند و عذری در ترک آنها ندارند. و اگر مردم واقعاً و باجان و دل تسلیم ائمه علیهم السلام گردند و خود را به

ایشان بسپرنند، دین الهی در جامعه نظام یافته و مسلمانان سربلند شده و منافقان خشمگین گشته و کافران هم از بین می‌روند. درباره تعبیر «امین الله فی خلقه» نیز بزودی سخن خواهیم گفت.

ادامه فرمایش امام رضا علیه السلام چنین است:

الْإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ. لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ. وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ. وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ. وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَ نَظِيرٌ. مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اِكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَابِ.

امام یگانه روزگار خویش است. هیچکس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی‌شود. و هیچ عالمی با او برابری نمی‌کند. و جایگزین برای او پیدا نمی‌شود. و شبیه و مانند ندارد. همه فضیلتها مخصوص اوست بدون آنکه آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد، بلکه این امتیازی از طرف فضل‌کننده بسیار بخشنده (خداوند) برای امام می‌باشد.

امام علیه السلام را باید این‌گونه بشناسیم. برای او در هیچیک از اوصافش شبیه و نظیر قائل نشویم و از هر جهت او را یگانه و بی نظیر بشماریم؛ تا آن حد که مطمئن باشیم همه فضایل انحصاراً در اختیار اوست. «مخصوص بالفضل کله» یعنی هیچ فضلی از طرف خدا به کسی نمی‌رسد مگر آنکه این نعمت در اصل از آن امام علیه السلام بوده و ایشان از هر جهت بر آن صاحب فضل برتری و اولویت دارد، به طوری که اصلاً هیچ کمالی نصیب خلائق نمی‌گردد مگر با حفظ اولویت امام علیه السلام نسبت به آن کمال در حق همه صاحبان کمال. بنابراین انسانها در هر نعمت و فضیلتی باید خود را مدیون امام علیه السلام بدانند.

این واقعیت در حق امام علیه السلام همان است که در فرهنگ کتاب و سنت به کلمه «ولایت» تعبیر شده است و عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام از این اصطلاح به خوبی شناخته می‌شود. این تعبیر در قرآن کریم به این شکل آمده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ \* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ

### الْغَالِبُونَ.<sup>۱</sup>

همانا ولی شما مؤمنین، تنها و تنها اینها هستند: خدا و رسول خدا و آن گروه از مؤمنین که نماز را به پا داشته و در حال رکوع صدقه می‌پردازند. و هر کس ولایت خدا و رسول او و آن گروه از مؤمنان را بپذیرد، هر آینه حزب خدا پیروزند. (یعنی اینها حزب خدا هستند.)

در آیه شریفه، در محلّ خود اثبات می‌شود که مراد از گروه مؤمنان که در حال رکوع خود، صدقه می‌دهند، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام از فرزندان ایشان هستند که طبق نصّ قرآن دارای مقام ولایت بر همه مؤمنان هستند. و نیز اثبات می‌شود که منظور از «ولایت» در آیه فوق همانا سرپرستی و صاحب اختیار بودن در امر مؤمنان می‌باشد که در قرآن تعبیر دیگری هم از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است؛ چنانکه می‌فرماید:

### «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».<sup>۲</sup>

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

کسی که بر انسان از خود انسان اختیارش بیشتر است، اگر چیزی را بخواهد، باید خواست او را بر خواست خود مقدم داشت. و چنین شأنی را خدای متعال به این ذوات مقدّسه بخشیده است. یعنی ولایت ایشان ولایة الله است و خودشان اولیاء الله هستند؛ یعنی کسانی که ولایت بر مؤمنان را از طرف خدا دارا شده‌اند. بنابراین، مؤمنان، اگر واقعاً مؤمن هستند، باید همانطور که به ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله گردن می‌نهند، نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام هم خاضع و تسلیم باشند و از خود در مقابل ایشان حق هیچ اختیار و تصمیمی را قائل نباشند. این تعبیر «ولایت» در احادیث زیادی در حق ائمه علیهم السلام به کار رفته است و ما با دقت در معنای آن به حقایق مهمی درباره معرفت امام علیه السلام نایل می‌شویم:

«ولی» به معنای سرپرست، به کسی اطلاق می‌شود که فرد یا افرادی تحت

۱- مائده / ۵۵ و ۵۶.

۲- احزاب / ۶.

تکفل و اختیار او هستند و مسئولیت حفظ و نگهداری آنها به او سپرده شده است. مثلاً پدر بر فرزند کوچک خود «ولایت» دارد. یعنی در واقع آن بچه به او سپرده شده تا در حفظ و نگهداری او در حدّ توان خود بکوشد و نیازهای اولیهٔ مادی و معنوی فرزند را برآورده سازد. کودک نابالغ مصالح و مفاسد خویش را تشخیص نمی‌دهد و در این زمینه تکیه گاهش پدر و مادرش می‌باشند. اگر خود را به آنها بسپارد و دست در دست آنها حرکت کند، از بلاها و آفات مصون می‌ماند؛ وگرنه خود توانایی حفظ خود را ندارد. همهٔ امید فرزند هم پدر و مادرش هستند که در هر ناملایمی رو به سوی آنها می‌آرد و چارهٔ خود را در پناه آوردن به ایشان می‌جوید.

رابطهٔ ائمه علیهم السلام هم با انسانهای عادی، شبیه رابطهٔ پدر با فرزندان کوچک و نابالغ خویش است که از درک نفع و ضرر خود عاجز هستند و باید در همه چیز به پدر پناه بیاورند. و خداوند مسئولیت حفظ و نگهداری مردم را به اولیای خود داده و در مقابل از آنها خواسته است که مردم را در مسیر عبودیت و معرفت خدای متعال سوق دهند. اگر انسانها به این اولیای خدا پناه بیاورند و خود را تحت تربیت و تعلیم ایشان قرار دهند، یقیناً در طریق بندگی خدا قرار خواهند گرفت. و این اولیا کسانی نیستند که ندانند چه باید بکنند و یا قدرت انجام آن را نداشته باشند. هم «علم» و هم «قدرت» لازم برای تربیت صحیح انسانها به ایشان داده شده، و اختیارات زیادی هم به آنها واگذار شده؛ به طوری که خدای متعال نسبت به آنچه در اختیار ایشان گذاشته اطمینان کامل دارد که ذره‌ای کوتاهی و سستی نمی‌کنند و مسئولیت الهی خود را به نحو احسن انجام می‌دهند.

تعبیر «امین الله فی خلقه» که در حدیث قبل بیان شد، می‌تواند اشاره به همین معنا باشد که ائمه علیهم السلام در آنچه خدا از امور خلق در اختیارشان نهاده است، امانتدار بوده، ذره‌ای خیانت در آن نمی‌کنند. مطلب از این هم بالاتر است. چرا که خدای متعال در قبال آنچه به ایشان بخشیده است، حسابرسی هم نمی‌کند، بلکه اختیار کامل به آنها داده تا آنچه که خود می‌پسندند عمل کنند. ولی البته خواست آنها همان خواست خداست و آنها چیزی جز آنچه خدا می‌پسندد، نمی‌پسندند.



و بنابراین حساب و مؤاخذه‌ای نسبت به ولایتی که بر مردم دارند، متوجه ایشان نیست. قرآن درباره حضرت سلیمان که دارای پادشاهی عظیمی بود، می‌فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>

این، بخشش ماست. منت بگذار (ببخش) یا بازدار، بدون آنکه حسابی در کار باشد.

حضرت سلیمان علیه السلام به نص قرآن قدرت تسلط بر باد و هوا را در اختیار داشت، با حیوانات صحبت می‌کرد و به طور کلی دارای ملکی بود که بسیار گسترده و پرنفوذ بود. بر طبق احادیث، آنچه پیامبران الهی داشتند، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هم داشت به علاوه آنچه گذشتگان نداشتند. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

مَا آتَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ آتَى مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله مِثْلَهُ. وَ زَادَهُ مَا لَمْ يُؤْتِهِمْ.<sup>۲</sup>

خداوند به هیچیک از پیامبران چیزی نداد مگر آنکه نظیر آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داد، و به او چیزهایی بخشید که به آنها نداده بود.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام بود که فردی وارد شد و درباره آیه‌ای از قرآن سؤال کرد. حضرت به او جواب دادند. سپس فرد دیگری وارد شد و درباره همان آیه پرسید. حضرت جوابی غیر از جواب اول مرحمت فرمودند. راوی می‌گوید: حال من از مشاهده این مسئله دگرگون شد و طاقت تحمل آن را نداشتم. پیش خود گفتم: چطور این قدر خطا می‌کند! در همین اثنا فرد سومی داخل شد و درباره همان آیه سؤال کرد و امام علیه السلام جوابی مغایر با جواب اول و دوم دادند. فهمیدم که مسئله تقیه در کار است. آنگاه حضرت رو به من کرده فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَقَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». وَ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ

مَانِهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۱</sup> فَمَا فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.<sup>۲</sup>

خدای عزوجل (امر را) به جناب سلیمان بن داود واگذار کرد و فرمود: «این است بخشش ما. می خواهی ببخشی، یا نگهدار. حسابی بر تو نیست.» و همچنین به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: «آنچه را رسول به شما داده است بگیرید و از آنچه شما را باز داشته است، بپرهیزید.» و آنچه به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار نموده، به ما واگذار کرده است.

بنابراین، مسئله، مسئله و اگذار کردن (تفویض) است. و این کار وقتی صورت می گیرد که این افراد به آن درجه از اطمینانی که از هر جهت لازم است، رسیده باشند. چون خدای متعال اینها را امین تشخیص داده و در واقع خود صلاحیتهای لازم را به ایشان بخشیده و امانتدارشان کرده است، لذا تفویض امر به آنها کار خلق را از دست خدا خارج نمی سازد و اینها قطعاً بندگان خدا را به همان شکلی که خدا خواسته تربیت می کنند و آنها را در مسیری که خواست خداست تکامل می دهند. از همین جهت است که وظیفه ما انسانها در هر حال و در مورد هر چیزی، رجوع و درخواست از ایشان است، اما وظیفه آنها جواب دادن به هر کس نیست بلکه اختیار دارند که هر گونه بخواهند عمل کنند.

روای می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup>: «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» سؤال کردم. فرمود:

نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. وَ نَحْنُ الْمَسْئُورُونَ.

ما اهل ذکر هستیم. و از ما باید پرسیده شود.

راوی می گوید: شما باید پرسیده شوید و ما باید از شما پرسسیم؟ حضرت می فرمایند: بلی. سپس راوی عرض می کند: بر شما لازم است که به ما جواب دهید؟ حضرت می فرمایند:

لَا. ذَاكَ إِلَيْنَا. إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا. وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ. أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

۱- حشر / ۷.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله ...، ح ۲.

۳- نحل / ۴۳.

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>

خیر. جواب دادن به اختیار ماست. اگر بخواهیم جواب می‌دهیم. و اگر بخواهیم جواب نمی‌دهیم. آیا فرموده‌ی خدای متعال را نشنیده‌ای که: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>

این واگذاری امر به ائمه علیهم‌السلام که از آن تعبیر به «تفویض» شده، غیر از آن چیزی است که مورد اعتقاد گروه «مفوضه» بوده. زیرا آنها کار را از تحت قدرت الهی خارج می‌دانستند و برای مخلوقات در برخی زمینه‌ها، استقلال قائل بودند. ولی به اعتقاد ما، اهل بیت علیهم‌السلام که امر هدایت و تعلیم و تربیت مردم<sup>۲</sup> به ایشان واگذار شده، قلبهایشان ظرف مشیت الهی است و جز خواست خدا در دل آنها چیزی نمی‌گذرد.

شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» برای سؤال از همین مسئله خدمت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه رسیده بود. آن حضرت بدون آنکه او اظهار کند، فرمودند:

جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ. كَذَّبُوا؛ بَلْ قُلُوبُنَا أَوْحِيَتْ مَشِيئَةَ اللَّهِ. فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا. وَاللَّهُ يَقُولُ: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۳</sup>.

آمده‌ای درباره‌ی اعتقاد مفوضه سؤال کنی. ایشان دروغ می‌گویند (مطلب آن گونه که معتقدند نیست). بلکه قلبهای ما ظرفهای خواست خداست؛ به طوری که وقتی خدا بخواهد ما می‌خواهیم. و خداوند می‌فرماید: «و شما جز آنچه خدا می‌خواهد، نمی‌خواهید.»

در حدیث دیگر آمده‌است:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ. فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا، شَاؤُوهُ. وَ هُوَ قَوْلُهُ:

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أن اهل الذکر، ح ۳.

۲- در اینجا و در کل بحث ما، مسئله تفویض رزق و خلق بندگان به ائمه علیهم‌السلام اصلاً مطرح نیست، صرفاً مسئله هدایت و تربیت محل بحث است.

۳- انسان / ۳۰.

۴- خرائج و جرائح ج ۱ ص ۴۵۹ ح ۴.

«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۱</sup>.

خداوند دل‌های ائمه را محل ورود اراده خود ساخته است که اگر خدای چیزی را بخواهد، آنها هم همان را می‌خواهند. و این فرمایش خداوند است که: «و شما جز آنچه خدا می‌خواهد، نمی‌خواهید.»

بله؛ اگر چنین مقامی برای اهل بیت علیهم السلام نبود، آنوقت دادن چنان اختیاراتی به ایشان، تفویض باطل بود؛ ولی حال که چنین مورد لطف و عنایت حضرت باری تعالی هستند، کارشان در واقع همان است که خدا خواسته است تا درباره مردم انجام شود. خدا از مردم بندگی و معرفت خود را خواسته است و این ذوات مقدسه را از هر جهت شایسته اینکه مردم را به سوی آن هدف سوق دهند، قرار داده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فَالِإِمَامُ هُوَ الْمُتَجَبُّ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِي الْمُتَجَبُّ وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجَى. اضْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ وَ اضْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الذَّرْحِينَ ذَرَاءً وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَخْبُوءًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ. اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَ انْتَجَبَهُ لِطَهْرِهِ، بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عليه السلام وَ خَيْرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ عليه السلام وَ مُصْطَفَى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ سُلَالَةً مِنْ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام وَ صَفْوَةً مِنْ عَشْرَةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله. لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًّا بَعَيْنِ اللَّهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكَلِّؤُهُ بِسِرِّهِ، مَطْرُوداً عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودُهُ، مَذْفُوعاً عَنْهُ وَقُوبُ الْفَوَاسِقِ وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ، مَضْرُوباً عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ، مَخْجُوباً عَنِ الْآفَاتِ، مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ، مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا.<sup>۲</sup>

امام همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی) و قیام کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده و هنگام خلقتش در عالم ذر و در میان خلایق، وقتی نور وجودیش را آفرید، زیر نظر خودش ساخته است، پیش از آنکه کسی را خلق کند از جانب راست عرش خود، امام را در حالی که به حکمت در علم غیب نزد خداوند ممتاز بود (آفرید). او برگزیده

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۴۰۸ و ۴۰۹.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۲.

علم الهی و کسی است که خداوند او را به خاطر پاکی اش انتخاب کرده در حالی که باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السلام و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السلام و انتخاب شده از آل ابراهیم علیه السلام و سلاله حضرت اسماعیل علیه السلام و گل سر سبد بوستان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. امام همواره زیر نظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می کند. دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران از او دفع شده است. پیشامدهای بد از او باز داشته می شود و از نقایص منزّه است؛ از آفات برکنار، از لغزشها بازداشته، از همه زشتیها مصون است.

حال که شخصیت امام علیه السلام چنین است:

فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالَمِ الْأَشَقِيِّ. وَلَا يَجْحَدُهُ إِلَّا غَوِيٌّ. وَلَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَلَا.<sup>۱</sup>

پس جز فرد شقی، نسبت به حق چنین عالمی نادان نیست. و جز فریب خورده او را انکار نمی کند. و جز آن که بر خدای بزرگ و متعال جرأت و جسارت دارد، مانع از او نمی گردد.

حال که دورنمایی از آنچه خدا به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عطا فرموده مشخص گردید، این در واقع معرفی خداست نسبت به اوصاف و ویژگیهای این معصومین علیهم السلام و وظیفه ما انسانها تسلیم نسبت به این کمالات الهی و قبول کردن آنهاست و سهم ما در معرفت امام علیه السلام همین پذیرفتن معرفی خداست. و این همان معرفت امام علیه السلام است که پس از معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده ما قرار داده شده است. در ادامه حدیثی که با فضیلت ترین واجبات را معرفت الله و سپس معرفت الرسول مطرح کرده بود، چنین آمده است:

و بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْأِمَامِ الَّذِي بِهِ يُؤْتَمُّ، بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ. وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْأِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم - إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ - وَ وَارِثُهُ وَ

أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةَ اللَّهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ  
الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ  
الْحَسَنُ، وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنَا، ثُمَّ  
بَعْدِي مُوسَى ابْنِي، وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ  
ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ.<sup>۱</sup>

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امام است؛ کسی که به او اقتدا می‌شود  
- هم شناخت ویژگیها و اوصاف او و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه  
در آسایش. و پایین‌ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
- مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می‌باشد و اینکه اطاعت از امام (در  
حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است. و (دیگر آنکه باید) در هر  
چیزی تسلیم محض نسبت به امام بود و (همهٔ امور را) به ایشان ارجاع داد و  
نظر ایشان را برگرفت، و بداند که امام پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت  
علی بن ابی طالب و پس از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین، سپس  
حضرت علی بن الحسین، سپس حضرت محمد بن علی، سپس من، سپس بعد از  
من پسرم حضرت موسی، و بعد از ایشان پسرشان حضرت علی، و بعد از  
(امام) علی، پسرشان حضرت محمد، و بعد از (امام) محمد پسرشان حضرت  
علی، و بعد از (امام) علی پسرشان حضرت حسن، و حضرت حجت از  
فرزندان (امام) حسن است.

طبق این فرمایش، حداقل معرفت ما نسبت به امام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که واجب می‌باشد دو  
بخش است: بخش اول اعتقاد به فضایل و اوصاف امام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و وظایفی که در قبال  
ایشان داریم، و بخش دوم شناخت یک امامان به نام و نسب آنها. در بخش اول  
حداقل معرفت شامل امور ذیل می‌شود:

۱- اعتقاد به اینکه جز مقام نبوت، سایر خصوصیات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در امام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم  
یافت می‌شود. منظور از نبوت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی  
تشریحی قرار گرفتن است. یعنی اینکه وحی دین و شریعت به طور کامل به



پیامبر ﷺ صورت گرفته و آنچه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می‌کنند، همه را از رسول خدا ﷺ فرا گرفته‌اند و مستقیماً به خود ایشان وحی نمی‌شود. البته وحی غیر شریعت که شامل موضوعات می‌شود، به طور مستقیم برای ائمه علیهم السلام بوده است، ولی لازمه وحی موضوعات<sup>۱</sup>، مقام نبوت نیست؛ چون در آن تشریح نیست. بنابراین امکان دارد که امام علی علیه السلام وحی شریعت را که توسط جبرئیل به رسول خدا ﷺ می‌شود بشنود و حتی جبرئیل را ببیند ولی مخاطب وحی، پیامبر ﷺ است نه امام علی علیه السلام. یعنی جبرئیل حامل وحی شریعت برای رسول خدا ﷺ است و امام علی علیه السلام شاهد و ناظر قضیه هستند. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که پیامبر ﷺ به ایشان فرمود:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا تَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.<sup>۲</sup>

(ای علی) تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم می‌بینی؛ با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی، ولی وزیر هستی. و تو بر مسیر خیر و خوبی حرکت می‌نمایی.

پس غیر از شأن نبوت، بقیه کمالات پیامبر ﷺ اعم از علم و عصمت و ولایت و... همگی را امام علی علیه السلام داراست. و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا ﷺ - غیر از نبوت - می‌باشد.

- ۲ - اطاعت از امام علی علیه السلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او ﷺ می‌باشد.
- ۳ - در هر چیزی بدون استثنا باید تسلیم نظر امام علی علیه السلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علی علیه السلام برای ما سخت و سنگین نباشد بلکه بر راحتی

۱ - منظور از موضوعات، امور جزئی است که امام علی علیه السلام به وحی الهی از آن آگاه می‌شود، مانند اینکه چه حوادثی در آینده اتفاق می‌افتد یا اینکه در قلب و درون افراد چه می‌گذرد. این گونه امور جزء شریعت نیست. شریعت عبارت است از کلیات که شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلی می‌شود.

۲ - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴ (قاصه).

سر تسلیم به ایشان بسپریم، چه مسئله برای ما و از لحاظ تشخیص ما روشن باشد و چه نباشد.

۴- باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسئله‌ای - خصوصاً در امر دین - اولین قدم مراجعه به امام علیه السلام است و تا به ایشان رجوع نکرده‌ایم، مطمئن نباشیم که آنچه فهمیده‌ایم صحیح است یا نه. بنابراین مثلاً در تفاسیل اعتقادات مانند توحید و معاد و ... یا در احکام و اخلاق، سر لوحه و مأخذ باید احادیث ائمه علیهم السلام باشد نه آراء اشخاص و اتکا به فهم ناقص خود و دیگران.

۵- پس از رجوع به امام علیه السلام باید نظر ایشان را برگرفت. نباید رجوع انسان به روایات برای تحمیل نظرات شخصی بر آنها و تفسیر احادیث مطابق فهم و سلیقه فردی باشد، بلکه در عمل باید آنچه را از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیده می‌شود بر هر چیز دیگری ترجیح داد.

با توجه به این جهات معلوم می‌شود که حد معرفت امام علیه السلام در انسان به میزان تحقق این پنج مورد بستگی دارد. هر مقدار اینها کاملتر و عمیقتر باشد، معرفت بالاتر است و هر قدر کمتر و ناقصتر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صرف ادعا و شناخت ظاهری نمی‌توان ادعای معرفت امام علیه السلام را کرد.

بخش دوم حدیث اشاره به معرفتی اشخاص ائمه علیهم السلام است که شامل دوازده امام شیعه اثناعشری است. و این نشان می‌دهد که امامت یک امر کلی نیست که تشخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشته شده باشد، بلکه امامان علیهم السلام افراد خاصی هستند که باید به اسم و نسب مورد اعتقاد باشند. و لذا عقیده برخی از فرق شیعه - مانند زیدیه - که امامت فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در اعتقاد به امامت کافی می‌دانستند، مردود است.

### اهل بیت علیهم السلام در آینه زیارت جامعه کبیره

اهل بیت علیهم السلام تنها و تنها از طریق بیان خودشان، که در واقع معرفتی خداوند است، شناخته می‌شوند. بنابراین برای آشنایی با ایشان باید صرفاً به احادیث خودشان مراجعه کرد. بحث عقلی در اینجا راه به جایی نمی‌برد. یکی از بهترین

ادله نقلی که به خوبی مُعَرِّف این ذوات مقدسه می باشد، عباراتی است که در زیارت جامعه کبیره آمده و از لحاظ سند جزء موثق ترین ادله نقلی به شمار می آید. ما در اینجا یک سیر اجمالی و گذرا به فرازهایی از این زیارت که ما را به معرفت ایشان نزدیکتر می سازد، خواهیم داشت و خوانندگان محترم را به دقت در معانی عبارات این زیارت شریف دعوت می نمایم.

قسمتهای اول زیارت اشارتهایی است به مقامات الهی ائمه علیهم السلام و فضایل و کمالات خدادادی ایشان:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ  
الْوَحْيِ... وَ سَائَةِ الْعِبَادِ... وَ أَبْوَابِ الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءِ الرَّحْمَنِ<sup>۱</sup>.

سلام بر شما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت (الهی) و محل رفت و آمد فرشتگان و مکان نزول وحی... و تدبیر کنندگان امور بندگان... و درهای ایمان و کسانی که امین (پروردگار) رحمان هستند.

اهل بیت علیهم السلام از طرف خدا مأمور اداره و تدبیر امور بندگان او هستند و خدا ایشان را امین دانسته و نسبت به مسئولیتی که به آنها واگذار کرده کاملاً اعتماد دارد که هیچگونه تخطی از خواست خدا در کار ایشان روی نخواهد داد.

السَّلَامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى... وَ كَهْفِ الْوَرَى.

سلام بر پیشوایان هدایت و چراغهای روشنگر تاریکیها... و پناهگاه مردم.

اهل بیت علیهم السلام در مسیر هدایت، پیشوا و مقتدا هستند و در تاریکیهای جهل و گمراهی، چراغ روشنگر صراط مستقیم، ایشان هستند و خدا ایشان را مأمّن و پناهگاه مردم ساخته است تا به آنها پناه بیاورند.

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ... وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا و نشاندهندگان رضای خدا... و آشکار کنندگان امر و نهی خدا و بندگان مورد اکرام خدا که در هیچ سخنی از او

پیشی نمی‌گیرند و صرفاً به فرمان او عمل می‌کنند.

دعوت به سوی خدا، شأن اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که کار اصلی همه پیامبران الهی نیز همین بوده است. رضا و سخط الهی را از طریق اهل بیت علیهم السلام می‌توان فهمید که در قلوب ایشان جز حق و حقیقت راه ندارد. قول و فعل ایشان آشکارکننده امر و نهی الهی است و اینها بندگان عزیز خدا هستند که هیچ سخنی نمی‌گویند و هیچ کاری نمی‌کنند مگر آنکه طبق فرمان الهی است و از خود در برابر خواست خدا هیچ خواهش‌های ندارند.

رَضِيكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ... وَ أَنْصَاراً لِدِينِهِ... وَ تَرَاجِمَةً لِيُوحِيهِ وَ أَرْكَاناً لِيُتَّوَحَّدَ بِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَ مَنَاراً فِي بِلَادِهِ وَ أَدِلَّةً عَلَى صِرَاطِهِ. عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذَهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً.

خدا شایسته دانست و پسندید شما را برای اینکه خلیفه‌های او در زمین باشید... و برای اینکه یاری دهندگان دین او باشید... و برای اینکه ترجمان وحی الهی باشید و پایه‌های توحید خدا و گواهان بر خلق او و پرچمهای (هدایت) بندگان او و چراغهای راهنما در سرزمینهای او و نشاندهندگان راه او باشید. خدا شما را از لغزشها حفظ کرده و از فتنه‌ها در آمان داشته و از آلودگیها پاک نموده و هرگونه پلیدی را از شما دور ساخته و شما را کاملاً پاک قرار داده است.

یکی از شئون اهل بیت علیهم السلام این است که یاری کنندگان دین خدا هستند. یعنی خدای متعال به وسیله ایشان دین خود را حفظ و نگهداری می‌کند. اعتقاد به توحید خداوند در قلوب بندگان، بر پایه‌های وجود اهل بیت علیهم السلام استوار گشته و راه خدا را اینها نشان می‌دهند.

تا اینجا گوشه‌ای از کمالات ائمه علیهم السلام بیان گردید. در قسمت بعدی زیارت اشاراتی است به اینکه اهل بیت علیهم السلام در مقام عمل چه کردند و چگونه آنچه را خداوند از ایشان خواسته بود تحقق بخشیدند:

فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهٗ. وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ. وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ. وَ أَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ. وَ وَكَّدْتُمْ مِثْقَالَهٗ.

وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ. وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ. وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. وَ بَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ. وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ. وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ. وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ. وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ. وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ. حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ، وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ، وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ، وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ، وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَ صَبَرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا، وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ، وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى.

شما جلال خداوند را بزرگ داشتید. و بزرگی مقامش را پاس داشتید. و بزرگواری او را تمجید کردید. و یاد و نام او را به طور مداوم حفظ کردید. و میثاق او را محکم نمودید. و پیمان اطاعت از او را مستحکم داشتید. و در پنهان و آشکار برای او (مردم را) نصیحت کردید. و به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کردید. و جانهای خود را در راه رضای او فدا کردید. و نسبت به آنچه از ناملایمات در مسیر الهی بر مرتان آمد، بخوبی صبر نمودید. و نماز را به پاداشتید. و زکات را پرداختید. و امر به معروف و نهی از منکر کردید. و در راه خدا به شایستگی جهاد نمودید. تا آنکه دعوت خدا را علنی ساختید، و واجبات او را واضح و آشکار نمودید، و حدود الهی را به پاداشتید، و نشر احکام و شریعت او را نمودید، و ستهای خدا را رواج دادید. و در این زمینه‌ها طوری عمل کردید که خداوند از شما راضی گشت و تسلیم قضای الهی شدید و همه پیامبران گذشته را تصدیق نمودید.

این قسمت از زیارت بروشنی نشان می‌دهد که اهل بیت علیهم‌السلام در آنچه خدا به ایشان محوّل کرده بود، بخوبی امتحان خویش را پس دادند و از عهده انجام وظیفه خود به نحو احسن برآمدند. همه عبارات فوق مربوط به پاسداری از حریم خدا و به طور خلاصه آشنا ساختن مردم با وظایفی است که در برابر پروردگار خود دارند. و همین، کار اصلی ائمه علیهم‌السلام بوده و ایشان در راه انجام این مسئولیت از هیچ چیز فروگذار نکردند، بر همه مصائب و بلاهای سخت صبر کردند و مجاهده بزرگی در راه علنی کردن دعوت خدا از خود نشان دادند. و همه آنها به استثنای آخرین حجّت که ذخیره الهی است - در این راه به شهادت رسیدند و ذره‌ای در

مسیر خود تزلزل و تردید نداشتند و تسلیم محض خواسته پروردگار خود بودند. آنها به گونه‌ای در این مسیر عمل کردند که خدا از ایشان راضی گشت (صِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا) آنچنانکه دوست و دشمن تصدیق کردند که:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup>

خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی محوّل سازد.

حال که معلوم شد اهل بیت علیهم السلام عملاً چه کردند، قسمت سوم زیارت به عنوان نتیجه‌ای از قسمت دوم مطرح می‌شود:

فَالرَّغِيبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ. وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ. وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ. وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ. وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ. وَ مِيرَاثُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ. وَ آيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ. وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ... وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ.

پس هر که از شما روی گرداند (از دین) خارج است. و هر که ملازم شما باشد (به سر منزل مقصود) می‌رسد. و هر کس نسبت به حقوق شما کوتاهی نماید، از بین می‌رود (بدبخت می‌شود). و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست. و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید. و آثار نبوت نزد شماست. و بازگشت مخلوقات به سوی شماست. و حسابرسی ایشان به عهده شماست. . . . و کار مخلوقات به شما واگذار شده‌است.

این مقامات بالاترین مقامهایی است که خدا به عده‌ای از بندگان عناية فرموده و جهتش، آنچنانکه از عبارات زیارت به دست می‌آید، همان فراز قبلی (قسمت دوم) زیارت است. در آن فراز معلوم شد که نحوه عمل اهل بیت علیهم السلام نشانگر رضای خدا و تجسم عملی دین خدا بوده‌است. ایشان از پیش خود رضا و سخطی نداشته‌اند، رضا و سخط آنها فانی در رضا و سخط الهی بوده و جز به سوی خدا و بندگی خدا هم دعوت نمی‌کردند. بنابراین کسی که دعوت آنها را نپذیرد و آنها را رد کند، در حقیقت خدا را رد کرده، و آن که آنها را بپذیرد، در واقع دعوت خدا را پذیرفته‌است. پس روی گرداندن از اهل بیت علیهم السلام در حقیقت روی گرداندن



از خدا و خروج از دین خداست. و کسی که همین شأن الهی را برای ایشان نشناسد و خیال کند که از طریق دیگری می تواند به رضا و سخط الهی آشنا شود و خدا را بندگی کند، خود را تباه و بدبخت کرده است. زیرا کوتاهی کردن نسبت به حق ائمه علیهم السلام به دور شدن از آن مسیری که ایشان انسانها را به آن سوق می دهند، منتهی می گردد و این جز بدبختی برای شخص اثر دیگری ندارد.

به بیان دیگر: خدای متعال تنها راه پاس داشتن حقوق خود را، پاسداری از حقوقی که اهل بیت علیهم السلام بر گردن خلائق دارند قرار داده. زیرا آنها را تنها مظهر رضا و خشنودی خویش و ترجمان وحی خود و نشانگر راه بندگی خود ساخته است. به طوری که در عمل، هر کس را که حقوق ایشان را در همین خصوص پاسداری نکند، از لغزش و قرار گرفتن در معرض فریب شیطان، مصون نساخته است و تنها ملازمت با ایشان را ضمانت کرده که هرگز به تباهی کشیده نمی شود. بنابراین کوتاهی در شناخت این شأن و مقام برای اهل بیت علیهم السلام عملاً انسان را از مسیر تضمین شده عبودیت خدا خارج می کند.

بهترین تعبیر برای رساندن این معانی، همان است که در عبارات زیارت آمده است: «الحق معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه». حق همیشه با اهل بیت علیهم السلام است و هیچگاه از ایشان جدا نمی شود. اصلاً حق از آنها سرچشمه می گیرد و به آنها هم منتهی می شود، و هیچ حقی که از ایشان نجوشیده باشد، وجود ندارد. بنابراین کسی اهل حق است که امام شناس باشد و خود را از ایشان و حق ایشان جدا نکند. و چون حق در اینها خلاصه می شود، در قیامت هم حساب خلائق با ایشان است. زیرا در آخرت حساب مردم طبق میزان حق سنجیده می شود و وقتی کسانی همه اعمالشان میزان حق باشد، پس محلّ مراجعه و معیار حسابرسی خلائق هم آنها خواهند بود. و به طور کلی خدا اینها را همه کاره مردم در دنیا و آخرت قرار داده البته بدون آنکه تفویض باطل لازم بیاید.

مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ. وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ. وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ. وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ. أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ... وَ

الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ. مَنْ آتَاكُمْ نَجَىٰ. وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ.

کسی که با شما دوستی و همراهی کند، با خدا دوستی و همراهی کرده است. و کسی که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و کسی که با شما دشمن باشد، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است. شما شاهراه (هدایت) و طریق استوارتر و گواهان دنیا و شفیعان آخرت هستید... و آن دری هستید که مردم به آن آزموده می شوند. هر کس از (دری) شما درآید، اهل نجات است. و هر کس از (دری) شما وارد نشود، هلاک شده است.

با توجه به مضامین عبارات قبلی، روشن می شود که دوستی و دشمنی با خدا صرفاً به وسیله دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود، و در نتیجه اهل نجات یا هلاکت بودن انسان هم به قبول یا رد ولایت اهل بیت علیهم السلام برمی گردد. عبارات بعدی به منزله دلیل این مطلب است:

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ. وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ. وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ. وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ. وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ. وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ. وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

به سوی خدا دعوت می کنید. و به او راهنمایی می کنید. و نسبت به او ایمان دارید. و در پیشگاه او تسلیم هستید. و به فرمان او عمل می کنید. و به راه او هدایت می کنید. و مطابق فرموده او حکم می کنید.

تعابیر فوق شبهه هر نوع تفویض باطل را بر طرف می کند تا کسی توهم نکند که اگر ملاک سعادت و شقاوت ملازم بودن و ملازم نبودن با اهل بیت علیهم السلام است، پس کار از دست خدا خارج است. خیر؛ چنین نیست. بلکه اهل بیت علیهم السلام چون فقط به سوی خدا دعوت می کنند و راه او را نشان می دهند و تسلیم او هستند و به فرمان او عمل می کنند و مطابق آنچه او خواسته حکم می کنند، معیار و میزان سعادت و شقاوت افراد هستند. و آنچه اهل بیت علیهم السلام دارند و طبق آن عمل می کنند، بالاترین مظهر و تجسم بندگی خداست. یعنی عمل ایشان و دستورات ایشان، ترازویی است که درجه بندگی افراد را بر طبق آن می سنجند و خداوند این بندگان کامل خود را معیار حق و حقیقت در وادی عبودیت قرار داده است. در

ادامه، باز به عنوان نتیجه از فراز فوق چنین آمده است:

سَعَدَ مَنْ وَالَاكُمْ. وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ. وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ. وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ.  
وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ. وَ آمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ. وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ. وَ هُدِيَ مَنْ  
اِعْتَصَمَ بِكُمْ. مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ. وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ. وَ مَنْ  
جَحَدَكُمْ كَافِرٌ. وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ. وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِى اسْفَلِ دَرَكٍ مِّنَ  
الْجَحِيمِ.

کسی که با شما دوستی و همراهی کند، سعادت‌مند، و آن که با شما دشمنی کند، هلاک می‌شود. و هر کس شما را انکار کند (از سعادت) ناامید، و آن که از شما جدا شود، گمراه می‌شود. و هر کس به شما تمسک کند، رستگار است. و هر کس به شما پناه آورد، در آمان خواهد بود. و هر که شما را تصدیق نماید، سالم می‌ماند. و آن که به شما چنگ زند، هدایت می‌گردد. هر کس از شما پیروی نماید، بهشت جایگاهش است. و هر کس با شما مخالفت کند، آتش جایگاهش است. و هر کس شما را انکار کند، کافر، و آن که با شما بچنگد، مشرک است. و کسی که چیزی را از شما نپذیرد، در پایین‌ترین درکات جهنم خواهد بود.

سپس اشاره می‌شود به اینکه معیار بودن اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به حق و باطل و بهشت و جهنم و وظایفی که دیگران نسبت به حق ایشان دارند، محدود به زمان حیات ایشان و حتی محدود به عالم دنیا نیست، بلکه از ابتدای خلقت و در عوالم قبل از دنیا و نیز بعد از فنای دنیا تا قیام قیامت، این جریان ادامه داشته و خواهد داشت:

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ.

شهادت می‌دهم که این حقایق در گذشته برای شما بوده و در آینده هم برای شما ادامه خواهد داشت.

سپس اشاره‌ای می‌شود به خلقت نورانی اهل بیت علیهم‌السلام و سپس خلقت‌های بعدی ایشان و خیرات و برکاتی که از ناحیه خلقت ایشان نصیب مخلوقات دیگر شده و می‌شود:

خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ؛ حَتَّىٰ مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي  
يُوتِ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ. وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ  
مِنَ وِلايَتِكُمْ طيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهارةً لِانْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفارةً لِذُنُوبِنَا.

خداوند وجود نورانی شما را خلق کرد، پس شما را به دور عرش خود جمع کرد (به دور عرش حلقه زدید) تا آنگاه که بر ما به وسیله شما منت گذاشت و شما را در خانه‌هایی قرار داد که خداوند اجازه بالا رفتن آنها را و اینکه در آنها نام او برده شود را داده است. و دروذهای ما را بر شما و ولایت ما را نسبت به شما، که خدا اختصاص به ما داده است، وسیله خوشبویی خلقت (طینت) ما و پاک‌ی جانهای ما و پاک گردانیدن ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

بنابراین، خلقت‌های بعدی اهل بیت علیهم السلام و آشنا کردن ما با ایشان، منتی بوده که خدا بر سر ما گذاشته است. آنها برای بندگی خود احتیاج به ما نداشته و ندارند و این ما هستیم که برای پاک شدن و در مسیر صحیح بندگی خدا قرار گرفتن، احتیاج به اهل بیت علیهم السلام داریم و خدا به وسیله ایشان بر ما منت نهاده تا راه هدایت را پیش بگیریم. و متأسفانه می‌بینیم که پیشوایان هدایت الهی که بهترین خیرخواهان بشر بوده و هستند و برای ادای رسالت خود هیچ اجر و مزدی هم از انسانها نخواسته‌اند، چگونه مظلومانه به دست همین بشر نادان و ظالم گرفتار آمده و همه گذشتگان از ایشان به دست کسانی که ظاهراً از پیروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند به شهادت رسیدند.

قسمتی دیگر از زیارت چنین است:

بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي! مَنْ أَرَادَ اللهُ بَدَأَ بِكُمْ. وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ  
عَنْكُمْ. وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ.

پدرم و مادرم و خودم و بستگان من و دارایی من فدای شما باد! کسی که خدا را بخواهد از شما شروع می‌کند. و اهل توحید خدا، از شما آن را گرفته و پذیرفته است. و کسی که مقصودش خدا باشد، به وسیله شما به او روی می‌کند.

در این عبارات، اصل توجّه به خداوند متعال و طلب کردن رضای اوست و اهل بیت علیهم السلام به عنوان وسیله انحصاری توجّه به خدا و اعتقاد به توحید او، مورد

عنایت قرار گرفته‌اند. دقت در عبارت «من و حده قبل عنکم» این حقیقت را برای ما روشن می‌سازد که توحید واقعی تنها از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید. کسی که درس خداشناسی را از ایشان نگیرد و به تعالیم ایشان گردن نهد، بالاخره گرفتار شرک و تشبیه می‌شود و نمی‌تواند یک موحد واقعی باشد. همانطور که در واقعیت خارجی می‌بینیم همه متفکرین بشری که در توحید خدای متعال تسلیم مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نشدند، دیر یا زود به دام تشبیه گرفتار آمده‌اند و نتوانسته‌اند از شر شرک و الحاد مصون بمانند.

بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي! بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا.

پدرم و مادرم و خودم فدای شما باد! به وسیله دوستی و همراهی با شما خداوند ما را با دین خودمان آشنایمان کرده‌است.

حقیقت این است که اگر ما اهل بیت علیهم‌السلام را نداشتیم و با ایشان آشنا نبودیم، هیچ چیز از اسلام نمی‌دانستیم و در تاریکی جهل و گمراهی به سر می‌بردیم. در اواخر زیارت خطاب به ولی و حجت خدا چنین می‌خوانیم:

يَا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ. فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ، لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي؛ فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ. مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ. وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.

ای ولی خدا، بین من و خدا گناहانی است که جز خشنودی شما چیزی آن را از میان بر نمی‌دارد. پس به حق آن که شما را نسبت به سر خود امین قرار داده و شما را مسئول رسیدگی به کار خلق خویش قرار داده و اطاعت از شما را قرین و همراه اطاعت خود کرده‌است، قسّمتان می‌دهم که برای گناهان من بخشایش طلبید و شفیعان من باشید؛ که من مطیع شما هستم. هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده. و هر کس نافرمانی شما را بکند، نافرمانی خدا را کرده‌است. و هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و هر کس با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده‌است.

در این فراز غیر از تأکید و تأیید مطالب گذشته، دو نکته مهم جلب توجه می‌کند:

یکی اینکه تنها راه آمرزش گناهان انسان این است که ولی خدا از انسان خشنود گردد. و این هم خواست خداست که رضای اهل بیت علیهم السلام را رضای خودش قرار داده‌است به طوری که تا خشنودی ایشان جلب نشود، خدا هم از بنده‌اش راضی نمی‌گردد.

**نکته دوم تعبیر «استرعاکم امر خلقه»** است که نشان می‌دهد خداوند امر هدایت خلق را به عهده ائمه علیهم السلام گذاشته و آنها را مسئول این کار ساخته‌است.

«راعی» به مسئول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز یا شخص گفته می‌شود. چوپان یک گله گوسفند را هم «راعی» می‌گویند، چون مسئول نگهداری و مراقبت و پروراندن آن گوسفندان همان چوپان است. خداوند هم اهل بیت علیهم السلام را چوپان امت اسلام قرار داده و آنها را مسئول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی خدا و دین الهی کرده‌است. و در مقابل از مردم خواسته‌است تا به مسئولین و مربیان خود روی آورده، تسلیم ایشان باشند و اوامر آنها را اوامر خدا و نواهی آنها را نواهی خدا بدانند.

اگر کسی این گونه خود را به اولیای خدا بسپارد، دیگر باکی از گمراهی ندارد. زیرا ایشان خود از او دستگیری لازم را می‌کنند و او را از خطرات محافظت می‌نمایند؛ همانطور که یک چوپان گوسفندان خود را از خطرات حفظ کرده و نمی‌گذارد که هیچیک از آنها طعمه گرگ و امثال آن شوند.

این بیان تعبیر دیگری است از مسئله «ولایت» که قبلاً اشاره کردیم به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن اولیای خدا نسبت به مخلوقات است که در واقع امر هدایت و تربیت امت به ایشان واگذار شده‌است. تعبیر «راعی» برای امام علیه السلام در احادیث به کار رفته‌است و ایشان به چوپان گله گوسفند تشبیه شده‌است. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم می‌فرماید:

كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لِإِمَامٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعِيَهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ. وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ



رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِيَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا. فَلَمَّا جَنَّتْ اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرْبِضِهَا. فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ اُنْكَرَتْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: اَلْحَقِي بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَإِنَّ تَائِهَةً مُتَحَيِّرَةً عَنِ رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ. فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً، لَارَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا. فَبَيَّنَّا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا.

وَ كَذَلِكَ وَاللَّهِ - يَا مُحَمَّدُ - مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا. وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ، مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ.<sup>۱</sup>

هر کس دینداری خدای عزوجل را بکند به وسیله عبادتی که خود را در آن به زحمت افکند، اما امام و پیشوایی که خدا معین کرده نداشته باشد، زحماتش بیفایده است و خودش گمراه و سرگردان است و خدا هم دشمن اعمالش است. و داستان او داستان گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کرده و تمام روز را سرگردان این طرف و آن طرف می‌زند. پس چون شب فرا می‌رسد، یک گله گوسفند همراه با چوپان می‌بیند و به سوی آن متمایل می‌شود و فریب خورده آن را گله خود می‌پندارد. شب را در خوابگاه آن گله سپری می‌کند و (صبح) وقتی چوپان گله خود را حرکت می‌دهد، او و گله‌اش را نا آشنا می‌بیند. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله خود می‌گردد؛ تا اینکه چشمش به یک گله گوسفند که چوپان دارند می‌افتد و به سوی آن متمایل می‌شود و فریب خورده آن را گله خود می‌پندارد. (همینکه به آن گله می‌رسد) آن چوپان بر سرش فریاد می‌زند: برو سراغ چوپان و گله خودت! تو چوپان و گله خود را گم کرده‌ای و سرگردانی! پس وحشت زده و سرگردان و گمگشته به راه می‌افتد، هیچ چوپانی که او را به چراگاه خود هدایت کند یا اینکه به جای قبلی‌اش برگرداند، پیدا نمی‌کند. در این میان، ناگهان گرگ فرصت را غنیمت

شمرده، او را می‌دزد.

و به خدا قسم - ای محمد - هر کس از امت اسلام امامتِ امام منصوب از طرف خدای عزوجل را که آشکار و عادل است نپذیرفته باشد، گمگشته و گمراه است. و اگر به همین حال بمیرد، با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

در این حدیث شریف امام علیه السلام به چوپان، و امت به گله گوسفندی تشبیه شده‌اند. و آن مسلمانی که اسلام را پذیرفته اما امام منصوب از جانب خدا را نپذیرفته باشد، به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله خود را گم کرده است و به این طرف و آن طرف پناه می‌آورد، به گروه‌های مختلف برخورد می‌کند که هر یک از آنها به نحوی با او رفتار می‌کنند؛ یا او را پناه نمی‌دهند، یا آنکه خود احساس آرامش و پناه در میان آنها نمی‌کند، پس باز هم به این طرف و آن طرف می‌زند، تا بالاخره با همان حال سرگردانی، طعمه گرگ بیابان شده و هلاک می‌گردد.

مسلمانی هم که امام ندارد همین طور است. او چون مسلمان است، می‌خواهد بندگی خدا بکند، تلاش و مجاهدت هم می‌کند، یعنی خودش را به زحمت می‌اندازد، ولی از راهی که باید دین خود را اخذ کند، نمی‌رود. چنین کسی هر چند صباحی به یک گروه و یک آیین متمایل می‌شود، ابتدا آن گروه را مؤمن و خداشناس می‌پندارد و گوی ظواهر اسلامی آنها را می‌خورد، یا فریب اعمال عبادی بظاهر زیبای آنها را می‌خورد و به آنها می‌گراید. اما پس از مدتی می‌بیند که گمشده‌اش آنجا نیست و به جای آنکه به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده است، لذا آنها را ترک می‌کند.

شب تاریک کنایه از جهل و گمراهی است. و اینکه شب را در کنار آنها به سر برده، یعنی نمی‌دانسته آنها چه کسانی هستند و فریب ظاهرشان را خورده و با آنها همراه شده است. اما صبح، یعنی وقتی نور علم بر قلب او می‌تابد و حقیقت کفرآمیز و گمراه آنها را می‌شناسد، دیگر نمی‌تواند با آنها همراهی کند و رهبر و پیشوای آنها را دارای صلاحیتهای لازم برای هدایت به سوی خدا نمی‌یابد.

این، حالت اوست نسبت به بعضی فرقه‌ها و گروه‌ها. و اما در مورد برخی مکاتب دیگر، آنها را از دور ظاهرالصلاح می‌بیند و فریب ظاهر مسلمانی آنها را

می خورد؛ ولی وقتی به آنها نزدیک می شود، از همان ابتدا او را طرد می کنند، چون ملتزم به اموری است که آنها قبول ندارند و لذا نمی توانند او را همراه و هم‌کیش خود بدانند. بنابراین از آنها هم رانده می شود. و به این ترتیب هیچ مأمّن و پناهی را نمی یابد، هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده‌اش برساند، پیدا نمی کند؛ از همه آنچه دیده، یا متنفر شده و یا از نزد آنها رانده شده است. و لذا سرگردان می ماند. از طرفی اعتقاد به خدا و معاد را نمی تواند کنار بگذارد و رسالت پیامبر اسلام ﷺ را هم نمی تواند منکر شود، و از طرف دیگر آنچه از مکتبهای مختلف دیده و شنیده و بر خورد کرده است، پاسخگوی سؤالات و اشکالات او و بر طرف کننده شبهات او در مسائل اعتقادی نمی تواند باشند. این است که سرگردان مانده و پناهی برای خود احساس نمی کند.

این وضعیت آنقدر ادامه پیدا می کند که بالاخره شیطان کار خود را می کند و یکی از این جریانات فکری باطل، یا بعضی از افرادی که خود صلاحیتی برای دین شناسی و اسلام شناسی ندارند، او را از راه به در کرده، نسبت به اصل دین - یعنی اعتقاد به خدا و معاد و نبوت - متزلزل و بی ایمان می کنند. البته این بی ایمانی چه بسا به صورت صریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ اسم دین و اسم خدا و معاد، محتوا و باطن آن از دست رفته باشد. در این صورت شخص به جایی می رسد که چه بسا نماز را می خواند اما در دل شک در وجود خدا و حقانیت پیامبر ﷺ دارد و نسبت به قیامت هم اعتقاد چندانی ندارد. و کسی که با این حال از دنیا رود، عقیده به اسلام و خدا و پیامبر ﷺ ندارد بلکه با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

برخی از جریانات فکری روشنفکران معاصر، شاهد خوبی برای صدق این مدعا می توانند باشند. افرادی بدون بصیرت در دین و بی هیچ تخصصی در علوم دینی، جذب اینها شده و بدون آنکه خود بفهمند و بدانند، دین خود را از ریشه از دست می دهند. تمام مصیبت از اینجا ناشی شده که اینها نه خود و نه پیروانشان معرفت صحیح نسبت به اهل بیت علیهم السلام و اینکه باید در امر دین به این بزرگواران رجوع کنند، ندارند و لذا کم کم در ورطه کفر و گمراهی فرو می روند. آری؛ این است نتیجه نشناختن امام علی و حق ایشان.

پس حفظ اسلام که عبارت است از توحید و نبوت و معاد، تنها برای کسانی امکان پذیر است که ولایت اهل بیت علیهم السلام و هدایت ایشان را در امر دین پذیرفته باشند. و علت این امر آن است که از غیر طریق وحی، دسترسی به اعتقادات صحیح و بندگی خدا آن گونه که خود او خواسته، نمی توان پیدا کرد و این تنها اهل بیت عصمت و طهارت هستند که ترجمان وحی الهی می باشند و هر کس هر سخن صحیحی در امر دین - چه اعتقادات و چه اخلاق و احکام - آورده، با واسطه یا بیواسطه از ایشان گرفته است ولو آنکه خودش متوجه نباشد.

بهترین شاهد بر این مدعا، احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام درباره توحید خدای متعال رسیده است. و با توجه به اینکه اصل اصیل و یگانه اساس اسلام و هر دین الهی، توحید است، می توان از این راه به حقیقت ایشان و بطلان دیگران پی برد.

ما در این خصوص می بینیم که دقیقترین و ظریفترین نکات در باب توحید که کاملاً منطبق است بر فطرت و وجدان انسانهای عاقل، فقط و فقط از زبان اهل بیت صادر شده و دیگران - چه مدعیان دروغین امامت و چه غیر آنها - یک سطر از آن سخنان را نه گفته و نه نوشته اند. آنچه بزرگترین متفکران بشری در طول تاریخ ادیان و فلسفه آورده اند، قابل مقایسه با یک کلمه از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام نیست. و این را کسی تصدیق می کند که معارف توحیدی ائمه علیهم السلام را شناخته و با معارف بشری در این زمینه تا حدودی مقایسه کرده باشد.

هیچیک از مدعیان توحید حقیقی خدا، نتوانسته و نمی توانند بشر را در مرز توحید - که نه به تعطیل بیفتد و نه به تشبیه - حفظ کنند و بالاخره به یکی از این درّه ها لغزیده اند. اما در مکتب اهل بیت علیهم السلام هر چه انسان با تعالیم توحیدی ایشان آشناتر می شود، به وجدان توحید حقیقی نزدیکتر می گردد و هرگز شائبه تعطیل یا تشبیه در آن پیش نمی آید. البته همانطور که بیان شد، این امر برای کسانی ملموس است که راه ائمه علیهم السلام را در این زمینه تا حدی طی کرده و با راههای دیگر هم بتوانند مقایسه کنند. کسانی هم که این راه را طی نکرده اند، می توانند بررسی ساده ای در خطبه های توحیدی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مقایسه آن با آراء دیگران

به عمل آورند و با میزان فطرت و وجدان خود هر کدام را محک بزنند تا حقانیت این ادعا برایشان روشن شود.

به هر حال سخنان اهل بیت علیهم السلام در باب توحید، یکی از مصادیق چوپانی ایشان نسبت به امت اسلام است که چگونه آحاد این امت را از انحراف اعتقادی و لغزش در امر دین حفظ کرده و می‌کنند.

### منشأ همه خیرات معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است

مطالب گذشته این واقعیت را روشن می‌کند که شناخت و تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه از باب تعبد بلکه به حکم عقل انسان است. چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خدا ندارد مگر آن طریقی که خود خدا قرار داده و جز از این راه نمی‌تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است نمی‌رود، کسی را می‌جوید که به آنچه او نمی‌داند آگاهی کامل دارد. و اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در اینکه باید او را پیروی کند، تردید و تأمل نمی‌کند. پس مراجعه مردم به ائمه اطهار علیهم السلام از باب مراجعه جاهل به عالم است که یک حکم عقلی است و امر تعبدی و تحکمی نمی‌باشد. همچنانکه عاقل، در امور مادی و دنیوی خود، در صورتی که نسبت به چیزی نادان باشد به دانا و متخصص آن مراجعه می‌کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می‌شود، در امور معنوی و غیر مادی هم عقل همینگونه حکم می‌کند. لذا در روایات بحث لزوم معرفت امام علیه السلام به همین حکم عقل تنبّه داده شده است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

يا ابا حمزة، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَسَخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا. وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ. فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا.<sup>۱</sup>

ای ابو حمزه، هر یک از شما که بخواد چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می‌گیرد. و تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین نادانتر هستی. پس برای خود راهنمایی بگیر.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّه الیه، ح ۱۰.

راههای آسمان، راههای هدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شده است. هر کس این علم را دارد، باید از او تبعیت کرد. و اگر بجز چهارده معصوم علیهم السلام در امت اسلام کسی این آگاهی را داشته باشد، از او هم می توان تبعیت کرد. اما چون این دانایی در این چهارده نفر منحصر شده، پس پیروی ما هم باید فقط از اینها باشد. دیگر تفاوتی نیست بین اینکه این امر را بپسندیم یا نپسندیم؛ پسند یا ناپسند ما حقیقت امر را تغییر نمی دهد. آنها عالم هستند و ما جاهل و نیازمند به علم ایشان. چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم، چاره ای جز پیروی ایشان نداریم.

و معنی «باب الله» بودن آنها هم همین است. اگر کسی می خواهد به سر منزل مقصود برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند اینکه اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمت می کنند. چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، مراجعه کند و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است. البته در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب از طرف خدای متعال هستند و خدا ایشان را باب خودش نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای آنان که تا حدی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، یک حکم عقلی است نه یک دستور تعبّدی محض.

در احادیث مقایسه ای صورت گرفته میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت. نمونه ای از آن چنین است:

عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ

وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ.

قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ قَالَ علیه السلام: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ. لِأَنَّهَا



مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ.<sup>۱</sup>

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره می‌گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها برتر هستند؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنها و صاحب ولایت راهنما و نشاندهنده آنهاست.

بله؛ اگر آشنایی با اهل بیت علیهم السلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حج و نه زکات و نه هیچ واجب یا غیر واجب در دین برای ما روشن نبود. این درباره احکام؛ در مورد اعتقادات هم مطلب از همین قرار است؛ چنانچه تا حدی توضیح داده شد و توضیح بیشتر هم خواهد آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ عَنِّ وَلايَتِنَا، أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاقِبُونَ. فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ. وَلا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَذَهَبَ مَن ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَانْقَادَ لَهَا وَلا انْقِطَاعَ.<sup>۲</sup>

خدای متعال اگر می‌خواست خودش را - مستقیماً و بیواسطه - به بندگان می‌شناساند؛ ولی ما را در راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند قرار داده است. بنابراین هر کس از ولایت ما روی گرداند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهد، از صراط (مستقیم) می‌لغزد. آنها که مردم به ایشان چنگ زده‌اند (با ما) مساوی نیستند. زیرا مردم (اهل سنت) به سوی چشمه‌های آب تیره رنگی که بعضی از آنها به بعضی دیگر می‌ریزد، روی آورده‌اند و آنها که به سوی ما آمدند به سوی چشمه‌های زلالی روی آورده‌اند که به فرمان پروردگارشان جاری بوده و آب آنها تمام نمی‌شود و هیچگاه خشک نمی‌گردند.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرایع، ح ۵.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام و الرّدّ الیه، ح ۹.

خداوند اهل بیت علیهم السلام را واسطه تقرّب به سوی خودش قرار داده. در هر چیزی حتی در امر توحید و معرفت خدای یکتا، ایشان واسطه فیض الهی هستند و تا کسی به ایشان رجوع نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین خدا نایل نمی شود و آنچه به دست آورده است از او دستگیری نمی کند. کسانی که به سراغ غیر ایشان رفته اند، به چشمه زلال علم و معرفت روی نیاورده اند. غیر اهل بیت علیهم السلام هم اگر بهره ای از آب معرفت برده باشند، ولی آن را با گِل ولای و آلودگیهای دیگر مخلوط کرده اند، به طوری که آن معرفت، دیگر معرفت خالص الهی نیست و نمی تواند شخص را در صراط مستقیم الهی پیش ببرد. آن چشمه معرفتی که ناخالصی ندارد و چیزی آب زلال آن را آلوده نکرده، تنها از سینه و دهان اهل بیت جاری است و تشنگان معرفت را تنها این چشمه می تواند سیراب نماید. علم ایشان تمامی ندارد و هیچکس از سر چشمه ایشان تشنه باز نمی گردد. پس چرا انسان عاقل که چنین افرادی را شناخته است، سراغ دیگران برود یا در سرسپردگی به اهل بیت علیهم السلام تردید داشته باشد؟! اگر کسی همه چیز خود را از ائمه علیهم السلام بگیرد، محتاج هیچکس نمی شود و همه خیرات را می تواند با قبول ولایت و سرپرستی ایشان، بر خود، کسب کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ. وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ. فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ  
وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْأَقْرَابُ  
بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های ماست. و از جمله نیکیهاست: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از بدکار، ترخم به فقیر، احساس مسئولیت در برابر همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

اهل بیت علیهم السلام چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می باشند و همه نیکیها از شاخه ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت علیهم السلام

است که در صدر همه نیکیه‌ها اعتقاد به توحید خدای متعال است - که اصل دین است - و سپس بقیه خوبیها که فروع دین هستند. اصل و فرع دین از طریق معرفت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید.

در آن بخش از اصول و فروع دین که خارج از حوزه کشف عقل است و صرفاً باید تعبد حاکم باشد، نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا واضح و روشن است. روزه و نماز احکامی هستند که انسان از آن جهت که عاقل است به خوبی آنها پی نمی‌برد، اما وقتی حجت خدا و لسان وحی الهی از جانب او وظیفه انسان را بیان کرد، تعبد آن را تبعیت می‌کند. اما اکثر مسائل دینی این طور نیست. در اصول دین، خصوصاً امر توحید، و همچنین در بسیاری از فروع، خصوصاً احکام قلبی و اخلاقی، برای عقل آدمی روشنایی خاصی وجود دارد. توحید خداوند مطابق فطرت و عقل آدمی است و این را که خدا باید از حد تعطیل و تشبیه خارج باشد، عقل کاملاً تصدیق می‌کند. همچنین فرو بردن خشم و گذشت از خطاکاران و رعایت همسایه و... اینها اموری عقلانی هستند که حسن آنها را عاقل می‌فهمد.

آنچه در این گونه امور اهمیت دارد حفظ انسان در مسیر صحیح و عقلانی است و این کار، در صورتی که انسان به خود وا گذاشته شود، صورت نمی‌پذیرد. انسان نیازمند تزکیه و تربیت صحیح است و بدون آن، گرچه بسیاری از مسائل را هم بداند، ممکن است خیلی زود از مسیر درست منحرف شده، آنچه را دارد از دست بدهد. وقتی جرقه اعتقاد صحیح به توحید برای انسان عاقل زده شود، فوراً تصدیق می‌کند، اما افکار بشری و القائات نادرست نمی‌گذارند همان اعتقاد صحیح را حفظ کند و انواع وساوس شیطانی یا انسانی او را از حرکت در مسیر درست باز می‌دارند.

لذا با اینکه توحید در معارف اهل بیت علیهم‌السلام بسیار روشن و وجدانی است، اما متأسفانه بسیاری از کسانی که حتی احادیث ائمه علیهم‌السلام را هم در این مورد دیده و شنیده‌اند، چون از سر خضوع و تسلیم با آنها برخورد نکرده‌اند، نتوانسته‌اند خود را از تأثیر سوء افکار بشری مصون بدارند و لذا به توجیه و تأویل آیات و روایات پرداخته‌اند. اینها مصداق آن گروه هستند که در فکر و عمل، دیگران را بر

اهل بیت علیهم السلام ترجیح داده‌اند و به جای آنکه سخن دیگران را درباره توحید خداوند به سخنان ائمه علیهم السلام محک بزنند، تعالیم دیگران را اصل گرفته و احادیث را با آنها توجیه و تأویل نموده‌اند. به همین جهت با اینکه مسئله توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام از بدیهی‌ترین بدیهیات است، اما بر بسیاری از متفکرین و خواص هم پوشیده مانده است.

پس بشر در امور غیر تعبّدی هم احتیاج به مربّی و معلّم معصوم دارد و باید خود را به او بسپرد تا با دستورات او و طبق برنامه تربیتی او رشد کند و از انحراف در امان بماند. وقتی در خداشناسی که روشنترین مسئله است وضعیت چنین باشد، به طریق اولی در پیغمبرشناسی و امام‌شناسی و معادشناسی هم که اصول و پایه‌های دین هستند، همینطور خواهد بود. زیرا جنبه‌های تعبّدی در اینها بیش از مسئله توحید است. به هر حال هر امر خیری ریشه‌اش در اختیار اهل بیت علیهم السلام است و با تمسّک به ایشان می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد:

إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرَ كُنْتُمْ أَوْلَىٰ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُتَّهَاهُ.<sup>۱</sup>

اگر از خوبی صحبت شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

اصل و فرع خوبیها و ریشه و شاخه نیکیها و ابتدا و انتهای آن و سرچشمه همه خوبیها ائمه علیهم السلام هستند. نیکی همان است که آنها می‌گویند یا انجام می‌دهند. اصلاً جز به فعل و قول آنها نیکیها شناخته نمی‌شوند. و چه مربّی و معلّمی بهتر از اینها که دست پروردگان خدای متعال هستند؟! خدا ولایت و سرپرستی مردم را به اینها سپرده است و ایشان هم در کمال محبت و آقایی و بزرگواری به موالیان خود رسیدگی کرده و با دلسوزی تمام برای آنها پدری و مادری می‌کنند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَىٰ وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَىٰ... الْإِمَامُ الْأَنْبَسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبِرَّةُ

بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ.<sup>۱</sup>

امام آب شیرین و گوارای زمان تشنگی و نشانگر هدایت و نجاتبخش از هلاکت است... امام مونس مهربان و پدر دلسوز و برادر همسان و مادر نیکوکار برای فرزند کوچک و پناه بندگان در گرفتاری سخت است.

پدر دلسوز اگر ببیند که فرزندش راه خطا می‌رود و اشتباهی را مرتکب می‌شود، با مهربانی و ملاحظت، او را از خطایش باز می‌دارد و به هر قیمتی شده از سقوط در انحراف نجاتش می‌دهد. برادر، در سختیها و گرفتاریها، برادر خود را تنها نمی‌گذارد. و آن که برادری مانند خود دارد هیچگاه خود را تنها احساس نمی‌کند. مادر مهربان کودک خود را از خودش بیشتر دوست دارد؛ حاضر است به جای او همه ناراحتیها و مشکلات را تحمل کند اما آن طفل به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. همه اینها و بالاتر از اینها، در وجود نازنین امام علیه السلام جمع شده و خدا چنین کسی را مربی و پدر و مادر بندگان خود قرار داده است.

کسی که ولایت چنین امامی را پذیرفته، خود را در کنف حمایت و در سایه مهر و عطوفت چنان شخصی قرار داده و دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد و دلش شور چیزی را نمی‌زند. کدام پدر از امام علیه السلام مهربانتر، آگاهتر، با قدرت‌تر، متقی‌تر، خداشناس‌تر و دستگیرتر می‌توان یافت؟! کارهایی را امام علیه السلام می‌تواند انجام دهد که از عهده هیچ پدری و هیچ مادری در حق فرزندشان بر نمی‌آید. کسی که چنین ولیتی دارد و خود را به او سپرده است، هر جا بخواهد بلغزد یا نفهد یا هوای نفس بر او غلبه کند یا... در همه این موارد مربی و سرپرست او بالای سرش هست و با آن ویژگیهایی که در مورد ایشان بیان شد، هرگز فرزند خود را رها نمی‌کند.

وقتی کودکی هنوز راه رفتن را بلد نیست، یا در تاریکی به راهی که تا به حال نرفته می‌خواهد قدم بگذارد، دست خود را در دست پدر می‌گذارد و اگر چشمش بسته هم باشد مطمئن خواهد بود که به مقصد می‌رسد و از راه منحرف نمی‌گردد. بندگان خدا کودکانی هستند که باید دست در دست مربی و پدر خود، راه بندگی خدا را طی کنند تا از شر شیاطین در این راه مصون و محفوظ بمانند. اما کسی که

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

امام ندارد و ولایتِ چنین شخصیتی را به گردن نگرفته است، همچون کودکی بی‌پدري است که خودش هم راه را بلد نیست اما می‌خواهد با اُفت و خیز و حرکاتِ بی‌جگانه مسیری را طی کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده‌اند. آیا امکان‌پذیر هست؟! چنین کسی پناهی ندارد و در مشکلات خود را بی‌پناه احساس می‌کند، ولی اهل معرفت، امام علیه السلام را پناهگاه خود می‌دانند.

این است که به اعتقاد ما هدایتگری امام علیه السلام به دو صورت انجام می‌شود؛ یکی «ارائه طریق» و دیگری «ایصال الی المطلوب». اولی نشان دادن راه است به نادان تا اینکه خود به پای خود آن را طی نماید. و دومی حرکت دادن نادان است، اما نه به پای خود بلکه به پای مرتبی و هادی خود، و شخص باید خود را از امام علیه السلام جدا نکند تا با همراهی ایشان به مطلوب برسد. بنابراین اعمال ولایت اهل بیت علیهم السلام در مورد اشخاص به هر یک از دو شکل فوق، یا به هر دو صورت با هم، ممکن است باشد و این هم به اختیار خودشان است که چه مقدار لطف و محبت به زیردستان خود داشته باشند. «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup> و ما اگر می‌خواهیم بیشتر مورد لطف ایشان قرار بگیریم، باید ارادت و محبت خود را به آنها بیشتر کنیم و به هر وسیله ممکن توجه و خشنودی آنها را به سوی خود جلب نماییم. ان شاء الله در بحث محبت به این مسئله می‌پردازیم.

با توجه به مطالب فوق، ارزش و اهمیت «معرفت امام علیه السلام» برای ما روشن می‌شود و اینکه اگر کسی به این گوهر گرانقدر و اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند، در حقیقت به سرچشمه همه خوبیها و خیر کثیر، دسترسی یافته است. امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>۲</sup> فرمودند:

طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ.<sup>۳</sup>

(منظور از حکمت) فرمانبرداری از خدا و معرفت امام است.

حکمت آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست. و در

۱- ص / ۳۹.

۲- بقره / ۲۷۳: به هر کس حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ الیه، ح ۱۱.



مسیر هدایت، محکمترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبری از خدا همراه با معرفت امام علیه السلام است. زیرا معرفت امام تنها راه تحقق اطاعت خدا می باشد. کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد، همه چیز را به دست آورده. و کسی که امام شناس نباشد، هیچ چیز ندارد. و بنابراین خیر کثیر چیزی جز معرفت امام علیه السلام نیست.

### خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد

در بحث از معرفت خدا، به این حقیقت اشاره شد که اعطای معرفت از جانب خود خداست و انسان پس از معرفی او، اگر آن را پذیرفت و تسلیم شد، وظیفه خود را درباره معرفت خدا انجام داده است. چنین کسی را می توانیم خداشناس بدانیم. و منظور از این تعبیر «خدا باور» بودن است نه اینکه صرفاً حقیقت برایش روشن شده باشد. چه بسا حجت برای کسی تمام شده و خدا در واقع او را به معرفت خود رسانده باشد، اما تا وقتی تسلیم آن نگشته است به او خداشناس گفته نمی شود. خداشناس یعنی کسی که پس از نیل به معرفت، آن را تصدیق هم کرده باشد و ما اصطلاح «معرفت خدا» را به عنوان فعل اختیاری انسان به همین معنا به کار برده ایم.

حال با توجه به این معنا، سخن در این است که خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد. و منظور از امام شناسی هم، نظیر خداشناسی، این است که شخص پس از نیل شدن به معرفت امام، آن را بپذیرد و تسلیم این حقیقت بشود و در حقیقت وظیفه خود را در باب معرفت امام انجام دهد. چنین فردی را امام شناس می گوئیم. پس در واقع امام شناس هم مساوی با معتقد به امام و کسی که ولایت امام را پذیرفته، می شود. اکنون می توانیم تصدیق کنیم که خدا باوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد. زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود پذیرفته است، حالت تسلیم و پذیرش داشته باشد.

امامت و ولایت بابی است که خداوند برای بندگی خود باز کرده و عبادت را

فقط از این طریق ممکن دانسته است. لذا نمی توان پذیرفت که شخصی ادعای معرفت خدا را داشته باشد اما نسبت به این امر حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد، باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشته باشد. وگرنه اگر در یکی از اینها تزلزل و تردید داشته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را نپذیرفته است. بنابراین، معرفت امام علیه السلام جزئی از معرفت خدا و لازمه آن می باشد. ابو حمزه ثمالی گوید:

قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ. فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ، فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ علیه السلام: تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ تَصَدِّقُ رَسُولَهُ صلوات الله عليه وَ مَوَالَاةَ عَلِيِّ علیه السلام وَ الْأَيْتِمَامَ بِهِ وَ بَائِمَةَ الْهُدَى عليه السلام وَ الْبِرَاءَةَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام به من فرمود: تنها کسی که معرفت خدا را دارد، بندگی او را می کند. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را اینچنین (مانند منکرین ولایت) گمراهانه می پرستد.

عرض کردم: فدایت کردم؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلوات الله عليه و دوستی و همراهی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

ملاحظه می شود که پذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امامت، جزء معرفت خدا قرار گرفته. و این از همان جهت است که در واقع خدا باوری، بدون اعتقاد به آن مسیر عبودیت و بندگی خدا، امکان ندارد. حدیث دیگر را در این زمینه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ. وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ [لَا] يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّه إليه، ح ۱.

غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا - وَاللَّهِ - ضَلَالًا<sup>۱</sup>

تنها کسی اهل معرفتِ خدا و عبادتِ اوست که هم معرفتِ خدا را داشته باشد و هم اهل معرفتِ امام از ما اهل بیت باشد. و قسم به خدا، کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از ما اهل بیت نداشته باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و بندگی غیر او را اینچنین گمراهانه کرده است.

چنین کسی در حقیقت به جای خدا از هوا و هوس خود پیروی کرده است و به بیان قرآن جزء گمراهترین افراد است:

... عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»<sup>۲</sup> قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى<sup>۳</sup>.

... از ابوالحسن عليه السلام درباره قول خدای عزوجل: «و کیست گمراهتر از آن که هدایت الهی را کنار گذاشته و دنبال هوا و هوس خود می رود» فرمود: منظور کسی است که دین خود را به جای آنکه از امامان هدایت بگیرد، رأی و نظر خویش قرار داده است.

بنابراین، انکار امام عليه السلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق عليه السلام می فرماید:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَامًا. مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم....<sup>۴</sup>

پس از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم امیرالمؤمنین عليه السلام امام بودند؛ و بعد از ایشان امام حسن عليه السلام و سپس امام حسین عليه السلام و بعد حضرت علی بن الحسین عليه السلام و آنگاه حضرت محمد بن علی عليه السلام. کسی که این مطلب را نپذیرد مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته است....

۱- همان مدرک، ح ۴.

۲- قصص / ۵۰.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام...، ح ۱.

۴- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۵.

بعد راوی خودش متوجه می‌شود که امام زمان او حضرت صادق علیه السلام است و این راه بار خدمت ایشان عرضه می‌دارد.

اینجا مسئله «هدایت» برای ما روشن می‌شود که تا شخص اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام نکند اهل هدایت نیست و آنچه مقبول خدای متعال می‌باشد، توحید بدون نبوت و نبوت بدون امامت نیست. باید هر سه با هم جمع شوند تا هدایت تحقق پیدا کند، و گرنه شخص از «ضلالت» و گمراهی خارج نشده است. در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»<sup>۱</sup>.

من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سپس هدایت یافته‌اند، بسیار بخشنده هستم.

یعنی مغفرت خدا شامل کسانی می‌شود که غیر از توبه و ایمان و عمل صالح، هدایت هم یافته باشند. بنابراین با وجود آن سه، هنوز هدایت محقق نشده است. پس هدایت چیست و چگونه محقق می‌شود؟ امام باقر علیه السلام در توضیح همین آیه، این سؤال را پاسخ داده‌اند:

«وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَمْ يَهْتَدِ إِلَىٰ وِلَايَتِنَا وَ مَوَدَّتِنَا وَ مَعْرِفَةِ فَضْلِنَا، مَا أَغْنَىٰ ذَٰلِكَ عَنْهُ»<sup>۲</sup>.

به خدا قسم اگر کسی توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح هم داشته باشد، اما به ولایت و محبت ما و شناخت برتری ما هدایت نشده باشد، هیچیک از آنها فایده‌ای به حالش نخواهد داشت.

پس منظور از ایمان و توبه و عمل صالح در آیه شریفه چیست؟ پاسخ این سؤال را نیز در گفتار امام باقر علیه السلام می‌بینیم:

«أَمَّا التَّوْبَةُ فَمِنَ الشِّرْكِ بِاللَّهِ. وَ الْإِيمَانُ فَهُوَ التَّوْحِيدُ لِلَّهِ. وَ أَمَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ فَهُوَ

۱- طه / ۸۴.

۲- تفسیر برهان ج ۳ ص ۴۰ ح ۸.

أداء الفرائض. و أمّا الإِهْتِدَاءُ فَبِوَلَاةِ الْأَمْرِ وَ نَحْنُ هُمْ... فَأَلِهْتِدَاءُ بِنَا وَ الْبِنَا.<sup>۱</sup>  
 توبه، نسبت به شرک به خداست. و منظور از ایمان توحید خداوند است. و  
 عمل صالح هم یعنی انجام واجبات. و هدایت شدن به وسیله صاحبان امر است  
 که ما هستیم... پس هدایت شدن به وسیله ما و به سوی ماست.

پس کسی که خدا را شناخته و به او ایمان آورده و احکام الهی را هم عمل  
 می‌کند، اگر با ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام آشنا نشده و نسبت به آن تسلیم  
 نگردیده‌است، هنوز از گمراهی خارج نشده و اهل نجات نیست. چنین شخصی  
 چه بسا خود را مؤمن هم بداند، اما اگر حقانیت صاحبان امر برایش روشن شده و  
 زیر بار اطاعت از ایشان نرفته‌است، در واقع مشرک است نه موحد اما خودش  
 نمی‌داند که چطور مشرک شده‌است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَى وَ شَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَ أَخْبَرَهُمْ  
 كَيْفَ يَسْلُكُونَ فَقَالَ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى».  
 وَ قَالَ: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup> فَمَنِ اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُ، لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِنًا بِمَا  
 جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله. هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! فَاتَ قَوْمٌ وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَ ظَنُّوا  
 أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.

إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى. وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدَى.  
 وَ صَلَّى اللَّهُ طَاعَةَ وَ لِيَّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ. فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ  
 وَ لَاةِ الْأَمْرِ، لَمْ يُطِعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ.<sup>۳</sup>

خداوند متعال به بندگان راههای هدایت را نشان داده و چراغهای روشن را در  
 مسیر آنها قرار داده و به ایشان چگونگی طی مسیر را آموخته و فرموده‌است:  
 «من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده  
 سپس هدایت یافته‌اند، بسیار بخشنده هستم.» و فرموده: «خداوند تنها از  
 تقوا پیشگان می‌پذیرد.» بنابراین کسی که نسبت به اوامر الهی، تقوای او را

۱- بحار ج ۲۷ ص ۱۹۷.

۲- مائده / ۲۷.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۶.

حفظ کند، خداوند را با ایمان به آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده، ملاقات خواهد کرد. افسوس! افسوس که مردمی از دست رفتند و پیش از آنکه هدایت یابند از دنیا رفتند و گمان داشتند که اهل ایمان هستند ولی از آنجا که خودشان نفهمیدند، مشرک شدند.

واقعیت این است که هر کس از درهای خانه‌ها وارد شود، اهل هدایت است و آن که از غیر در بیاید، راه هلاکت پیموده است. خداوند اطاعت از ولی امر خود را به اطاعت از رسول خود پیوند زده و اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود پیوند زده است. بنابراین هر کس اطاعت از اولیای امر را ترک کند، از خدا و رسول او اطاعت نکرده است.

مشرک بودن این گونه افراد از آن جهت است که وظیفه آنها به عنوان موحد این بوده که فقط تسلیم خدا باشند و در بندگی و عبادت او غیر خدا را با او شریک نگردانند، اما در عمل به جای آنکه از همان خدایی که شناخته و پذیرفته بودند، اطاعت کرده و در عبادت راهی را که او قرار داده طی کنند، از پیش خود و با تشخیص خود به مسیری رفته‌اند غیر از آنچه خداوند مقرر فرموده و در واقع از غیر در خواسته‌اند وارد خانه شوند. و این، در حقیقت شرک است، اما خودشان توجه نکرده‌اند. نه اینکه وظیفه خود را که اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است نمی‌دانستند؛ خیر، آن را می‌دانستند ولی آنقدر مطلب را به طور عمیق درک نکرده بودند که سر باز زدن از تسلیم در مقابل حجّت خدا، انسان را از وادی توحید خارج و به شرک می‌کشاند. به همین خاطر از آن ناحیه که نمی‌دانستند و نمی‌فهمیدند، مشرک شدند. و کسی که مشرک می‌شود لازم نیست خودش توجه به لوازم اعتقادش هم داشته باشد. همینکه وظیفه‌اش را می‌دانسته حجّت برایش تمام است و در پیشگاه عدل الهی معذور نیست.

این گونه افراد با کسانی که به اسم مشرک و خدانشناس شناخته می‌شوند، از جهت اینکه واقعاً خدا را قبول ندارند، هیچ تفاوتی ندارند. بُت پرست منکر خداست و این هم منکر خداست. اگر کسی خدا را پذیرفته، باید تسلیم خواسته او باشد و با خدانشناسها تفاوت داشته باشد. نمی‌توان پذیرفت که شخصی خداوند



را قبول داشته باشد، اما این قبول کردن هیچ تأثیری در روح و اعتقادات او نداشته باشد. معرفت خدا از مقوله باور و یقین است نه صرف اطلاع داشتن که تأثیری در اعتقاد آدمی نداشته باشد.

البته ممکن است با این بیان اشکالی به ذهن خطور کند و آن اینکه: اگر چنین است، انسان خداشناس باید نسبت به همه اوامر و نواهی خدای متعال حالت تسلیم و پذیرش قلبی داشته باشد و در صورتی که نسبت به یک حکم فرعی دین هم این حالت را نداشته باشد، باید بگوییم تسلیم خدا نیست و بنابراین مشرک است. پس دیگر چه تفاوتی است بین مسئله امامت و ولایت با دیگر احکام فرعی دین؟

پاسخ این است که: این مسئله بستگی دارد به اینکه انکار شخص نسبت به یک حکم فرعی از چه جهتی باشد و چه منشأ و ریشه‌ای داشته باشد. اگر انکار او به خاطر انکار راه و مسیری است که خداوند برای بندگی خود قرار داده و در واقع تسلیم اینکه خداوند از آن طریقی که خود می‌خواهد بندگی شود، نشده است، چنین کسی هم کافر است و هم مشرک. کافر است از این جهت که تسلیم بندگی خدا نشده. و مشرک است از این جهت که در برابر خدا مبدأ دیگری که ممکن است هوا و هوس خرد باشد، یا پیروی از پیشوای غیر منصوب از جانب خدا باشد، قرار داده و بنده غیر خدا شده است. این گونه انکار در حقیقت به انکار نبوت و امامت بر می‌گردد. ولی اگر انکار او به این عمق نباشد، آنگاه هر چند از درجات بالای ایمان محروم گشته، ولی مشرک نشده است. زیرا تفاوت زیادی است میان قبول نداشتن باب بندگی خدا و آن طریقی که او قرار داده تا از آن راه سخن خود را به خلاق برساند و قبول نداشتن یکی از فرامین الهی که به وسیله همان حجّت و ولی خدا به مردم ابلاغ شده است. انکار اولی انکار اصل و ریشه عبادت خداست. بسته شدن باب امامت و ولایت باعث بسته شدن باب بندگی خداست. چون خدا خود خواسته که از این طریق با خلق خود سخن بگوید و آنها را به سوی خود بخواند، لذا تسلیم نشدن نسبت به این مسیر، در حقیقت تسلیم نشدن به اصل بندگی شدن خداست. و این همان شرکی است که خدای متعال فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

خداوند از اینکه به او شرک ورزیده شود، نمی‌گذرد. و نسبت به کمتر از شرک برای هر کس که بخواهد آمرزنده است.

بنابراین مهمترین مسئله در دین، همین «امامت» و «ولایت» است که تضمین کننده همه چیز است و بدون آن هیچ چیز حتی توحید که اصل و پایه و روح دین است نیز ضمانت کافی برای تحقق یافتن، پیدا نمی‌کند. اگر اهل بیت علیهم السلام و تعالیم ایشان در باب توحید نبود، هرگز مردم خداشناس در مسیر صحیح خداشناسی باقی نمی‌ماندند و همگان تحت تأثیر القائات شیطانی، به گمراهی و تشبیه خالق متعال می‌افتادند. اکنون که جوامع حدیثی پُر است از نُحُطَبِ تَوْحِيدِي ائمه علیهم السلام و در قرنهای مختلف این سخنان نشر شده و در اختیار گروهی از متفکران مسلمان قرار گرفته است، باز هم مشاهده می‌کنیم که پیروان راستین ایشان که همان موحدان واقعی هستند، تعدادشان به نسبت بقیه بسیار کم است؛ چه رسد به اینکه فرض کنیم اهل بیت علیهم السلام نبودند و این سخنان را فرموده بودند. در آن صورت بحق می‌توان گفت که دیگر موحد واقعی باقی نمی‌ماند.

پس به طور خلاصه: انکار یک جزء از تعالیم دین و یک حکم فرعی از آن، اگر به انکار اصل و پایه دین که همانا رسالت و امامت است، نینجامد، شخص را از توحید خارج نکرده و مشرک نمی‌سازد؛ ولی انکار اصل را خدای متعال به هیچ وجه مورد بخشش قرار نمی‌دهد. چون همانطور که در قرآن فرموده است، شرک را خداوند از هیچکس نمی‌آمرزد.

ناگفته نماند که: هیچ اشکالی ندارد خدای متعال روی مصالحی برای این گروه از مشرکین در دنیا از لحاظ ظاهر دین احکامی را وضع کند که از بعضی جهات با احکام مؤمنین مشترک و یکسان باشد. مثلاً اینها که منکر ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند، در صورتی که دشمنی و عداوت با ایشان نداشته باشند، بدنشان پاک است، ولی مشرکین غیر مسلمان که علناً خدا را انکار می‌کنند، چنین حکمی برایشان نیست. این مسئله دلالت بر هیچگونه فضیلتی برای ایشان نمی‌کند، زیرا این امر

صرفاً در دنیا به خاطر مصلحت‌هایی قرار داده شده و با مرگ از بین می‌رود و در آخرت هم هیچ اثری نخواهد داشت. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ:  
 مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ  
 أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَبِي، أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَ  
 نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي، وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كِرَامَتِي، وَ أَتَمَمْتُ  
 عَلَيْهِ نِعْمَتِي، وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي. إِنْ نَادَانِي، لَبَّيْتُهُ. وَ إِنْ دَعَانِي،  
 أَجَبْتُهُ. وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ. وَ إِنْ سَكَتَ، ابْتَدَأْتُهُ. وَ إِنْ أَسَاءَ، رَحِمْتُهُ. وَ إِنْ فَرَّ  
 مِنِّي، دَعَوْتُهُ. وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ، قَبِلْتُهُ. وَ إِنْ قَرَعَ بَابِي، فَتَحْتُهُ.  
 وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا  
 عَبْدِي وَ رَسُولِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ  
 شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَبِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ صَغَّرَ  
 عَظَمَتِي، وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كَتَبِي. إِنْ قَصَدَنِي، حَجَبْتُهُ. وَ إِنْ سَأَلَنِي، حَرَمْتُهُ. وَ إِنْ  
 نَادَانِي، لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ. وَ إِنْ دَعَانِي، لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ. وَ إِنْ رَجَانِي، خَيَّبْتُهُ. وَ  
 ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي. وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.<sup>۱</sup>

جبرئیل از طرف پروردگار عزت برایم حدیث کرد که خدا فرمود:

کسی که تنها مرا شایسته بندگی بداند و محمد را بنده و رسول من بداند و علی بن ابی طالب را خلیفه من بداند و پیشوایان از فرزندان او را حجت‌های من بداند، او را به سبب رحمت خویش وارد بهشت می‌سازم، و به سبب عفو و بخشش خود از آتش نجات می‌دهم، و در جوار من بودن را برایش مباح می‌کنم، و کرامت خود را برایش حتمی می‌سازم، و نعمت خود را بر او به اتمام می‌رسانم، و او را از خواص و برگزیدگان خود قرار می‌دهم. (به طوری که) اگر مرا صدازند، به او پاسخ مثبت می‌دهم. و اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم. و اگر از من درخواستی نماید، خواسته‌اش را روا می‌دارم. و اگر سکوت کند و نخواهد، خودم ابتدا به نعمت می‌کنم. و اگر بدی کند، او را مورد رحمتش قرار

می‌دهم، و اگر از نزد من فرار کند، من خودم او را صدا می‌زنم. و اگر به سویم برگردد، او را می‌پذیرم. و اگر در مرا بکوبد، آن را به رویش می‌گشایم. و کسی که در الوهیت من قائل به توحید نباشد، یا توحید را قبول داشته باشد ولی به اینکه محمّد بنده و رسول من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به اینکه پیشوایان از فرزندان او حجت‌های من هستند شهادت ندهد، چنین کسی نعمت مرا انکار کرده، و عظمت مرا کوچک شمرده، و به آیات و کتابهای من کفر ورزیده است. (بنابراین) اگر مرا قصد کند، او را از خود محجوب می‌کنم. و اگر از من درخواست کند، محروم می‌سازم. و اگر مرا صدا زند، صدایش را نشنیده می‌گیرم. و اگر مرا بخواند، پاسخش را نمی‌دهم. و اگر به من امید بندد، امیدش را ناامید می‌کنم. و این سزای اوست از جانب من. و من ظلم کننده به بندگان نیستم.

ملاحظه می‌شود که مطابق آنچه گذشت همه خیرات و برکات از ناحیه قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید و حدیث فوق گوشه‌ای از نعمات الهی را برای اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام بیان می‌کند.

در همین مورد حدیث مشهوری است که به نام «سلسله الذهب» معروف است، چون در سلسله سند آن، هشت معصوم قرار دارند. داستان از این قرار است که وقتی حضرت رضا علیه السلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند، در هنگام خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده و عرض کردند: از نزد ما می‌روی و حدیثی برای ما نمی‌فرمایی تا از آن بهره‌مند شویم؟ و حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند سر مبارک را از آن بیرون کرده فرمودند:

سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

حِصْنِي. فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. (فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا. وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.<sup>۱</sup>

... (امام رضا علیه السلام از پدرانشان نقل کردند که:) خدای عزوجل فرمود: «لا إله إلا الله» پناهگاه من است. هر کس داخل آن گردد، از عذاب من در امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شد، با صدای بلند به ما فرمود:) اما با شرایطی. و من هم جزء آن شرایط هستم.

پس کلمه توحید وقتی نجات دهنده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمه علیهم السلام باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقق می گردد. لذا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:

عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرَائِيلَ، عَنْ مِيكَائِيلَ، عَنْ إِسْرَافِيلَ، عَنِ اللُّوحِ، عَنِ الْقَلَمِ قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي. فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.<sup>۲</sup>

امام رضا از پدرانش علیهم السلام از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم نقل کردند که خدای عزوجل فرمود: ولایت حضرت علی بن ابی طالب پناهگاه من است. هر کس داخل آن گردد، از عذاب من در امان است.

دو حدیث فوق کاملاً با یکدیگر تطبیق می کنند. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دنباله توحید خدای متعال و تضمین کننده آن است. ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد ولی اهل ولایت نباشد - که از همینجا معلوم می شود اخلاص در توحید ندارد - ولی اگر کسی براستی اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، هم اخلاص در توحید دارد و هم به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرار کرده است. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ولایة الله است و کسی که آن را پذیرفته، از طرف خدا آن را اخذ کرده و تسلیم خواست خدای متعال گردیده است. لذا به قول شاعر

معاصر (حبیب چایچیان):

توحید و نبوت و امامت هر سه در گفتن یک علی ولی الله است

البته منظور از گفتن در اینجا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی. انسان عاقل اگر علی علیه السلام را بشناسد نمی تواند تسلیم ولایت و آقایی او بر خود نشود. ایشان خودشان را چنین معرفی می کنند:

أَنَا الْهَادِي. أَنَا الْمُهْتَدِي. وَأَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَزَوْجُ الْأَرَامِلِ. وَأَنَا مَلِجًا كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ. وَأَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ [إِلَى الْجَنَّةِ]. وَأَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ. وَأَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ التَّقْوَى. وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلسَانُهُ الصَّادِقُ وَيَدُهُ. وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ». <sup>۱</sup> وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ. وَأَنَا بَابُ حِطَّةٍ. مَنْ عَرَفَنِي وَعَرَفَ حَقِّي، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. لِأَنِّي وَصِيٌّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ. لَا يُنْكَرُ هَذَا إِلَّا رَادُّ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ. <sup>۲</sup>

من هدایت کننده هستم. من هدایت شده هستم. و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان هستم. و من پناه هر ناتوان و آرامگاه هر ترسانی هستم. و من راهبر مؤمنان (به سوی بهشت) هستم. و من ریسمان محکم خدا هستم. و من دستگیره مطمئن خدا و کلمه تقوای خدا هستم. و من چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او هستم. و من پهلوی خدا هستم که فرمود: «تا اینکه کسی نگوید: افسوس بر کوتاهی کردن من نسبت به پهلوی خدا!» و من دست خدا هستم که بر سر بندگان سایه رحمت و مغفرت را گسترده است. و من درآمزش گناهان هستم. هر کس مرا و حق مرا بشناسد، پروردگارش را شناخته است. زیرا من وصی پیامبر خدا در زمین او و حجت او بر خلقش هستم. این حقیقت را جز کسی که خدا و رسولش را رد می کند، انکار نمی کند.

«جَنْب» به معنای پهلوی انسان است که وقتی چیزی بسیار بسیار به انسان نزدیک باشد، پهلوی او خواهد بود. و امیرالمؤمنین علیه السلام که بنده و مخلوق

۱- زمر / ۵۶.

۲- معانی الاخبار ص ۱۷ و ۱۸.



خداست، به اعتبار تقرّب زیاد به خدای متعال به نام «جنب الله» خوانده شده و کوتاهی در حقّ او، کوتاهی در حقّ خداوند محسوب می‌شود. بقیّه تعابیری که در حدیث فوق به کار رفته قبلاً توضیح داده شده‌است. نکته مهمّی که از این حدیث استفاده می‌کنیم همان است که معرفت پروردگار بدون معرفت امام علیه السلام و حقّ ایشان امکان ندارد. زیرا انکار امام علیه السلام و حقّ ایشان در حقیقت انکار خدا و رسول اوست.

### ولایت و محبت، روح اسلام و حقیقت ایمان است

دیدیم که حقیقت دین و روح اسلام، تعبد و تسلیم به پیشگاه پروردگار متعال است. و بنابراین اعمال عبادی اگر بخواهد اثر مطلوب خود را داشته باشد، باید همین حالت را در عبادت کننده به وجود آورد. از همین جهت می‌توان گفت که عبادات مانند نماز، روزه، حج، زکات و... همگی برای آن وضع شده‌اند تا بنده را آنچنانکه خدا خواسته، تسلیم و عبد او گردانند و در صورتی که چنین اثری را نداشته باشند، فاقد روح بوده و صرفاً نمایشی هستند؛ درست مانند عروسکهایی که به شکل انسان هستند ولی بهره‌ای از انسانیت ندارند. انسان بودن آدمی به شکل ظاهری او مربوط نمی‌شود، این روح انسان است که ارزش انسانیت را به کالبد او می‌دهد. روح عبادات هم عبارت است از تسلیم و تعبد نسبت به خدای متعال. و اعمالی که از روی تسلیم به پروردگار نباشد، کالبدی بدون روح و جسمی بدون جان هستند. و لذا اگر در عبادت کننده حالت «عجب» پیدا شود، باعث تباهی همه اعمالش می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ.<sup>۱</sup>

هر کس مبتلا به خودپسندی شود، تباه گردیده‌است.

چه بسیارند انسانهایی که در اثر همین اعمال عبادی از خدا دور شده‌اند در حالی که به گمان خود تقرّب به خدا پیدا کرده‌اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ..... إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ لَذِيذِ وَسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِي اللَّيَالِيَ فَتَتَعَبُ نَفْسُهُ فِي عِبَادَتِي، فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَ اللَّيْلَتَيْنِ، نَظْرًا مِنِّي لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَيْهِ. فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا. وَ لَوْ أُخْلِى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي، لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيَصِيرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَا عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَبَاعِدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل فرمود: ..... از بندگان مؤمن من وجود دارد کسی که در راه بندگی من کوشش زیاد می‌کند، از خواب و بستر دلبذیر خود برمی‌خیزد و شبها را به بیداری و شب زنده‌داری سپری می‌کند تا آن حد که در راه عبادت من خسته و آزرده می‌گردد. من به خاطر لطف به او و اینکه می‌خواهم او را حفظ نمایم، یکی دو شب او را به خواب می‌برم. در نتیجه تا صبح می‌خوابد و وقتی برمی‌خیزد از خودش ناراحت است و خود را سرزنش می‌کند. و (اما حقیقت این است که) اگر او را به حال خودش واگذارم تا به هر شکلی که دوست دارد عبادت کند، به خاطر همان عبادتها مبتلا به عُجْب می‌شود و عُجْب باعث فریفته شدن او نسبت به اعمالش می‌گردد و در اثر این فریفته شدن به تباهی می‌افتد. زیرا نسبت به اعمالش خوشحال و از خودش خشنود است تا آنجا که گمان می‌کند بر همه عبادت‌کنندگان برتری یافته و در بندگی‌اش کوتاهی نکرده‌است. و همین، سبب دور شدنش از من می‌شود در حالی که به گمان خود به من نزدیک شده‌است.

اگر اعمال عبادی، انسان را در مسیر عبودیت خدا به تسلیم بیشتر نیندازد، به جای آنکه باعث تقرّب انسان به پیشگاه پروردگار گردد، سبب دوری او از رضای خدا می‌شود. و اینجاست که گاهی یک گناه نزد خدا از یک کار خوب بهتر می‌شود!  
امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۴.

سَيِّئَةٌ تَسُوُّكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.<sup>۱</sup>

کار زشتی که از نظر تو بد باشد نزد خداوند از کار خوبی که باعث خشنودی تو گردد، بهتر است.

کار زشتی که در نظر انسان بد باشد، او را به توبه و تضرع به پیشگاه الهی می‌اندازد، تا از سر تقصیرش بگذرد و همین حالت روح بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال است. ولی کار خوبی که انسان را به عجب آورد و از نفس خود راضی و مسرور سازد، آن خوشحالی و خشنودی در او اعتماد به نفس و روح انانیت را زنده می‌کند. هر قدر انسان نزد خود بزرگ جلوه کند، دیگر در برابر خداوند کوچکی نمی‌کند و این او را از حقیقت بندگی دور می‌نماید.

پس معیار و ملاک بندگی خدا، انجام دادن اعمال عبادی نیست، اینها وقتی عبادت است که انسان را بیشتر تسلیم خدا و مطیع فرمان او گرداند. و به همین جهت است که خدا بنده مؤمن خود را از انجام کار خوبی که روح بندگی را در او از بین می‌برد، باز می‌دارد. این کار خدا از آن جهت است که خیر بنده مؤمن خود را می‌خواهد و لذا کاری می‌کند که او مبتلا به عجب نگردد. البته این عنایت خداوند فقط شامل مؤمنان می‌شود؛ و اینها کسانی هستند که خود را تحت ولایت و سرپرستی پروردگار قرار داده، اختیار و صلاح خویش را به دست او سپرده‌اند، با این توجه که خداوند بهتر از هر کسی مصلحت آنها را می‌داند و جز به مسیر سعادت ایشان را سوق نمی‌دهد. اینجاست که مسئله راضی بودن به قضای خدا اهمیت خاصی پیدا می‌کند. بنده مؤمن می‌داند که اگر ولایت و سرپرستی پروردگار را بپذیرد، هر خوشی یا ناخوشی که ببیند به خیر اوست و شری در آن نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ، مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. فَإِنِّي إِنَّمَا أُبْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَزْوِي عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا

يَضْلَعُ عَلَيْهِ عِنْدِي. فَلْيَضْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي، وَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي، وَ لِيَرْضَ بِقَضَائِي،  
اَكْتَبَهُ فِي الصِّدِّيقِينَ عِنْدِي، إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي وَ اطَاعَ أَمْرِي.<sup>۱</sup>

و در آنچه خدای عزوجل به حضرت موسی بن عمران وحی کرد، چنین آمده است: ای موسی بن عمران، من مخلوقی که نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من باشد، خلق نکرده‌ام. بنابراین جز این نیست که او را مبتلا و گرفتار می‌سازم به جهت آنچه خیر او در آن است. و معاف می‌دارم به جهت آنچه خیر او در آن است. و آنچه را به ضرر اوست، به جهت آنچه خیر او در آن است، از وی دور می‌دارم. و من بهتر از هر کسی، صلاح حال بنده خود را می‌دانم. حال که چنین است، پس باید برگرفتاریهایی که برایش پیش می‌آورم، صبر کند و نعمتهای مرا شکر گزارد و به حکم من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین در نزد خود بنویسم، اگر به آنچه من می‌پسندم عمل کرده و از فرمان من اطاعت کند.

این است معنای «ولایت» و سرپرستی خداوند در حق بنده با ایمانش که او را به بهترین نحوی اداره می‌کند و اجازه نمی‌دهد در مسیری که صلاحش نیست قرار بگیرد، هر چند که ظاهر آن مسیر، انجام اعمال عبادی و کارهای خوب باشد. پس بندگی خدا خلاصه می‌شود در اینکه انسان تسلیم پیشگاه او باشد و به آنچه او برایش پسندیده راضی و خشنود باشد و از آنچه او برایش ناپسند داشته است، ناخشنود باشد. چنین کسی واقعاً «ولایة الله» را پذیرفته است و مؤمن بودن شخص نیز از همین ویژگی مشخص می‌گردد:

... عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ  
مُؤْمِنٌ؟ قَالَ عليه السلام: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ.<sup>۲</sup>

... راوی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مؤمن از کجا بداند که مؤمن است؟ فرمود: از تسلیم بودن نسبت به خدا و خشنودی نسبت به آنچه برایش پیش می‌آید اعم از شادی و ناراحتی.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۷.

۲- همان مدرک، ح ۱۲.

اینجاست که برای انسان مشخص می‌شود همه عبادات اگر واقعاً عبادتِ خدا باشند، باید چنین اثری در روح عبادت‌کننده داشته باشند. نماز و روزه و حج و... اگر حقیقتاً آن گونه که مورد رضای خداست انجام شوند، شخص را به سوی اینکه راضی به رضای خدا و ناراضی از نارضایتی خدا باشد سوق می‌دهند. بنده با ایمان در برابر رضا و سخط الهی از پیش خود رضا و سخطی ندارد؛ آنچه را که خدایش می‌پسندد، دوست دارد و از آنچه خدا برایش کراهت دارد، متنفر است. هر قدر حبّ و بغض انسان منطبق بر محبوبها و مبغوضهای پروردگار باشد، به همان اندازه از ایمان بهره‌مند شده‌است. این مطلب در احادیث ما تحت عنوان «الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ» آمده‌است. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحِبِّ فِي اللَّهِ. وَ ابْغِضْ فِي اللَّهِ. وَ وَالِ فِي اللَّهِ. وَ عَادِ فِي اللَّهِ. فَإِنَّهُ  
لَأْتُنَالَ وَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ. وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ، وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ  
صِيَامُهُ، حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ...<sup>۱</sup>

ای بنده خدا، در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باش. و به خاطر او تنفر داشته باش. و دوستی و دشمنیت در راه خدا باشد. زیرا ولایتِ خدا جز از این راه به دست نمی‌آید. و هیچ انسانی، هر چند نماز و روزه‌اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر آنکه چنین باشد.

«الْحَبُّ فِي اللَّهِ» یعنی که انسان در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باشد، همه دوستیهایش به خاطر خدا باشد، آن کسی را و آن چیزی را که خدا دوست دارد، به این دلیل که محبوب خداست، دوست داشته باشد؛ و همچنین از آنچه مبغوضِ خداست، به خاطر اینکه مبغوضِ خداست، بدش بیاید، دوستی و دشمنی او در همه موارد به خاطر خدا باشد. چنین کسی در واقع خدا را ولی و سرپرستِ خود دانسته و از پیش خود در برابر او اراده‌ای ندارد، خواستِ خود را در خواستِ خدا فانی کرده و جز آنچه او می‌خواهد، نمی‌خواهد. و همین است حقیقت ایمان. و اگر کسی از این حالت بهره‌ای ندارد، اصلاً طعم ایمان را نچشیده‌است، هر چند که

اهل نماز و روزه و... باشد. نماز و روزه وقتی مفید است که این حالت را در شخص به وجود آورد، و اگر چنین نباشد، خالی از روح بندگی است، هر چند در نظر او و دیگران بزرگ جلوه کند. ایمان هر کس به اندازه «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» در اوست. بنابراین حبّ و بغض در راه خدا محور ایمان می باشد. به همین جهت است که وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا حبّ و بغض جزء ایمان هست، فرمود:

**وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ۱؟**

آیا ایمان چیزی جز حبّ و بغض می باشد؟!

روح همه اعمال علاقه یا نفرت انسان است نسبت به کسی که اطاعت یا نافرمانی او را می کند. روح طاعت این است که از روی علاقه به خدا و به خاطر امتثال امر او انجام شود. و اینکه عبادات باید به قصد «قربة الى الله» صورت پذیرد، نشاندهنده همین حقیقت است. و روح معصیت هم نفرت و بغض نسبت به خداوند، است. پس ارزش مثبت یا منفی داشتن اعمال به همین حبّ و بغض برمی گردد.

حال که چنین است، باید دید چه چیزی محبوب خداست و چه چیزی مبغوض او و چه کسانی محبوب خدا یا مبغوض او هستند، تا انسان محور حبّ و بغض های الهی را بشناسد و بتواند ایمان خود را به آن وسیله محک بزند. همین سؤال را کسی که در حدیث قبلی مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده از ایشان پرسید. سؤالش این بود: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟ و دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟ حضرت در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده فرمودند:

**وَلِيٌّ هَذَا وَلِيٌّ لِلَّهِ، فَوَالِهِ. وَ عَدُوٌّ هَذَا عَدُوٌّ لِلَّهِ، فَعَادِيهِ. وَالِ وَلِيٌّ هَذَا، وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَ وَلَدِكَ. وَ عَادِيٌّ هَذَا، وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ أَوْ وَلَدَكَ. ۲**

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

۲- بحار ج ۶۹ ص ۲۳۶ ح ۱.



دوستِ امیرالمؤمنین علیه السلام دوست خداست، پس با او دوستی کن. و دشمنِ ایشان دشمنِ خداست، پس با او دشمن باش. با دوستِ امیرالمؤمنین علیه السلام دوست باش هر چند که کشنده پدر و فرزندان باشد. و با دشمنِ ایشان دشمن باش، هر چند که پدرت یا فرزندت باشد.

این است محور حبّ و بغض الهی. و انسان می‌تواند ایمان خود را به وسیله درجه محبت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و دوستان ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، بشناسد.

کسی که می‌خواهد دوستیها و دشمنیهایش برای خدا و در راه او باشد، باید به این مطلب توجه داشته باشد که مطابق روایات فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، حبیبِ خدا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همین عنوان نشان می‌دهد که محبوبترین خلقِ خدا از نظرِ خدا ایشان است که لقب «حبیب الله» را اختصاص به خود داده‌است. و به دنبال ایشان اهل بیتِ آن حضرت هستند که در این ویژگی از ایشان جدا نیستند. و همانطور که قبلاً بیان شد این چهارده معصوم علیهم السلام برگزیده برگزیدگانِ الهی هستند و در حقیقت اینها تنها محبوبهای خدا هستند. به این معنا که اگر کسی یا چیزی دیگر محبوبِ خداست، به خاطر ارتباط و اتصالش با ایشان است؛ و گرنه صرف نظر از انتسابش به اهل بیت علیهم السلام نزد خدا محبوب نیست. در زیارت «آل یس» - منقول از امام عصر عجل الله فرجه - چنین می‌خوانیم:

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ... وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ لِأَحَبِّبَ إِلَا هُوَ وَ أَهْلُهُ.<sup>۱</sup>

تو را شاهد می‌گیرم ای مولای من که من شهادت می‌دهم... و به اینکه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست؛ محبوبی جز او و اهل بیت او نیست.

خدای متعال همه چیزهای دیگر را به خاطر محبت به ایشان آفریده‌است. این حقیقت در حدیث شریف کساء به این تعبیر آمده‌است:

فَقَالَ (اللَّهُ) عَزَّوَجَلَّ: يَا مَلَايِكَتِي وَ يَا سُكَّانَ سَمَوَاتِي، إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبْنِيَّةً

و لا اَرْضاً مَدْحِيَّةً و لا قَمَرًا مُنِيرًا و لا شَمْساً مُضِيئَةً و لا فَلَكَاً يَدُورُ و لا فَلَكَاً  
تَسْرِي و لا بَحْرًا يَجْرِي، اِلَّا لِمَحَبَّةِ هٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِيْنَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ.  
فَقَالَ الْاَمِيْنُ جِبْرِئِيْلُ: يَا رَبِّ و مَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟ فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: هُمْ اَهْلُ  
بَيْتِ النَّبُوَّةِ و مَعْدِنُ الرَّسَالَةِ. و هُمْ فَاطِمَةُ و اَبُوها و بَعْلُها و بَنُوها.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنین آسمانهای من، من  
آسمان ساخته شده‌ای و زمین کشیده شده‌ای و ماه روشنی و خورشید  
درخشنده‌ای و فلک چرخنده‌ای و کشتی در حرکتی و دریای جاری خلق  
نکردم مگر به خاطر محبت به این پنج نفر که زیر کساء هستند. جبرئیل  
پرسید: ای پروردگار من، زیر کساء چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود:  
اینها اهل بیت نبوت و سرچشمه رسالت هستند. و اینها عبارتند از: فاطمه و  
پدرش و شوهرش و فرزندانش.

پس می توان گفت تنها محبوبهای خدا اهل بیت علیهم السلام هستند و مخلوقات دیگر  
در راه محبت به ایشان خلق شده‌اند. بنابراین محور حبّ فی الله و بغض فی الله،  
حبّ و بغض در راه اهل بیت علیهم السلام می شود. و این همان است که به عنوان اجر  
رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کریم معرفتی شده است:

«قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى».<sup>۲</sup>

بگو (ای پیامبر): به خاطر انجام رسالتم از شما خواستار مزدی نیستم مگر  
مودت در راه نزدیکانم.

«مودت» به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی داشته باشد، اطلاق  
می شود؛ بر خلاف «محبت» که صرفاً یک امر قلبی است. و منظور از «قربى» هم  
اهل بیت علیهم السلام هستند. و تعبیر «فی القربى» در آیه شریفه نظیر «فی الله» است.  
بنابراین مفاد آیه این می شود که اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، دوستی کردن بر  
محور اهل بیت علیهم السلام است. اگر محبت را دوست داشتن بدانیم، مودت دوستی

۱- احقاق ج ۲ ص ۵۵۴ به نقل از عوالم.

۲- شوری / ۲۳.

کردن می شود که هم یک امر قلبی است و هم در خارج اظهار می گردد. آنچه مهم است اینکه دوستیها باید بر محور اهل بیت علیهم السلام دور بزند. چرا که دوستی بر محور اهل بیت علیهم السلام در حقیقت دوستی بر محور خدای متعال می باشد.

بنابراین حبّ فی الله و بغض فی الله در مقام تحقق به حبّ و بغض فی القربی بر می گردد. و این همان است که اصل و روح بندگی خدا را تشکیل می دهد. یعنی تنها کسی بندگی خدا را می کند که اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و دشمن ایشان را دشمن بدارد و با دوستان ایشان به خاطر دوستی با اهل بیت علیهم السلام دوست باشد و با دشمنان ایشان هم به خاطر دشمنی با ایشان، دشمن باشد و به طور کلی همه حبّ و بغضهایش به خاطر اهل بیت علیهم السلام باشد، جز آنچه آنها می پسندند نپسندد و جز از آنچه آنها از آن کراهت دارند، ناخشنود نباشد. این، حقیقت ایمان و روح بندگی خداست و کسی که راهی به سوی قرب خدا و رضای او می جوید، باید صرفاً از این طریق حرکت نماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»<sup>۱</sup>

بگو (ای پیامبر): به خاطر انجام رسالتم از شما مژدی نمی خواهم مگر اینکه کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی را برگزیند.

چنین کسی، راهی که خدا در پیش روی او نهاده است، «مودّت فی القربی» است. بنابراین هر چند تعبیر «اجر» در اینجا به کار رفته است، ولی در واقع از طریق مودّت فی القربی، خود انسان است که بهره مند می گردد و اهل بیت علیهم السلام نیازی به این مودّت ندارند:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»<sup>۲</sup>

بگو (ای پیامبر): مژدی که به خاطر انجام رسالتم از شما خواسته ام برای خودتان است.

با توجه به مباحث فوق، سرّ اینهمه تأکیدی که در روایات ما بر مسئله «محبت»

۱- فرقان / ۵۷.

۲- سبأ / ۴۷.

و «ولایت» اهل بیت علیهم السلام شده است، روشن می گردد. یکی از تعبیری که در این خصوص به کار رفته این است که ولایت ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، محکمترین دستگیره های ایمان است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ. وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ: الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحاب خود فرمود: کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. و برخی گفتند: نماز. و برخی گفتند: زکات. و برخی دیگر گفتند: روزه. و برخی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

آنگاه پیامبر خدا فرمود: هر یک از مواردی که گفتید فضیلت دارد ولی هیچیک محکمترین پایه ایمان نیست. محکمترین پایه ایمان عبارت است از: حبّ به خاطر خدا و بغض به خاطر خدا، و دوستی کردن با اولیای خدا و دشمنی با دشمنان خدا.

اولیای خدا کسانی هستند که خداوند در حدیث کساء ایشان را معرفی فرموده و دشمنان خدا، دشمنان آنها هستند. دوستی و دشمنی به خاطر خدا هم عبارت است از اینکه آنچه محبوب اولیای خداست دوست بداریم و آنچه مبغوض ایشان است، دشمن داشته باشیم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَايَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَ حُبُّ عِبَادَةِ اللَّهِ. وَ اتِّبَاعُهُ فَرِيضَةٌ لِلَّهِ. وَ أَوْلِيَاؤُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. وَ أَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ. وَ حَرْبُهُ حَرْبُ اللَّهِ. وَ سَلْمُهُ سَلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۶.

۲- بحار ج ۳۸ ص ۳۱ و ۳۲.

ولایت علی بن ابی طالب ولایتِ خدای عزوجل است. و دوست داشتن او عبادت خداست. و پیروی از او از طرفِ خدا واجب است. و دوستان او دوستانِ خدا، و دشمنان او دشمنانِ خدا هستند. جنگ با او جنگ با خداست. و تسلیم بودن نسبت به او، تسلیم بودن نسبت به خدای عزوجل است.

کسی که ولایت و سرپرستی خدا را می خواهد بپذیرد، باید ولایتِ علی علیه السلام را بپذیرد. و اگر چنین نکند، در واقع ولایتِ خدا را بر خود نپذیرفته است. و محور دوستی و دشمنی و تسلیم و عدم تسلیم برای خدا، دوستی و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام است. به همین جهت است که حق از امیرالمؤمنین علیه السلام هیچگاه جدا نمی شود و به طوری که شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند:

**الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ. وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ. لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**<sup>۱</sup>

حق با علی است. و علی با حق همراه است. این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در (کنار) حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنچه در این روایات اهمیت دارد این است که امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان معیار حق و حقیقت معرفی شده است نه اینکه برای شناختِ حق معیاری خارج از آن حضرت موجود باشد و سخن در این باشد که ایشان هیچگاه از آن میزان تخطی نمی کنند. چنین نیست، بلکه اصلاً حق بودن چیزی از راه رضای امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آن شناخته می شود و ناحق بودن آن هم از راه ناخشنودی حضرت نسبت به آن معلوم می گردد. در یکی از همین روایات که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند، چنین آمده است:

**رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا. اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.**<sup>۲</sup>

خدا علی را رحمت کند. خدایا حق را هر کجا که او می گردد، بگردان.

بنابراین اصلاً معیار حق و باطل، خشنودی و ناخشنودی اهل بیت علیهم السلام است. در زیارت آل یس چنین می خوانیم:

۱- در بحارالانوار ج ۳۸ از صفحه ۲۶ تا ۴۰ مدارک این حدیث از شیعه و سنی آمده است.

۲- بحار ج ۳۸ ص ۳۸ به نقل از صحیح بخاری.

قَالَ حَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ. وَ الْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ. وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ. وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

حق آن چیزی است که موردِ خشنودیِ شما باشد. و باطل آن است که شما از آن ناخشنود هستید. و معروف آن است که شما به آن فرمان داده‌اید. و منکر آن چیزی است که شما از آن نهی کرده‌اید.

اصولاً رضا و سخط مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می‌کنند و ما حق نداریم معنایی را که از آنها می‌فهمیم به خدای متعال نسبت بدهیم. و اگر این گونه تعبیر به خداوند نسبت داده شوند، هیچ تعینی را نباید در ذات ربوبی ایجاد کنند. بنابراین وقتی گفته می‌شود خدا از چیزی یا کسی خشنود است و از چیز دیگری ناخشنود است، یعنی اینکه برای اولی ثواب و برای دومی عقاب قرار داده‌است. حالا از کجا معلوم می‌شود که چه چیز موردِ رضای او و چه چیز موردِ سخطِ اوست، این از رضا و سخطِ اولیای خدا که برگزیدگانِ او هستند، معلوم می‌شود. شخصی دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>: «چون ما را به افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» سؤال کرد. حضرت صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا. وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ. لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ. فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ. وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ. وَ قَدْ قَالَ: «مَنْ أَمَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا.» وَ قَالَ: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.»<sup>۳</sup> وَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.»<sup>۴</sup> فَكُلُّ هَذَا وَ شِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ. وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ

۱- احتجاج ج ۲ ص ۳۱۷.

۲- زخرف / ۵۵.

۳- نساء / ۸۰.

۴- فتح / ۱۰.



غَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل افسوس نمی خورد. افسوس خوردن برای ماست. ولی او دوستانی برای خودش آفریده است که آنها افسوس می خورند و خشنود می گردند و آنها مخلوق هستند و به وسیله پروردگار اداره می شوند. آنگاه خداوند خشنودی ایشان را خشنودی خود و ناخشنودی آنها را ناخشنودی خود قرار داده است. زیرا خودش آنها را دعوت کنندگان به سوی خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده است، پس به همین جهت، چنان مقامی را دارند. و منظور از این تعبیر (خشنودی و ناخشنودی) این نیست که این صفات عارض بر خدا شود آنچنانکه عارض بر خلق خدا می شود. اما منظور از آنچه (از رضا و سخط و افسوس و مانند اینها) گفته، این است که بیان گردید. و (شاهد بر این معنا آنکه) خدا فرموده: «هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ دعوت کرده است.» و نیز فرمود: «هر کس از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است.» و فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای ایشان است.» پس همه اینها و نظیر اینها به همان ترتیبی است که برایت بیان کردم. و همچنین است خشنودی و خشم و هر چه غیر از اینها که شبیه اینهاست.

خداوند منزّه از آن است که بتوان صفات مخلوقات را به او نسبت داد. چون آنچه از مخلوقات انتزاع شده، هر چقدر هم که قیود مختلف آن سلب شود، باز هم ناقص است و خداوند منزّه از هر نقصی است. بنابراین نسبت دادن این صفات به او لازمه اش تشبیه ذات مقدّس ربوبی است.

پس آنچه از صفات مخلوقات در قرآن یا احادیث به خدا نسبت داده شده، به همان معنایی است که در حدیث فوق بیان گردید و خلاصه اش این است که: اولیای خدا مظهر رضا و سخط او هستند. آنچه آنها می پسندند همان است که خدای متعال ثواب و پاداش برایش قرار داده. و آنچه آنها ناپسند دارند همان است

که منشأ عقاب و دوزخ الهی است. قلبهای ایشان ظرفِ مشیتِ خداست و جز آنچه خدا خواسته در دلِ آنها وجود ندارد. این است که ملاکِ بهشتی و جهنمی شدنِ افراد، رضا و سخطِ ایشان نسبت به آنهاست. اطاعتِ از آنها اطاعتِ از خداست. بیعتِ با آنها بیعتِ با خداست. ناراحت کردنِ آنها ناراحت کردنِ خداست. جنگِ با آنها جنگِ با خداست. دوست داشتنِ آنها دوست داشتنِ خداست. و... خلاصه اینها همان کسانی هستند که بحق «خلیفه الله» نامیده شده‌اند که درباره این تعبیر قبلاً توضیح داده شد.

در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

قَالَ لِي الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تُحِبُّ مِنْ خَلْقِي؟ قُلْتُ: أَحِبُّ الَّذِي تُحِبُّهُ أَنْتَ يَا رَبِّي. فَقَالَ لِي جَلَّ جَلَالُهُ: فَأَحِبِّ عَلِيًّا. فَإِنِّي أُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَحَبِّ مَنْ يُحِبُّهُ....

پروردگار بزرگ به من فرمود: ای محمد، چه کسی از مخلوقات مرا دوست داری؟ گفتم: هر کسی را که تو ای پروردگار من دوست داشته باشی. پس به من فرمود: بنابراین علی را دوست داشته باش. زیرا من او را دوست دارم و دوستدار او را دوست دارم و دوستدار دوستدارش را هم دوست دارم....

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي فَوَجَدْتُ عَلِيًّا أَنْصَحَ خَلْقِي لَكَ وَأَطْوَعَهُمْ لَكَ. فَاتَّخِذْهُ أَخًا وَخَلِيفَةً وَوَصِيًّا. وَزَوْجَهُ ابْنَتَكَ. فَإِنِّي سَاهَبٌ لَهُمَا غُلَامَيْنِ طَيِّبَيْنِ طَاهِرَيْنِ تَقِيَيْنِ نَقِيَيْنِ. فَبِي حَلْفَتُ وَ عَلَى نَفْسِي حَتَمْتُ أَنَّهُ لَا يَتَوَلَّيْنِ عَلِيًّا وَ زَوْجَتَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي إِلَّا رَفَعْتُ لِرِوَاءِهِ إِلَى قَائِمَةِ عَرْشِي وَ جَنَّتِي وَ بُحْبُوحَةِ كِرَامَتِي وَ سَقِيَّتِهِ مِنْ حَظِيرَةِ قُدْسِي. وَ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ أَوْ يَعْدِلُ عَنْ وَلَايَتِهِمْ - يَا مُحَمَّدُ - إِلَّا سَلَبْتُهُ وَدِّي وَ بَاعَدْتُهُ مِنْ قُرْبِي وَ ضَاعَفْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي وَ لَعْنَتِي.

یا محمد، آنک رسولی الی جمیع خلقی. و انّ علیاً ولیّی و امیر المؤمنین. و علی ذلك اخذت ميثاق ملائکتی و انبیائی و جمیع خلقی و هم ازواج من قبل ان اخلق خلقاً فی سمائی و ارضی، محبة منی لک - یا محمد - و لعلی و لولدکما و لمن احبکما و کان من شیعتکما و لذلك خلقتهم من طیبتکما.

ای محمد، من بر قلبهای بندگانم آگاهی یافتم و علی را خیرخواه‌ترین و مطیع‌ترین مخلوقاتم نسبت به تو یافتم. پس او را برادر و جانشین و وصی قرار بده. و دخترت را به همسری او در آور. من به ایشان دو پسر بچه پاک و پاکیزه و منزّه از هر آلودگی خواهم بخشید. پس به خودم قسم یاد کردم و بر خود واجب ساختم که هر کس از مخلوقاتم، ولایت علی و همسرش و فرزندان این دو را به گردن بگیرد، پرچم او را تا پایه عرش خود و بهشت خویش و کرامت خاص خود بالا می‌برم و از حظیره قدس خود او را سیراب می‌سازم. و هر کس - ای محمد - با ایشان دشمنی کند، یا از قبول ولایت آنها سرباز زند، مودت خود را از او سلب می‌کنم و از قرب خویش دورش می‌سازم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف می‌نمایم.

ای محمد، تو فرستاده من به سوی همه مخلوقاتم هستی. و علی ولی من و امیر مؤمنان است. و من از همه فرشتگان و پیامبران و مخلوقاتم درباره این امر پیمان گرفته‌ام در هنگامی که هنوز در آسمان و زمین مخلوقی را نیافریده‌بودم ولی ارواح اینها خلق شده‌بود. این پیمان گرفتن به خاطر محبتی بود که من به تو - ای محمد - و به علی و فرزندان شما و دوستان شما و شیعیان شما داشتم و به همین خاطر آنها را از طینت شما دو نفر خلق کردم.

یا مُحَمَّدُ... اِنِّیْ جَعَلْتُکُمْ مِخْنَةً لِخَلْقِیْ اَمْتَحِنُ بِکُمْ جَمِیْعَ عِبَادِیْ وَ خَلْقِیْ فِی سَمَائِیْ وَ اَرْضِیْ وَ مَا فِیْهِنَّ لِاَکْمَلِ الثَّوَابِ لِمَنْ اطَاعَنِیْ فِیْکُمْ وَ اَحْلَ عَذَابِیْ وَ لَعْنَتِیْ عَلٰی مَنْ خَالَفَنِیْ فِیْکُمْ وَ عَصَانِیْ. وَ بِکُمْ اُمِیْرُ الْخَیْثِ مِنَ الطَّیِّبِ.  
یا مُحَمَّدُ، وَ عِزَّتِیْ وَ جَلَالِیْ، لَوْلَاکَ مَا خَلَقْتُ اَدَمَ. وَ لَوْلَا عَلِیٌّ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ. لِاِنِّیْ بِکُمْ اَجْزِیْ الْعِبَادَ یَوْمَ الْمَعَادِ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ... فَلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ لَکُمَا عَذُوٌّ. وَ لَا یَدْخُلُ النَّارَ لَکُمَا وَلِیٌّ. وَ بِذٰلِکَ اَقْسَمْتُ عَلٰی نَفْسِیْ.<sup>۱</sup>

ای محمد... من شما را وسیله آزمون خلق خود قرار داده، همه بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمین و هر چه را در آنهاست، به وسیله شما امتحان می‌کنم تا آنکه پاداش را در حق کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می‌کنند،

کامل گردانم و عذاب و لعنت خود را نسبت به کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده معصیت مرا می کنند، حلال گردانم. و به وسیله شماست که بین پاک و ناپاک جدایی می اندازم.

ای محمّد، قسم به عزّت و جلال خود، اگر تو نبودی، آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را نمی آفریدم. زیرا من به وسیله شما بندگان را در روز قیامت پاداش و جزا خواهم داد ... پس هیچیک از دشمنان شما دو نفر وارد بهشت نمی شوند، و هیچیک از دوستان شما هم وارد جهنم نمی گردد. و من به این مطلب به ذات خود قسم یاد کرده ام.

ملاحظه می شود که حبّ و بغض نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت وحی علیهم السلام محور حبّ و بغض الهی است و در قیامت نیز همین حبّ و بغض منشأ ثواب و عقاب خداوند می باشد. با توجه به مطالب ذکر شده، می توانیم براحتی مضمون این حدیث را تصدیق نماییم که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ. وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۱</sup>

هر چیزی پایه و اساسی دارد. و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است.

**هیچ عملی بدون معرفت و محبت اهل بیت علیهم السلام برای انسان فایده ندارد**

با توجه به مطالبی که تاکنون بیان گردید معلوم می شود که اصل و روح اعمال عبادی حبّ فی الله و بغض فی الله است که تجلّی آن در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد. بنابراین اگر کسی همه آن اعمال را ظاهراً انجام دهد ولی اهل معرفت و محبت نسبت به خاندان رسالت نباشد، هیچیک از آن اعمال دارای روح نبوده، یک نمایش ظاهری بیشتر نیست و بنابراین طبیعتاً ارزشی هم ندارد و در پیشگاه الهی مقبول نمی افتد. پس احادیثی هم که این مطلب را بیان می کنند، براحتی برای انسان قابل قبول است و پذیرفتن آن احتیاج به توجیه و تأویل ندارد و تحکمی نیست.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبة الاسلام، ح ۲.

البته لازمه این اعتقاد، بی ارزش کردن اعمال نیست و نباید گفت حال که ولایت و معرفت اهل بیت علیهم السلام روح همه اعمال است، ما به همین روح اکتفا می کنیم و به جسم و کالبد آنها کاری نداریم. این طرز فکر کاملاً نادرست است. زیرا عمل همانطور که روح می خواهد، ظاهر و جسد آن هم باید مطابق آنچه خداوند مقرر فرموده است انجام شود و ذره ای کوتاهی کردن در این زمینه قابل قبول نمی باشد. در زمان حضور ائمه علیهم السلام هم گاهی کسانی می خواستند از آنهمه تأکید آن حضرات درباره ولایت و معرفت سوء استفاده کنند و به همین جهت مطالبی را به طور ناقص و تحریف شده به ایشان نسبت می دادند که ائمه علیهم السلام هم به شدت با این مسئله برخورد می کردند و اجازه سوء برداشت از سخنان خود را به افراد سودجو نمی دادند. مثلاً یک بار به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند که شخصی به نام «ابوالخطاب» از قول ایشان نقل کرده است که: «إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ». یعنی: «وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کاری که می خواهی انجام بده.» ایشان در پاسخ فرمودند:

لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَاللَّهِ مَا قُلْتُ لَهُ هَكَذَا. وَ لَكِنِّي قُلْتُ لَهُ: إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ  
فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلُ مِنْكَ.<sup>۱</sup>

خدا ابوالخطاب را لعنت کند! به خدا قسم من به او چنین نگفتم، بلکه این گونه گفتم: وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کار خوبی که می خواهی انجام بده که از تو پذیرفته می شود.

منظور از شناخت حق که در اینجا تعبیر شده، همان پذیرفتن امر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است که ملاک و معیار ایمان می باشد. کسی که اهل معرفت اهل بیت علیهم السلام است، در واقع شرط قبولی اعمال را احراز کرده و بنابراین هر کار خوبی که انجام دهد از او پذیرفته می شود. کار خوب آن عملی است که مطابق فرموده خدای متعال باشد و چنین عملی فقط از اهل ایمان پذیرفته است. پس به طور کلی پذیرفته شدن اعمال دو شرط دارد: یکی اینکه طبق آنچه خداوند مقرر

فرموده، باشد. دوم آنکه انجام دهنده اهل ایمان و معرفت اهل بیت علیهم السلام باشد. این هر دو شرط برای پذیرفته شدن اعمال از انسان لازم است. اگر کاری فی حدّ نفسه خوب باشد، مانند نماز، اما انجام دهنده ولایت اهل بیت علیهم السلام را نداشته باشد، انجام آن هیچ فایده‌ای ندارد و مانند آن است که شخص اصلاً نماز نخوانده است. همانطور که اگر کسی بدون وضو نماز گزارد، آن عمل در واقع نماز نیست، منکر اهل بیت علیهم السلام هم اگر یک سری اعمال فیزیکی شبیه نماز را انجام دهد، در واقع عبادت نماز را به جا نیاورده است. چون همانطور که قبلاً بیان شد ولایت و معرفت اهل بیت علیهم السلام روح هر عمل عبادی و حقیقت ایمان است که بدون آن هیچ عمل خوب و شایسته‌ای برای انسان مفید فایده نیست. لذا امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود درباره سخن ابوالخطّاب چنین فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ».<sup>۱</sup> وَ يَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً».<sup>۲</sup>

خدای عزوجل می‌فرماید: «هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که با ایمان باشد، این‌گونه افراد وارد بهشت می‌شوند و بدون حساب در آنجا روزی داده می‌شوند.» و نیز می‌فرماید: «هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که ایمان دارد، او را به زندگی نیکو و پاک، زنده می‌داریم.»

اعمال شایسته، کارهایی است که با نظر به خود عمل، نیکو و خوب است؛ اما فاعل و انجام دهنده آن هم در اینکه آن عمل فایده داشته باشد و به درد شخص بخورد، کاملاً مؤثر است. اگر فاعل آن، اهل ایمان باشد، عمل مفید است و گرنه هیچ فایده‌ای ندارد.<sup>۳</sup>

۱- مؤمن / ۴۳.

۲- نحل / ۹۹.

۳- منظور این است که عمل خوب از غیر مؤمن فایده‌ای در جهت عاقبت به خیری و سعادت اخروی او ندارد، هر چند ممکن است در دنیا منشأ خیرات و برکاتی گردد، یا حتی در آخرت سبب بعضی تخفیفها در عذاب شود، ولی باعث سعادت نمی‌باشد.



اصولاً تفاوت بین اسلام به معنای ظاهری آن و ایمان در همین امر خلاصه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحُدَّةُ لِشَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ. فَهَذَا الْإِسْلَامُ. وَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا. فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ، كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا.<sup>۱</sup>

اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند: شهادت به اینکه شایسته پرستشی جز خدا نیست، و اینکه حضرت محمد بنده و فرستاده اوست، و گزاردن نماز و دادن زکات و به جا آوردن حج خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان. این، اسلام است. و ایمان عبارت است از شناخت این امر (امامت و ولایت) علاوه بر این ظاهر (اسلام). پس اگر انجام این اعمال را بپذیرد، ولی معرفت نسبت به امر امامت و ولایت نداشته باشد، مسلمان هست ولی در عین حال گمراه هم هست.

اسلام بدون ایمان، یک صورت ظاهر بیش نیست. و عمل در صورتی واقعاً عبادت خداست که برخاسته و منشأ گرفته از باور قلبی و تسلیم شخص نسبت به پروردگار متعال باشد. و آنچنانکه در احادیث تعبیر شده مؤمن کسی است که عمل او نشاندهنده یقین و باور قلبی اش باشد. ارزش در حقیقت مربوط به همان یقین قلبی است. اما وقتی چنین باور و یقینی در کار نباشد، عمل یک صورت ظاهری بدون محتواست و هیچ ارزشی ندارد. با این ترتیب ممکن است شخص مسلمان باشد و آثار فقهی اسلام بر او مترتب گردد، اما در واقع گمراه باشد. زیرا هدایت، به تحقق ایمان، محقق می شود نه اسلام بدون ایمان. در حدیثی از امام باقر علیه السلام که مبنای اسلام را پنج چیز دانسته اند - نماز، زکات، حج، روزه و ولایت - در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده اند:

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقن به الدم...، ح ۴.

مَعْرِفَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا»<sup>۱</sup> أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَا يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَأَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.<sup>۲</sup>

بالاترین نقطه و قلّه دین و کلید آن و در همه چیزها و مایه خشنودی خدای مهربان، عبارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسبت به ایشان. خدای عزوجل می فرماید: «کسی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هر کس زیر بار اطاعت از ایشان نرود، پس (ای پیامبر) ما تو را برای حفظ و نگهداری از او نفرستاده ایم.» توجه داشته باشید که اگر شخصی شبها را به عبادت و روزها را به روزه بگذراند و همه دارایی خود را صدقه بدهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، اما اهل معرفت و ولایت ولی خدا نباشد تا او را دوست داشته باشد و همراهی کند و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشد، چنین کسی بر خدا حق پیدا نمی کند تا او را پاداش دهد و اصلاً از ایمان آورندگان نیست.

آنچه خدا می خواهد این است که اعمال انسانها تحت هدایت و راهنمایی کسانی باشد که او خود ایشان را به عنوان ولی و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنان قرار داده است. و انسانها وقتی ولایت ایشان را پذیرفتند، باید همه کارهای خود را بدون استثنا تحت ولایت و سرپرستی آنها قرار دهند. هیچ کاری در این مسئله استثنا نشده است. چه اعمال جوارحی و چه افعال قلبی و چه افکار انسان، همه و همه باید زیر چتر ولایت و هدایت اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد. و تنها در این حالت است که می توان گفت شخص بنده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد به ائمه علیهم السلام رجوع کند و در آنچه نمی پسندد به میل و تشخیص خود عمل نماید، او فقط بنده خدا نیست بلکه در بندگی، خود را و رأی و

۱- نساء / ۸۰.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۵.

تشخیص خود را شریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثوابها و پاداشهایی که به مؤمنان وعده داده شده شامل حال او نمی‌گردد.

آری؛ اصل ایمان قبول ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. و این یک سنت قطعی الهی است که در کل خلقت جریان داشته و دارد و بر همه اهل آسمانها و زمینهایی که خدا خلق فرموده حاکم است و اختصاص به انسانهای روی کره زمین در منظومه شمسی و اختصاص به امت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد. قبل از خلقت خاکی انسانها و از هنگام آفرینش نور وجودی اهل بیت علیهم‌السلام این سنت جریان پیدا کرده است. در یکی از احادیث مربوط به معراج پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن حضرت چنین فرموده‌اند:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى الْجَلِيلِ جَلَّ جَلَالُهُ، أَوْحَى إِلَيَّ: ... يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ سِنِّ نَوْرِ مِنْ نُورِي. وَ عَرَضْتُ وَ لَايَتَكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ. فَمَنْ قَبْلِهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ مَنْ جَعَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ.  
 يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبْدِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا لِيُؤَلِّيَتَكُمْ، مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّ بِوَلَايَتِكُمْ.<sup>۱</sup>

شبی که من به سوی پروردگار جلیل سیر داده شدم (شب معراج) به من چنین وحی فرمود: ... ای محمد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان او را از اصل نور خود آفریدم. و ولایت شما را بر اهل آسمانها و اهل زمینها عرضه داشتم. پس هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان گردید. و هر که آن را انکار کرد، از نظر من جزء کافران شد.

ای محمد، اگر یکی از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند تا آنکه قطعه قطعه شود و همچون مشک پوسیده گردد، سپس با انکار ولایت شما نزد من آید، من از او نمی‌گذرم تا آنکه به ولایت شما اقرار و اعتراف نماید.

آری؛ ملاک ایمان همانا اقرار به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. و انسانها قبل از

آنکه به دنیا آیند، با اختیار و حرّیتی که داشتند مورد امتحان الهی قرار گرفتند و ماده امتحان ولایت اهل بیت علیهم السلام بود. همانطور که در دنیا نیز وسیله امتحان خدا همین مسئله است و نشانه ولایت ایشان، محبت به آن ذوات مقدّسه علیهم السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّافَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا، كَبَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ تَلَا: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ».<sup>۱</sup>

اگر بنده‌ای در بین صفا و مروه هزار سال خدا را عبادت کند، آنگاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آنکه همچون مشک پوسیده شود، اما محبت ما اهل بیت را نداشته باشد، خداوند او را با صورت در آتش می افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «(ای پیامبر) بگو: من به خاطر انجام رسالت، مزدی جز مودت در راه نزدیکان نمی خواهم.»

به هر حال اصل و روح همه عبادات، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است. اگر نماز و روزه و حج و زکات را بندگان خدا آموخته‌اند، به برکت شناخت خاندان رسالت بوده. اگر آنها نبودند کسی با نماز و روزه و... آشنا نبود. و اگر اینها آن تأثیری که باید در روح آدمی داشته باشند، داشته باشند، عبادت کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام استوارتر و محکمتر می سازند. بنابراین می توان گفت اول و آخر هر عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ. وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَالصَّلَاةِ شَيْءٌ يَعْدِلُ الزَّكَاةَ. وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الصَّوْمَ. وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ. وَ فَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلِّهِ مَعْرِفَتُنَا. وَ خَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا.<sup>۲</sup>

هیچ چیز (از لحاظ اهمیت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز برابری

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۲- بحار ج ۲۷ ص ۲۰۲.

نمی‌کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات برابری نمی‌کند. و پس از اینها هیچ چیز با روزه برابری نمی‌کند. و پس از اینها هیچ چیز با حج برابری نمی‌کند. و آغاز و ابتدای همه اینها معرفت ما (اهل بیت علیهم‌السلام) است و پایان و انتهای آنها هم معرفت ما.

اصل در «معرفت»، معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت بندگی اوست. اما همانطور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم‌السلام شد و آنگاه از آنها اعمال عبادی را فرا گرفت. پس رتبه معرفت امام علیه‌السلام بر هر عبادتی مقدم است. از طرف دیگر نتیجه هر عبادتی معرفت بیشتر نسبت به خداوند است که این هم اثرش در معرفت بیشتر نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام آشکار می‌گردد. بنابراین معرفت امام علیه‌السلام عصاره و چکیده همه عبادات است و چون روح همه آنهاست، از هیچ عبادتی جدا نیست.

به همین جهت است که می‌بینیم همه عبادات ممکن است در شرایطی از عهده انسان ساقط شود ولی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام این طور نیست و یک امر قلبی می‌باشد که در هیچ شرایطی از وجوب ساقط نمی‌گردد. این مطلب را ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل کرده است:

بَيْنَ الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ: إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِبْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوِلَايَةُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَجُعِلَ فِي أَرْبَعٍ مِنْهَا رُخْصَةٌ، وَ لَمْ يُجْعَلْ فِي الْوِلَايَةِ رُخْصَةٌ. مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ. وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَالٌ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ حَجٌّ. وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا، صَلَّى قَاعِدًا، وَ أَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ. وَ الْوِلَايَةُ صَحِيحًا كَانَ أَوْ مَرِيضًا، أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لِمَالٍ لَهُ، فَهِيَ لَازِمَةٌ [وَاجِبَةٌ].<sup>۱</sup>

اسلام بر پنج چیز استوار است: به پا داشتن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. پس چهار تا از اینها در شرایط خاصی ساقط می‌شوند، ولی ولایت در هیچ شرایطی ساقط نمی‌گردد. کسی که

دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست. و کسی که مالی ندارد، حج از او ساقط است. و کسی که مریض باشد، نشسته نماز می خواند و ماه رمضان را روزه نمی گیرد. ولی ولایت برای شخص سالم یا مریض و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است.

نماز مهمترین فرع دین است، اما در شرایطی برای زنها به طور کلی ساقط می گردد بدون آنکه قضا داشته باشد. و در مواقعی همچون بیماری، ایستاده خواندن آن و در صورت عجز، نشسته خواندن آن هم ساقط می گردد. و سایر فروع دین مانند حج و زکات و روزه نیز هر یک در شرایط خاصی واجب نیستند. تنها مسئله ولایت اهل بیت علیهم السلام است که هیچگونه تخفیفی نسبت به آن برای هیچکس و در هیچ شرایطی داده نشده است. تا وقتی شخص زنده و مکلف است، در برابر این امر قلبی و وظیفه اش ساقط نمی گردد.

**ایمان و کفر دائر مدار معرفت و انکار امام علیه السلام است.**

با توجه به اهمیت مسئله معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اینکه روح و اصل همه اعمال و عبادات می باشد، می توانیم بودن و نبودن آن را ملاک ایمان و کفر بدانیم که در احادیث بر این امر تأکید شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا. لَا يَسَعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا. وَلَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا. مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا. وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا. وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكَرْنَا، كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ. فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ، يَفْعَلُ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ.<sup>۱</sup>

ما آن کسانی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب فرموده. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر نشناختن ما معذور نیستند. هر کس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن، و هر که ما را انکار نماید، کافر است. و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می کند، گمراه است، مگر اینکه به سوی هدایتی که

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فرض طاعة الائمه، ح ۱۱.



خدا بر او واجب فرموده از اطاعت ما، بازگردد. پس اگر بر همان گمراهی اش بمیرد، خدا هر گونه که بخواهد با او رفتار می کند.

معرفتِ امام عبارت است از پذیرفتن و تسلیم به ایشان پس از شناختِ حقِّ امام علیه السلام. و لذا معرفت در مقابل انکار قرار می گیرد. و اگر گاهی به «شناخت» ترجمه می شود، باید توجه کرد که منظور از آن صرفِ اطلاع و دانستنِ حقِّ امام علیه السلام نیست، بلکه پذیرفتنِ قلبی و تسلیم نسبت به آن است که به «باور» و «اعتقاد» تعبیر می شود و امام شناس یعنی کسی که امام علیه السلام را به امامت قبول دارد و تسلیم ایشان است. انکار امام علیه السلام هم فرع بر دانستنِ حقِّ ایشان است.

بنابراین، کسانی که اصلاً اطلاعی از ائمه علیهم السلام و مقام و منصب الهی آنها ندارند و در این ندانستن مقصر نبوده اند، اصطلاحاً «مستضعف» یا «ضال» نامیده می شوند. اینها کسانی هستند که به مسیر صحیح هدایت نشده اند. و بر خدا هم واجب نیست همه بندگان خود را با مسیر صحیح و ولایت ائمه علیهم السلام آشنا سازد. البته نسبت به این گونه افراد در حدی که بر ایشان اتمام حجت شده است، حق مؤاخذه و عقاب کردن وجود دارد و عاقبت امر اینها در عالم آخرت، تکلیفش در همان قیامت معلوم می شود. ممکن است خدا با عدل خود یا با فضل، با ایشان رفتار نماید، و دست او باز است و هر کار بخواهد انجام می دهد. البته قدر مسلم این است که به اینها ظلم نمی شود.

پس ملاحظه می شود که انسانها نسبت به رسیدن به حق، سه دسته هستند: مؤمن، کافر و مستضعف. و معیار این دسته بندی هم معرفت، انکار و عدم آشنایی با امام علیه السلام است که در حقیقت معیار ایمان یا کفر نسبت به خدای متعال نیز همین مسئله می شود. خداوند خود وجود امام علیه السلام را نشانه و شاخص ایمان و کفر و استضعاف و شرک قرار داده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا علیه السلام عَلَمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ. فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا. وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا. وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا. وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا.

وَمَنْ جَاءَ بِوِلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَمَنْ جَاءَ بِعِدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل علی علیه السلام را پرچم و نشانه میان خود و آفریدگانش قرار داده است. به طوری که هر کس معرفت او را داشته باشد مؤمن، و هر کس او را انکار نماید، کافر است. و هر کس نسبت به او نادان باشد گمراه، و هر کس برای دیگری در کنار او مقامی قائل شود، مشرک است. و هر کس ولایت او را بیاورد وارد بهشت، و هر کس دشمن او باشد، وارد جهنم می‌گردد.

شُرک نسبت به خدا این است که در برابر آن مسیری که خداوند برای بندگی خودش قرار داده، راه دیگری را از پیش خود برگزینند. و چون خدای متعال تنها راه بندگی خود را معرفت ائمه علیهم السلام قرار داده و صرفاً کسی را که از این راه او را عبادت کند، می‌پذیرد، پس اگر کسی فرد یا افراد دیگری را با ائمه علیهم السلام در مقاماتشان شریک گرداند و بخواهد دین خود را از آنها اخذ کند، در حقیقت راه دیگری غیر از آنچه خداوند مقرر فرموده است برای بندگی پیش گرفته و دیگری را با خدا شریک قرار داده است. چنین کسی در واقع مشرک است و هر چند که ظاهراً مسلمان است و روی مصالحی احکام خاصی را در دنیا دارد، ولی این احکام خاص دنیوی واقعیت و عاقبت او را تغییر نمی‌دهد. پس منکر امام علیه السلام از جهتی کافر و از جهت دیگر ممکن است مشرک هم باشد.

**دینداری چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم السلام و پذیرفتن ولایت ایشان نیست**

در فصل اول بیان کردیم که اسلام به عنوان دین، همان ایمان قلبی و تسلیم شدن به پیشگاه خدای متعال است. و حال که فهمیدیم حقیقت ایمان و روح اسلام عبارت از پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السلام است، پس می‌توانیم مدعی شویم که دین در اصطلاح کتاب و سنت مساوی است با معرفت اهل بیت علیهم السلام و تسلیم نسبت به ایشان و گردن نهادن به ولایت آن ذوات مقدسه.

از همین جهت است که می‌بینیم در ذیل آیه شریفه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، ح ۲۰.

۲- آل عمران / ۱۹.

امام باقر علیه السلام معنای دین و اسلام را چنین فرموده‌اند:

التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِالْوِلَايَةِ.<sup>۱</sup>

(منظور از اسلام عبارت است از) تسلیم شدن نسبت به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به وسیله قبول ولایت ایشان.

در واقع تسلیم شدن نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم نسبت به خدای متعال است و اطاعت از ائمه علیهم السلام از اطاعت خدا و رسول جدا نیست، بلکه تنها راه تحقق تسلیم و اطاعت نسبت به خداوند، همانا تسلیم نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. بنابراین، دین خلاصه می‌شود در قبول ولایت اهل بیت و اصل و حقیقت دین همین است و سایر اجزایی که گاهی در تعریف دین ذکر می‌شوند نسبت به این اصل، جنبه فرعی دارند. کارهای نیک اعم از واجب و مستحب، همگی فروع دین محسوب می‌شوند و اگر آنچنانکه باید، انجام پذیرند، حالت تسلیم انسان را نسبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام شدیدتر می‌سازند.

پس دینداری در واقع به آن روح تسلیم و بندگی خدا اطلاق می‌شود که اعمال خارجی اثر و نتیجه آن است. و ارزش اعمال نیز به همان روح و حقیقتی است که باید داشته باشند و اگر حقیقت دین در آنها وجود نداشته باشد، آن اعمال فیزیکی یک صورتهای ظاهری بیشتر نیستند که ارزشی هم ندارند. در مقام مقایسه، شخص دینداری که همه اعمالش پسندیده و نیکو نمی‌باشد، از فرد بیدینی که کارهای ظاهراً زیبایی دارد، بهتر و ارزشمندتر است. زیرا اولی از حقیقت دین بهره‌مند است ولی دومی هر چند کارهای بظاهر خوبی دارد، اما این کارها فقط ظاهر امر است و حکایت از روح بندگی و تسلیم او در پیشگاه خداوند ندارد. هیچکس نمی‌تواند با اعمال ظاهراً پسندیده خود، خدا را بفریبد. آنچه اهمیت دارد معرفت و تسلیم قلبی است و همه آن اعمال باید برخاسته از همان معرفت باشد و اثرش هم باید در همان معرفت قلبی ظاهر گردد. اگر چنین معرفتی وجود نداشته باشد، هیچیک از آن اعمال ارزش ندارد و در پیشگاه خداوند مردود است.

از همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام ما را چنین هشدار داده‌اند:

أَيُّهَا النَّاسُ! دِينَكُمْ! دِينَكُمْ! تَمَسَّكُوا بِهِ. وَ لَا يُزِيلَنَّكُمْ وَ لَا يُرَدِّنَكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ. لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ.

ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسک کنید. و کسی شما را از آن خارج نسازد و برنگرداند. زیرا کار بد در دین از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بد در دین بخشیده می‌شود اما کار خوب در غیر دین پذیرفته نمی‌شود.

«حَسَنَه» به عملی گفته می‌شود که صرف نظر از انجام دهنده آن، خوب و پسندیده است. و «سَيِّئَه» عملی است که بدون در نظر گرفتن قصد و نیت قلبی انجام دهنده آن، بد و ناپسند است. دیندار به کسی اطلاق می‌شود که در مسیر بندگی خدا قرار دارد و کارهای خوبش نشاندهنده روح تسلیم و پذیرفتن ربوبیت پروردگارش است. چنین کسی اگر سیئه‌ای مرتکب شود، در حقیقت از وظیفه خود غافل شده و خداوند از روی رحمت و فضل خویش وعده مغفرت و گذشت نسبت به آن سیئه داده‌است. چنین کسی خودش محبوب خداست هر چند که عمل معصیت او مبعوض درگاه الهی است. اما آدم بیدین، چون تسلیم خدا و باب بندگی او نشده‌است، خودش مبعوض خداست، و اگر حسنه‌ای هم انجام دهد، چون از سر تسلیم و عبودیت نسبت به خدا نبوده، مقبول درگاه او نیست و ارزشی هم ندارد. بنابراین، معصیتی که انسان متدین انجام دهد، از جهت عاقبت امر - نه از جهت نفس عمل - از کار خوبی که انسان بیدین انجام می‌دهد، بهتر است. زیرا اولی را خداوند می‌بخشد ولی دومی هیچیک از کارهای خوبش، در حقیقت اطاعت از خدا نیست و لذا پذیرفته نمی‌شود.

خلاصه اینکه خداوند از انسانها بندگی می‌خواهد و بندگی هم خلاصه می‌شود در پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السلام. اعمال عبادی هم وقتی که در این مسیر باشد،

ارزش پیدا می‌کند، و گرنه هیچ کار خوبی برای انسان باقی نمی‌ماند. آنچه شخصیت خود انسان را تشکیل می‌دهد، معرفت و ولایت اوست نه اعمال عبادی. بنابراین اهل معرفت، خودشان - به لحاظ شخصیت دینی خویش - محبوب خدا هستند و نسبت به اعمال بد آنها هم وعده مغفرت داده شده است. و متقابلاً منکرین ولایت، خودشان مبعوض خدا هستند و اعمال خوب آنها شخصیت بی بهره از نور ایمان و دیانت آنها را تغییر نمی‌دهد. و عاقبت انسان (سعادت یا شقاوت او) هم وابسته به همین امر است. اگر شخصیت آدمی از بُعد ایمان و تدین مورد قبول خداوند قرار گیرد، اهل نجات است و در غیر این صورت هلاک می‌گردد. اعمال خوب هم در صورتی برای انسان فایده دارد که خودش خوب باشد. اگر اعمال خوب در مسیر بندگی خداوند باشد، مقبول اوست. و این وقتی است که شخص ولایت اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشد؛ و گرنه هیچیک از آن اعمال در مسیری که خداوند می‌خواهد نیست و به همین جهت مردود است. البته معصیتهای اهل ولایت، باعث آلودگی روح ایشان می‌شود و آنها را از پاکی و صفای درون تا حدی خارج می‌سازد، ولی وعده قطعی خدای متعال این است که اگر شخص ایمان خود را حفظ کند، دست ولایت و سرپرستی خداوند نخواهد گذاشت که او در تاریکی گناهان باقی بماند و بالاخره او را از تاریکی خارج کرده، به روشنایی توبه و مغفرت الهی می‌رساند. و این ولایت خاص مؤمنان است؛ یعنی کسانی که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت گرامی ایشان را پذیرفته‌اند و با این کار، خود را تحت عنایت و سرپرستی آن بزرگواران قرار داده‌اند. عبدالله بن ابی‌یعفور گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من تماس زیادی با مردم دارم و بسیار تعجب می‌کنم از کسانی که اهل ولایت شما نیستند و خود را پیرو فلان و فلان می‌دانند، اما امانتدار، راستگو و اهل وفای به عهد می‌باشند؛ و در مقابل کسانی هستند که ولایت شما را پذیرفته‌اند، اما آن امانتداری و راستگویی و وفای به عهد را ندارند. چگونه چنین است؟

وقتی این سخن را حضرت صادق علیه السلام شنیدند، راست نشسته و مانند انسان

خشمگینی رو به من کردند. سپس فرمودند:

لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ. وَ لَاعْتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ.

کسی که خدا را به پیروی از امام ستمگری که منصوب از طرف خدا نیست، دینداری کند، دین ندارد. و کسی که با قبول ولایت امام عادل منصوب از طرف خدا، دینداری کند، قابل سرزنش کردن نیست.

(ابن ابی یعفور می گوید:) عرض کردم: آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش کردن نیستند؟! فرمود: بله! آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش نیستند. سپس فرمود:

أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؟ [يَعْنِي] مِنْ [مِنْ] ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ؛ لِوِلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ. وَقَالَ: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». إِنَّمَا عَنِي بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، خَرَجُوا بِوِلَايَتِهِمْ [إِيَّاهُ] مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ. «فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».<sup>۱</sup>

آیا فرموده خدای عزوجل را نمی شنوی: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از تاریکیها به سوی نور و روشنایی خارج می سازد.»؟! منظور (خارج کردن) از تاریکیهای گناهان به سوی روشنایی توبه و مغفرت است. و علت آن، قبول ولایت پیشوایان عادل منصوب از جانب خداست. و نیز فرمود: «آنها که کافر شدند، سرپرست ایشان طاغوت است؛ آنها را از روشنایی خارج و به تاریکیها وارد می سازند.» مقصود این است که آنها نور اسلام را دارا بودند، اما چون ولایت پیشوای ستمگری را که منصوب از جانب خدا نیست پذیرفتند، به خاطر همین قبول ولایت، از نور اسلام خارج شدند و به تاریکیهای کفر وارد گردیدند. آنگاه خداوند هم برای ایشان، همراهی با

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله، ح ۳.



کافران را در آتش واجب گردانید. (چنانکه می فرماید: «آنها اهل آتش هستند که همیشه در آن باقی خواهند بود.»)<sup>۱</sup>

در این حدیث صریحاً به بیدینی منکرین ولایت هر چند که کارهای خوب هم داشته باشند، اشاره شده است. و در مقابل تصریح شده است که اهل ولایت ائمه علیهم السلام به خاطر کارهای نادرست خود قابل سرزنش نیستند. یعنی شخصیت دینی آنان ارزش خود را از دست نمی دهد، و اگر کارها و صفات نکوهیده ای داشته باشند، فقط آن اعمال و خصایل را باید تخطئه کرد و نادرست دانست و خود آنها تا وقتی اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السلام دارند، قابل سرزنش نمی باشند. اهل معرفت خودشان خوب هستند، هر چند که اعمالشان بد باشد. و منکرین خودشان بد هستند هر چند که کارهایشان خوب باشد. پس کارهای خوب آنها را تحسین می کنیم، ولی خودشان را تقبیح می نماییم، زیرا در مسیر بندگی خدا نیستند.

و عده ای که به اهل ایمان داده شده این است که خدا آنها را با اعمال زشت خود رها نمی کند. «الله ولی الذین آمنوا». یعنی خدا ولی و سرپرست ایشان است. مرتبی آگاه و دلسوز وقتی ببیند آن کسی که تحت تربیت اوست به خطا رفته، ساکت نمی نشیند و دست او را می گیرد تا از خطا و اشتباه خارجش سازد. خدای متعال هم آن کسی را که ولایت و سرپرستی او را پذیرفته، به حال خود وانمی گذارد، بلکه به هر شکل ممکن او را از اشتباه و گمراهی نجات می دهد. «یخرجهم من الظلمات إلى النور». خدا او را بالاخره پاک می کند و به نور مغفرت خود روشن می سازد. این پاک کردن در مورد گروهی از مؤمنان در همین دنیا صورت می پذیرد؛ به طوری که وقتی از دنیا می روند از آلودگی گناهان خود پاک شده اند. و گاهی هم در عالم برزخ این کار را انجام می شود و این گروه وقتی در قیامت محشور می شوند، قبلاً از آلودگیها پاک شده اند. و گروهی هم هستند که پاک شدن آنها به قیامت و آتش جهنم موکول می شود.

مردی همسر خود را خدمت حضرت زهرا علیها السلام فرستاد تا از ایشان پرسد که آیا

او از شیعیان اهل بیت علیهم السلام هست یا نه. حضرت در پاسخ آن زن فرمودند:  
**قُولِي لَهُ: إِنَّ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ وَ تَتَّهَى عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا. وَإِلَّا فَلَا.**

به او بگو: اگر به آنچه ما به تو فرمان داده‌ایم، عمل کنی و از آنچه ما تو را نهی کرده‌ایم پرهیز نمایی، تو از شیعیان ما هستی. وگرنه، نه.

وقتی آن زن، پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را برای شوهرش گفت، او برآشفته و گفت: وای بر من! کیست که اهل گناه و اشتباه نباشد؟! پس من برای ابد در آتش جهنم خواهم بود. زیرا کسی که از شیعیان ایشان نیست، هیچگاه از آتش خارج نمی‌شود. زن خدمت حضرت زهرا علیها السلام برگشت و سخنان شوهرش را برای ایشان بازگو کرد. حضرت فرمودند:

**قُولِي لَهُ: لَيْسَ هَكَذَا. شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَ كُلُّ مُحِبِّينَا وَ مُوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَ مُعَادِي أَعْدَانِنَا وَ الْمُسْلِمِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا، لَيْسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَ نَوَاهِنَا فِي سَائِرِ الْمُوَبِقَاتِ. وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بِعَذَابِهَا إِلَى أَنْ نَسْتَقْدِمَهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا وَ نَنْقُلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا.**

به او بگو: چنین نیست (که هر کس از شیعیان ما نباشد، در عذاب جهنم به طور همیشگی باقی بماند). شیعیان ما جزء برگزیدگان اهل بهشت هستند. و همه دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و هر کس که از دل و با زبان خود تسلیم ماست، در صورتی که مخالفت با اوامر و نواهی ما در زمینه معاصی هلاک کننده، داشته باشند، جزء شیعیان ما نیستند. اما با این حال اهل بهشت خواهند بود، ولی البته پس از آنکه از گناهان خود پاک گردند به وسیله بلاها و مصیبتها (در دنیا) و یا در عرصه‌های مختلف قیامت به واسطه سختیایی که آنجا متحمل می‌شوند و یا وارد بالاترین طبقه جهنم شده و عذاب می‌شوند تا آنکه ما ایشان را به خاطر محبتی که به ما داشته‌اند نجات

داده و آنها را به حضور خود منتقل سازیم.

تفاوتی که در نوع پاک شدن افراد از آلودگی گناهان خود بیان شده، بستگی به میزان کم یا زیاد بودن گناهان شخص دارد. اگر گناهان کمتر باشد، در همین دنیا تطهیر و تصفیه صورت می‌پذیرد و به عذاب قیامت که بسیار بسیار سخت‌تر و شدیدتر از مصائب و بلاهای دنیوی است موکول نمی‌شود. ولی اگر فرد خیلی گناه کرده و آلوده شده باشد، پاک شدنش به قیامت و عذاب جهنم موکول می‌گردد. این مطلب در صدر حدیث فوق از زبان امام حسن عسکری علیه السلام قبل از فرمایشات حضرت زهرا علیها السلام نقل شده است. البته در عالم برزخ هم که واسطه بین دنیا و قیامت است، تعدادی از دوستان اهل بیت علیهم السلام عذاب می‌گردند تا هنگام حشر در قیامت پاک باشند.

همچنین جمع بین این حالات هم امکان دارد؛ به طوری که گناهکاران از دوستان اهل بیت علیهم السلام به خاطر بعضی گناهانشان در دنیا و به خاطر بعضی دیگر در آخرت عذاب شده و پاک گردند. قدر مشترک و یقینی بین همه این افراد که اهل ولایت ائمه علیهم السلام هستند، این است که همگی بالاخره اهل بهشت خواهند بود و از آلودگی‌هایی که در اثر گناهان خود، پیدا کرده‌اند در نهایت پاک می‌شوند. و این همان است که ما عاقبت به خیری تعبیر می‌کنیم و چنین کسانی را سعادت‌مند و اهل نجات می‌دانیم، در مقابل کسانی که از جهنم و عذاب آن نجات نمی‌یابند و اهل آتش هستند، یعنی منزل و مسکن همیشگی ایشان در قیامت آتش جهنم است. اینها اهل شقاوت بوده و همواره مبعوض پروردگار باقی می‌مانند.

آنچه امام صادق علیه السلام به ابن ابی‌عفور فرمود، همین مطلب بود که احادیث زیادی از ائمه علیهم السلام بر مضمون آن دلالت دارد. و این نیست مگر به برکت قبول و سرپرستی اهل بیت علیهم السلام. کسی که زیر بار ولایت ایشان برود، در واقع خود را در پناه چتر نجات و رسیدگی آن بزرگواران قرار داده و زمام امر خود را به ایشان سپرده است. آنها هم آنقدر مهربان و دلسوز هستند که پناهندگان به خود را ناامید نمی‌سازند و بالاخره آنها را دستگیری می‌کنند؛ یا در دنیا و یا در آخرت. ولی غیر اهل ایمان چنین پناهی ندارند و در واقع سرپرستی و ولایت الهی را که در ولایت

و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی ایشان تجلی کرده است، نپذیرفته اند. اینها هر چند اسلام ظاهری داشته باشند، که همین اسلام ظاهری هم نور و هدایت خداست، ولی چون در مخالفت با کسانی که خدا ایشان را به عنوان ولی امر مسلمانان نصب کرده، به دنبال امامت ستمکارانی رفته اند که منصوب از طرف خدا نیستند و تسلیم آنچه خدا بر ایشان واجب فرموده، نشده اند، خدا هم ایشان را به حال خود رها کرده، از آنها دستگیری نمی کند. به همین جهت دستخوش فریبهای شیطان قرار می گیرند و از نور اسلام خارج شده، به تاریکیهای کفر فرو می روند و بدین ترتیب مستحق عذاب همیشگی خدای متعال می شوند.

خلاصه اینکه، انسانهای عادی هیچیک مصون و معصوم از خطا و لغزش نیستند و بنابراین بالاخره گناهکار می باشند. و اگر قرار بود که خداوند هیچ گناهکاری را بهشتی نکند، جز معصومین علیهم السلام هیچکس اهل بهشت نمی شد. ولی خدا چنین نخواسته - در حالی که اگر هم چنین خواسته بود عقلاً هیچ اشکالی نداشت - و فضل و رحمت خود را برای کسانی که از باب بندگی خدا وارد شده و ولایت اهل بیت را به گردن گرفته اند، دریغ نکرده است. و لذا همه اهل ولایت، به برکت محبت و ولایت چهارده معصوم علیهم السلام بهشتی می گردند. وَ هَذَا فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً. وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.<sup>۱</sup>

خداوند شرم نمی کند از عذاب کردن امتی که خدا را با امامی که از جانب خدا نیست، دینداری کنند، اگر چه آن امت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند. و خداوند شرم می کند از عذاب کردن امتی که خدا را با (قبول) امامی از جانب خدا دینداری کنند، هر چند که آنها در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله، ح ۵.

حیا و شرم از صفات مخلوقات است که نمی‌توان به خدای متعال منسوب دانست. این گونه صفات وقتی به خدا نسبت داده شوند، جهات خاصی در آنها منظور می‌شود و معنای محدودتری پیدا می‌کنند. مثلاً: انسان وقتی از چیزی شرم داشته باشد، هرگز مرتکب آن نمی‌گردد. خدای متعال هم بعضی از اموری را که خود مقرر فرموده، نمی‌خواهد از آن عدول کرده و خلاف آن را اراده نماید. از این عدم اراده عدول خداوند، در برخی از روایات - مانند حدیث مذکور - تعبیر به شرم و حیا شده است. بنابراین سنت قطعی پروردگار که هرگز از آن عدول نمی‌کند این است که اهل ولایت، یعنی آن کسانی را که دین خود را از امام منصوب از جانب خدا گرفته و راه و روش او را در بندگی خدا پیش گرفته‌اند، اینها را خدا هیچگاه عذاب جاوید نمی‌کند و بالاخره آنها را می‌بخشد، ولی گروهی مقابل اینها را هرگز نمی‌بخشد.

اینکه عذاب را در حدیث فوق به عذاب جاوید برگردانیم، به خاطر رعایت مجموعه احادیثی است که در این موضوع وارد شده و ملاحظه کردیم که در بسیاری از آنها عذاب به طور مطلق نفی شده است و به تناسب میزان آلودگی شخص در اثر ارتکاب گناه، عذاب قیامت یا برزخ برداشته می‌شود. بنابراین در احادیثی که عذاب به صورت مطلق به کار رفته است، اطلاق آن به وسیله احادیث دیگری که عذاب مقید را بیان کرده‌اند، قید می‌خورد و قدر مسلم از عذابی که رفع می‌شود، همان عذاب جاوید است و نسبت به بقیه مراتب عذاب به تناسب وضعیت شخص، مسئله متفاوت می‌شود.

نتیجه بحث درباره «دین» و «دینداری» در اصطلاح کتاب و سنت، این می‌شود که دین چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم‌السلام و پذیرفتن ولایت ایشان نیست و انجام واجبات و پرهیز از محرمات الهی، مقوم دین نیستند. و بنابراین، دیندار به کسی گفته می‌شود که در ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ثابت قدم بوده و به آن معتقد باشد هر چند که اهل تقوا و پرهیزکاری نسبت به حرام و حلال خدا نباشد. و با توجه به مباحثی که قبلاً درباره محبت اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شد، می‌توانیم مدعی شویم که عصاره و اثر قبول ولایت ایشان، همانا محبت به آن ذوات مقدسه است و بنابراین می‌توان

گفت: «دین» عبارت است از محبت به اهل بیت علیهم السلام و چیزی غیر از آن نیست. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

وَاللّٰهُ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرًا، حَشَرَهُ اللهُ مَعَنَا. وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ۱؟

قسم به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور می گرداند. آیا دین چیزی جز دوست داشتن است؟!۱

درجات بهشت و درکات جهنم نیز به تناسب میزان حبّ و بغض به اهل بیت علیهم السلام شکل می گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

فِي الْجَنَّةِ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ. وَ فِي النَّارِ ثَلَاثُ دَرَكَاتٍ. فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّالِثَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ.

وَ فِي أَسْفَلِ الدَّرَكِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ. وَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِيَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ. وَ فِي الدَّرَكِ الثَّالِثَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ. ۲

در بهشت سه طبقه رو به بالا و در جهنم سه طبقه رو به پایین وجود دارد. بالاترین طبقه بهشت برای کسانی است که ما را قلباً دوست داشته و با زبان و دست خویش یاری کرده اند. در طبقه پایین تر از آن کسانی هستند که ما را قلباً دوست داشته و با زبان یاری رسانیده اند. و در طبقه سوم (پایین ترین طبقه) کسانی هستند که ما را قلباً دوست داشته اند.

در پایین ترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل با ما دشمنی داشته و با زبان و دست خویش دشمنان ما را یاری کرده اند. و در طبقه بالاتر از آن کسانی هستند که در دل با ما دشمن بوده و با زبان خود دشمنان ما را حمایت کرده اند. و در بالاترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل با ما دشمنی داشته اند.

«دست» در این حدیث به عنوان مظهر قدرت آدمی است. کسی که قدرت و

۱- بحارج ۲۷ ص ۹۵ ح ۵۷.

۲- بحارج ۲۷ ص ۹۳ ح ۵۳.



امکانات خود را برای یاری رساندن به اهل بیت علیهم السلام به کار می‌برد، در بالاترین درجه دوستی با ایشان است. و برعکس آن که قدرت و امکانات خود را در جهت دشمنی با ایشان به کار می‌برد، دشمن‌ترین دشمن آنها شناخته می‌شود و لذا در پایین‌ترین درکات جهنم جای می‌گیرد.

### رابطه محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام با طاعت و معصیت

حال که روشن شد «دین» چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم السلام و قبول ولایت ایشان نیست و تجلی این امر هم در شدت محبت به ایشان است، باید به این مسئله هم توجه کنیم که از آثار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از دستورات ایشان و تبعیت از آنان است؛ به طوری که هر چه محبت بیشتر باشد، تبعیت و پیروی از ایشان بیشتر و کاملتر است. خدا به پیامبرش چنین دستور می‌دهد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup>.

بگو (ای پیامبر): اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست داشته باشد.

دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام جدا از دوستی و محبت نسبت به خدا نیست. بنابراین، دوستدار اهل بیت علیهم السلام اگر می‌خواهد مورد توجه و عنایت الهی قرار گیرد، باید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام پیروی کند. گناهان قطعاً مبعوض خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و کسی که به ایشان محبت دارد، نمی‌تواند در عمل به دستورات آنها بی تفاوت و لأبالی باشد. بنابراین اگر کسی نسبت به انجام فرامین ایشان بی تفاوت بود، از همینجا می‌توان فهمید که نسبت به محبت آنها صداقت ندارد. این حقیقت را امام باقر علیه السلام برای جابر چنین تعبیر فرموده‌اند:

حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أَحِبُّ عَلِيًّا وَآتَوَلَاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ، فَرَسُولُ (وَرَسُولُ) صلى الله عليه وآله وسلم خَيْرٌ مِنِّي عَلِيٌّ عليه السلام، ثُمَّ

۱- آل عمران / ۳۱.

۲- در نسخه مجالس و بعضی کتب دیگر چنین است. (مرآة العقول ج ۸ ص ۵۱). مرحوم مجلسی این عبارت را اظهر دانسته‌اند.

لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ) اتَّقَاهُمْ وَ اعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ.<sup>۱</sup>

آیا کافی است که کسی ادعا کند که من علی را دوست دارم و ولایت آن حضرت را قبول دارم، اما با وجود چنین ادعایی اهل عمل نباشد؟! پس اگر بگویید: من رسول خدا را دوست دارم - که (و) رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام هم بهتر است - اما از سیره آن حضرت پیروی نکند و به سنت ایشان عمل نکند، محبت (مورد ادعای) او به رسول خدا فایده‌ای به حالش ندارد. پس (حال که چنین است) تقوای الهی را داشته باشید و برای رسیدن به آنچه نزد خداست، عمل کنید. میان خدا و هیچکس خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خدای عزوجل (و محترمتترین آنها) با تقواترین آنها و آن کسانی هستند که فرامین الهی را بیشتر و بهتر اطاعت می‌کنند.

به نظر می‌آید در احادیثی نظیر حدیث فوق، ائمه علیهم السلام خواسته‌اند حساب ایمان را از حساب اسلام اصطلاحی جدا کنند؛ اسلامی که فقط با بیان شهادتین - و حتی بدون اعتقاد قلبی هم - محقق می‌شود و از لحاظ فقهی آثاری دارد. چنین اسلامی به قلب و عمل انسان کاری ندارد و لذا این اسلام لزوماً با ایمان همراه نیست. مسلمان غیر مؤمن ممکن است همه اعمالش بر خلاف آنچه به زبان اقرار کرده‌است باشد؛ ولی یک فرد با ایمان نمی‌تواند چنین باشد. چون ایمان کار قلب است، مؤمن نسبت به اعمال، حالت بی تفاوتی و بی‌خیالی نمی‌تواند داشته باشد. مسلمان ممکن است چیزی را به زبان بگوید و بعد هر کاری که خواست انجام دهد؛ هر چند که آن کار، کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام باشد! اما ایمان چنین نیست که شخص بگوید - آری فقط بگوید - من پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام را دوست دارم و بعد هر کاری که خواست انجام دهد. محبت یک امر قلبی است و مانند گفتن شهادتین نیست که ممکن است از روی نفاق و تظاهر باشد. در اصل محبت نمی‌توان تظاهر کرد. و این امر قلبی هر چند در انسان قوت داشته باشد، به همان

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، ح ۳.

اندازه در طاعت و فرمانبری او از پیشوایان دین مؤثر است.

بنابراین از حدیث فوق با توجه به آنچه مرحوم مجلسی رحمته الله در شرح آن در مرآة العقول فرموده‌اند چنین استفاده می‌کنیم که: اهل ولایت اگر به خاطر اتکال و دلگرمی به محبت امیرالمؤمنین علیه السلام در عمل نسبت به سنت و سیره ایشان کوتاهی کنند، آنوقت مخالفین (منکرین ولایت) می‌توانند با آنها چنین احتجاج کنند که ما هم بر محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتکال و اعتماد کرده و دیگر به سنت و سیره ایشان کاری نداریم و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام بهتر است، پس اگر با داشتن محبت علی علیه السلام و بدون عمل می‌توان سعادت‌مند شد، ما هم با داشتن محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون آنکه از ایشان اطاعت کنیم، می‌توانیم به سعادت برسیم. و در این صورت شیعیان جوابی به مخالفین نمی‌توانند بدهند.

البته همانگونه که از متن حدیث پیداست، چنین سخنی از طرف مخالفین، بیش از یک ادعای محض نیست، و گرنه محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از محبت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام جدا نیست و طبق نص صریح قرآن در آیه مباهله به ضمیمه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وجود مقدس علی علیه السلام نفس و جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده و بنابراین کسی حقیقتاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام را هم دوست داشته باشد و اگر ایشان را دوست نداشت، می‌فهمیم که در ادعای محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم راستگو نیست.

پس به طور کلی مدعیان تشیع باید بدانند که نمی‌توانند در عمل کردن به دستورات دین و احکام شرع کوتاهی کنند و با اتکال بر محبت اهل بیت علیهم السلام تقیدی در عمل به وظایف شرعی خویش نداشته باشند. مخاطب امام باقر علیه السلام در حدیثی که از قول جابر روایت شده مدعیان تشیع هستند. حضرت در ابتدای آن چنین فرموده‌اند:

يا جابر، اَبْكَتَنِي مَنْ يَشْجَلُ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ إِنْ فَوَّاهِ ما شَبَعْتَنَا إِلَّا مِنْ اتَّقَى اللهَ وَ اطَاعَهُ وَ ما كَانُوا يُعْرِفُونَ - يا جابر - إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْأَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنْ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْفَارِمْيَنَ وَ الْإِيْتَامَ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ

الْقُرْآنِ وَ كَفَّ الْأَلْسُنَ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ.

ای جابر، آیا کسی که ادعای تشیع دارد، کافی است که از محبت ما اهل بیت دم زند؟! به خدا، شیعه ما نیست مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و از او اطاعت کند. ای جابر، شیعیان ما (در گذشته) شناخته نمی شدند جز با این ویژگیها: تواضع، خشوع، امانتداری، بسیار یادکردن از خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان فقیر و بیچاره و رسیدگی به قرض داران و یتیمها و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز به نیکی، و (شیعیان) امانتدار قوم و عشیره خود بودند.

اینها و امثال اینها اموری است که امامان علیهم السلام از اهل ولایت انتظار دارند و دوست دارند که پیروانشان به این خصوصیات شناخته شوند. اصولاً اعمال نیک شاخه های درخت پر بار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام هستند. و در مقابل معاصی و اعمال زشت برخاسته از انکار ولایت و محصول دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است. و کسی که خود را اهل ولایت می داند، نباید در عمل، به شاخه های درخت دشمنی با ائمه علیهم السلام متمسک شود. امام صادق علیه السلام این حقیقت را چنین بیان فرموده اند:

نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ. وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ. فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْأَقْرَابُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.

و عَدُوْنَا أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ. وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ. فَمِنْهُمْ الْكِذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدْيُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَابَطَّنَ وَ الزَّانَا وَ السَّرِيقَةَ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا.<sup>۱</sup>

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های (درخت) ماست. از جمله

نیکیها عبارت است از: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از بدکار، ترحم به فقیر، رعایت حال همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. و هر کار زشت و ناپسند از شاخه‌های (درخت) آنهاست. این شاخه‌ها عبارتند از: دروغ و بخل و سخن‌چینی و قطع ارتباط (با کسانی که سفارش به پیوند با آنها شده‌است) و رباخواری و ستمکارانه خوردن مال یتیم و تجاوز از حدودی که خداوند به آن امر فرموده و ارتکاب زشتیها، چه به طور آشکار و چه به صورت پنهان، و زناکاری و دزدی و هر کار زشتی از این قبیل. پس (حال که چنین است) آن که خود را با ما می‌داند اما به شاخه‌های غیر (دشمن) ما چسبیده‌است، دروغ می‌گوید.

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف می‌خواهند صف معتقدین به ولایت خود را از صف دشمنان خود جدا کنند. اگر قرار باشد اهل ولایت یک طرف بایستند و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در طرف دیگر، آنچه از نظر پیشوایان ما، پرچم و نشانه دوستان ایشان است، همان طاعات و کارهای نیک و شایسته می‌باشد، و آنچه پرچم و تابلوی مخالفان ایشان است، معاصی و اعمال زشت می‌باشد. بنابراین هر کار خوبی که در اصل از هدایت و ارشاد اهل بیت علیهم السلام ناشی شده و به برکت ولایت ایشان به دست آمده، باید معرف دوستان ایشان باشد. و اگر یکی از دوستان ایشان مرتکب معصیتی گردد، در حقیقت لباس دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به تن کرده و خود را ناخواسته در صف مخالفین جا زده‌است. البته چنین فردی تا وقتی محبت و ولایت خود را از دست نداده، در واقع جزء گروه دوستان است، ولی با کارهای زشت خود رنگ دشمنان را به خود گرفته و باید با توبه و استغفار، هر چه زودتر خود را از آن شکل مصنوعی خارج کند و به صف اهل ولایت بپیوندد.

پس به طور کلی روال طبیعی و سفارش شده از ناحیه اهل بیت علیهم السلام این است که اهل ولایت باید اهل عمل هم باشند و هر چه محبت و ولایت بیشتر می‌شود و بالاتر می‌رود، باید اطاعت از فرامین ایشان هم بیشتر و بهتر شود. به همین جهت

دوستانشان را از اینکه با اتکا بر دوستی خود با ایشان، در انجام طاعات و پرهیز از معاصی سستی بورزند، به شدت پرهیز داده‌اند:

وَاللّٰهُ مَامَعَنَا مِنَ اللّٰهِ بَرَاءَةٌ. وَ لَا يَتَنَا وَ بَيْنَ اللّٰهِ قَرَابَةٌ. وَ لَا لَنَا عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ. وَ لَا نَقْرَبُ إِلَى اللّٰهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلّٰهِ، تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتَنَا. وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلّٰهِ، لَمْ تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتَنَا. وَ يَحْكُمُ! لَا تَغْتَرُّوْا! وَ يَحْكُمُ! لَا تَغْتَرُّوْا!

قسم به خدا، همراه ما از طرف خدا (برای) خلاصی و تبرئه شدن نیست. و بین ما با خدا خویشاوندی نیست. و ما بر خدا حجتی نداریم. و جز به وسیله اطاعت مقرب درگاه خدا نمی‌شویم. پس هر یک از شما که مطیع خدا باشد، ولایت ما برایش فایده دارد. و هر که از شما اهل معصیت باشد، ولایت ما فایده‌ای به حالش ندارد. وای بر شما! فریفته نشوید! وای بر شما! فریفته نشوید!

منظور از «براءة» در این حدیث، خلاصی و تبرئه از آتش و عذاب الهی است. و اینکه فرموده‌اند ما چنین چیزی با خود همراه نداریم، یعنی اینکه کسی گمان نکند به محض قبول ولایت و محبت ما، دیگر حکم تبرئه از عذاب خدا را به دست آورده و دیگر هر معصیتی را که بخواهد می‌تواند مرتکب شود و هر گونه دوست داشته باشد می‌تواند نافرمانی ما را بکند و خاطرش هم آسوده باشد که در هر صورت از آتش قهر خداوند گریخته و هیچگاه گرفتار عذاب الهی نمی‌شود. برای پرهیز دادن از چنین انحرافی فرموده‌اند که اگر در مسیر اطاعت خدا باشد، ولایت ما برایش مفید است. و اگر در مسیر ارتکاب معصیت و دشمنی با خدا باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. و بنابراین نباید فریفته و مغرور گردد.

اینجا لازم است برای توضیح مطلب و اینکه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام چگونه برای شخص سودمند است، رابطه وجدانی میان ولایت و محبت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی قدری توضیح دهیم. به عنوان مقدمه توجه می‌دهیم به اینکه:



محبت شدت و ضعف دارد، و در افراد مختلف و نسبت به چیزهای مختلف ممکن است کم یا زیاد شود. نه افراد مختلفی که نسبت به چیزی محبت دارند، همگی از یک درجه محبت برخوردار هستند و نه یک فرد خاص، محبتش نسبت به یک امر، ثابت و لایتغیر است. و به طور کلی هر درجه از محبت منشأ آثاری است که درجات پایین تر آن چه بسا دارای آن آثار نباشد.

انسان به اندازه‌ای که کسی را دوست می‌دارد، به همان اندازه نسبت به حبّ و بغض او بی تفاوت نیست. اگر محبتش شدید باشد، هرگز مرتکب چیزی که محبوبش را آزرده خاطر می‌سازد، نمی‌شود و حتی ممکن است فکر انجام آن را هم نکند.

حال یک دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام را در نظر بگیرید. وقتی چنین شخصی در مجلس ذکر ایشان شعله محبتش در دل زبانه می‌کشد و خود را بیش از هر وقت دیگر دوستدار ایشان می‌یابد، در همان حال اگر از او پرسند که: آیا حاضری به گناہانی که قبلاً مرتکب می‌شدی برگردی؟ از صمیم دل پاسخ می‌دهد: خیر. چرا؟ چون در آن لحظات با همه وجود، خود را متنفر از هر چیزی می‌یابد که مبعوض اهل بیت علیهم‌السلام است و به خاطر شدت محبت به آن بزرگواران اصلاً فکر انجام گناہان گذشته خود را هم نمی‌کند. و اگر پس از سپری شدن آن مجلس، همان حال در او باقی بماند، هرگز دنبال معصیت نخواهد رفت؛ ولی غالباً چنین نیست و محبت به ایشان شدت خود را از دست می‌دهد و ضعیف می‌گردد.

پس وجداناً تصدیق می‌کنیم که محبت اهل بیت علیهم‌السلام خاصیت بازدارندگی از انجام گناہان را دارد. از این جهت همان اثری که بر حال «توبه» در انسان مترتب می‌شود، بر محبت اهل بیت علیهم‌السلام هم مترتب است. انسان توبه کار در آن لحظاتی که از گذشته خود پشیمان شده و تصمیم جدی به ترک معصیت گرفته است، واقعاً توبه کرده و نمی‌توان گفت که در این کار راستگو نیست، ولی البته بعد از گذشت آن حال، ممکن است دوباره دست به انجام معصیت هم بزند و در واقع توبه خود را بشکند. دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام هم همینطور است و نمی‌توان گفت شخص گناہکار، در دوستی اش نسبت به ایشان صادق نیست. بله؛ درجه بالای محبت با

گناه نمی‌سازد، ولی همیشه انسان در اوج محبت نیست و امکان دارد که شدت محبت خود را نسبت به ایشان از دست بدهد ولی محبتش به صفر نرسد. بنابراین، تفاوت در شدت و ضعف حال توبه و پشیمانی یا حال توجه و ارادت و محبت به اهل بیت علیهم السلام است. درجه خاصی از محبت اهل بیت علیهم السلام مانع انجام گناه در انسان می‌شود. چون در واقع کشش و جذب به سوی ایشان آنقدر قوی است که شخص را از اینکه در دام شهوات افتد و به سوی آنها کشیده شود، حفظ می‌کند. اما هر قدر این محبت ضعیفتر باشد، این اثرش هم ضعیفتر می‌شود. و ممکن است آنقدر کم شود که شخص قادر به رویارویی با نفس و شهوات آن نباشد. و از این خطرناکتر آنکه در بعضی افراد چه بسا، محبت به اهل بیت علیهم السلام برای مدتی - هر چند محدود و گذرا - بکلی از دست برود، که در چنین حالی آن فرد از انجام هیچ گناهی پروا نخواهد داشت و دست به هر جنایتی ممکن است بزند.

پس به طور کلی حال قلبی دوستدار اهل بیت علیهم السلام را در مقایسه با محبت و ولایت ایشان، می‌توان دارای درجات بسیار زیادی دانست که ما متناسب با بحث فعلی آن را در دو طیف مختلف دسته‌بندی می‌کنیم که هر طیفی خود دارای درجات می‌باشد:

طیف اول حالتی است که عشق و علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت گرامی اش علیهم السلام در انسان زنده شده و او خود را به شدت تحت تأثیر جذب و محبت ایشان می‌یابد. در این حالت نه تنها دست به انجام معصیت نمی‌زند، بلکه حتی فکر انجام آن را هم نمی‌کند و نسبت به آن گناهایی که در گذشته انجام داده نیز به شدت احساس شرمندگی و پشیمانی می‌کند.

طیف دوم حالتی است که آن آتش محبت فروکش کرده و شخص اقبال قلبی شدید خود را نسبت به اهل بیت علیهم السلام از دست داده‌است، اما در دل با آن بیگانه نشده‌است؛ پیوند قلبی اش ضعیف شده، اما بریده نشده‌است؛ کشش کم شده، اما از بین نرفته‌است. چنین کسی اگر تحت تأثیر هواهای نفسانی و شهوات آن قرار گیرد، چه بسا نتواند خود را نگه دارد و در نتیجه به ورطه گناه بلغزد. البته این هم

بستگی به شدت محبت باقیمانده در قلب شخص دارد که اگر بتواند با آن شهوات نفسانی برابری و مقابله کند، او را از لغزش حفظ می‌کند.

دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام در این طیف، تا وقتی مغلوب شهوات و امیال نفسانی نشده‌است، حداقل بنای بر اطاعت از دستورات ایشان را دارد. «بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت» یک فعل قلبی است که با تحقق خارجی طاعات و معاصی که آن را «اطاعت یا معصیت بالفعل» می‌نامیم تفاوت دارد. اطاعت بالفعل به انجام طاعت و معصیت بالفعل به انجام معصیت گفته می‌شود. ولی بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت به آن حالت قلبی اطلاق می‌شود که شخص تصمیم بر نافرمانی ندارد و بلکه تصمیم بر اطاعت دستورات پیشوایانش را دارد. و این مرحله قبل از تحقق خارجی طاعات و معاصی است.

حال اگر زمینه جذب و کشش به سوی گناه برای چنین فردی پیش آید، متناسب با کمی محبتش نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام ممکن است مغلوب شود و دست به گناه بزند. هر چند که چه بسا به فاصله کمی به خودش آید و با همه وجود از کرده خود پشیمان شود و خود را در برابر محبوبش شرمنده و خجل احساس کند، ولی به هر حال در آن لحظات گناه، لغزیده‌است و از حال محبت به پیشوایانش خارج شده و غفلت کرده‌است.

در این حالت، هر چند گناه چنین شخصی معصیت و دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود، ولی خود او با اینکه گناهکار است، قصد دشمنی با خدا ندارد و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام هم نیست. زیرا آن عمل زشتی را که مرتکب شده، به قصد سرکشی و دهنکجی و مخالفت با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام انجام نداده‌است. و به همین دلیل وقتی متذکر اشتباهش شود، به شدت ناراحت می‌گردد و از کرده خود پشیمان می‌شود و از درگاه الهی طلب مغفرت می‌نماید.

پس ممکن است دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام به صورت موقت و گذرا، حال محبت به ایشان را از دست بدهد که در این شرایط دیگر بنای اطاعت ندارد و چه بسا بنای بر نافرمانی و معصیت هم بگذارد، اما قصد دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام هم ندارد. و این پایین‌ترین سطح در طیف دوم است. در این سطح، شخص فاقد ایمان

است و اگر در این حالت از دنیا برود، بی ایمان از دنیا رفته. اما اگر مورد لطف خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، از گناه خود توبه می کند و تا وقتی محبت و ولایت ایشان را دارد، وعده مغفرت و رحمت الهی شامل حال او می باشد.

### ورع حافظ و صیانت کننده دین است

با توجه به مطالب فوق، قسمت آخر حدیث جابر از امام باقر علیه السلام نیز معنای روشنی پیدا می کند:

مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا، فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ. وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ. مَا تَنَاؤُ  
وَلَا يَتَنَاؤُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ.

هر کس مطیع خدا باشد، دوستدار ماست. و هر کس نافرمانی خدا را بکند، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل و ورع به دست نمی آید.

اینجا همان اصل کلی که مطلوب ائمه طاهرين علیهم السلام است مورد تأکید قرار گرفته - یعنی اینکه اهل ولایت باید اهل عمل به دستورات دین باشند - و همین مطلب را به عنوان نشانه و علامت دوستداران خود معرفی کرده اند. منظور از «مطیع» در اینجا کسی که هیچگاه معصیت نکند، نیست، بلکه مراد کسی است که در اکثر حالات خود با توجه به محبت و ولایت پیشوایانش، اهل عمل به فرامین آنهاست و سعی می کند که از صف پیروان ایشان جدا نشود و کاری نکند که رنگ دشمنان ایشان به او بخورد. چنین فردی بنایش بر اطاعت از دستورات شرع است و اگر هم بلغزد، فوری پشیمان شده، خود را سرزنش می کند و به جبران اشتباهش می پردازد.

و اما منظور از «عاصی» اگر کسی باشد که از روی عناد و دشمنی با خدا، به نافرمانی او دست بزند، چنین شخصی قطعاً دشمن خداست، و دشمن خدا، دشمن اهل بیت علیهم السلام هم هست. ولی چنین معنایی برای «عاصی» در این حدیث که مخاطب آن مدعیان تشیع و دوستداران اهل بیت علیهم السلام هستند، بعید به نظر می رسد، و ظاهراً مراد از آن همان گناهکاری است که از روی طغیان و قصد مخالفت با خدا گناه نمی کند ولی البته لغزیده است و با گناهی که مرتکب شده خود را در صف

دشمنانِ خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار داده. پس چنین شخصی از جهتِ عملش دشمنِ اهل بیت علیهم السلام است، چون کاری کرده که از آن مخالفین و دشمنانِ اهل بیت علیهم السلام است.

به عنوان مثال اگر اجتماعی از طرفداران و مخالفانِ اهل بیت علیهم السلام تشکیل شود که هر یک از اینها با رنگِ لباسهایشان شناخته می‌شوند، این شخص گناهکار، با معصیتِ خود، لباسِ مخالفان را به تن کرده، و اگر در همان لحظه عکسی از هر دو گروه گرفته شود، او هم جزء مخالفان محسوب می‌گردد. و خطرِ بسیار بزرگ این است که خداوند در همان حال او را از دنیا ببرد که در این صورت معلوم می‌شود که از جمله اشقیای بوده و نتوانسته است خود را در جرگه سعدا قرار دهد. پس باید از خدا کمک خواست و از راهنماییهای ائمه علیهم السلام بهره برد. چنانکه در جمله آخر از فرمایش امام باقر علیه السلام به همین مطلب اشاره شده که انسان باید اهل عمل و ورع باشد و از گناهان بترسد و از آنها فرار کند و ایمانِ خود را به وسیله ورع حفظ نماید.

ورع یعنی روحیه پاسداری و مراقبت از دین، به وسیله ترک محرمات و پرهیز از مشتهات. دین در اصل چیزی جز ولایت و محبتِ اهل بیت علیهم السلام نیست، و ورع وسیله حفظ آن می‌باشد. عمل هم وقتی مقبول است که با اعتقاد به ولایت انجام شده باشد. چون روح عمل عبارت است از حبِّ فی الله و بُغضِ فی الله که تجلی آن دوستی و ولایتِ اهل بیت علیهم السلام است. بنابراین بالاخره این ولایت است که باید از انسان دستگیری کند و اعمال، حافظ و نگهبانِ آن هستند. این مسئله در احادیث ما تحت عنوان اینکه «ورع حافظ و صیانت کننده دین است» مطرح شده و ما برای توضیح این مطلب، ابتدا آنچه درباره ارتباط اعمال با ولایت و محبتِ اهل بیت علیهم السلام بیان شد، یادآوری می‌کنیم:

هر چه محبتِ به اهل بیت علیهم السلام در انسان فزونی یابد، انجام طاعات برای انسان ساده‌تر می‌شود و انسان در عمل به آنها توفیق بیشتری می‌یابد. و از طرف دیگر هر کار خوبی که انجام دهد، درجه بالاتری از محبتِ اهل بیت علیهم السلام نصیبش می‌شود. پس کارهای خوب و محبت و ولایتِ اهل بیت علیهم السلام در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل

دارند و هر کدام باعث رشد دیگری می شود.

متقابلاً هر چه محبت به اهل بیت علیهم السلام کمتر و ضعیفتر باشد، انسان راحت تر و سریعتر در ورطه گناهان سقوط می کند. و از طرف دیگر هر کار زشتی که انسان انجام دهد، حداقل یک درجه او را از محبت اهل بیت علیهم السلام دورتر کرده و به بغض و دشمنی با ایشان نزدیک می سازد. پس کارهای بد هم با ضعیف تر شدن محبت اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با ایشان رابطه مستقیم دارد. گاهی یک گناه که انسان آن را سبک شمرده است باعث ناخشنودی خداوند از او می گردد. و در صورت اصرار بر گناه و بی توجهی و بی مبالاتی، چه بسا کار انسان به دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام هم بکشد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخْفَى رِضَاءُ فِي طَاعَتِهِ. فَلَا تَسْتَضْفِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ. فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاءُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ. فَلَا تَسْتَضْفِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ. فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ...<sup>۱</sup>

خدای تبارک و تعالی... خشنودی خود را در طاعت خود پنهان کرده است. پس هیچیک از طاعات او را کوچک شمار. چه بسا همان باعث خشنودی او گردد در حالی که تو نمی دانی. همچنین ناخشنودی خود را در نافرمانی اش پنهان نموده است. پس هیچیک از معاصی را کوچک شمار. چه بسا همان سبب نارضایتی او گردد در حالی که تو نمی دانی....

بنابراین باید نسبت به همه گناهان حساسیت داشت و هیچیک از آنها را سبک نشمرد. دشمنی با اهل بیت علیهم السلام هم می تواند معلول بی توجهی و بی مبالاتی نسبت به گناهان باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً. فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنُنُ. فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ اسْتُرُوا عَبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ. فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا. فَمَا يَدْعُ شَيْئاً مِنَ الْقَيْحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَمْتَدِحَ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَيْحِ. فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدْعُ شَيْئاً إِلَّا رَكِبَهُ. وَ



إِنَّا لَنَسْتَخِييَ مِمَّا يَصْنَعُ. فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ أَنْ ارْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ. فَادَا  
فَعَلَ ذَلِكَ، أَخَذَ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْهَيْكَ سِتْرُهُ فِي السَّمَاءِ وَ  
سِتْرُهُ فِي الْأَرْضِ. فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِيَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ.  
فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: لَوْ كَانَتْ لَكَ فِيهِ حَاجَةٌ مَا أَمَرْنَا أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ  
عَنْهُ.<sup>۱</sup>

بر هر بنده‌ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی که چهل گناه کبیره مرتکب شود. چون چهل گناه کبیره مرتکب شد، پرده‌ها از او کنار می‌رود. آنگاه خدا به آنها (فرشته‌ها) وحی می‌کند که بنده مرا با بالهای خود بپوشانید. فرشتگان او را با بالهای خود می‌پوشانند. سپس آن بنده هر کار زشتی را مرتکب می‌شود؛ تا آنجا که به عمل زشت خود نزد مردم افتخار می‌کند. آنگاه فرشتگان می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو است که مرتکب هر چیزی (گناهی) می‌شود. و ما از کارهای او خجالت می‌کشیم. پس خدای عزوجل به ایشان وحی می‌کند که بالهای خود را از او بردارید. و چون چنین شود، شروع به دشمنی با ما اهل بیت می‌کند. و اینجاست که پرده او در آسمان و در زمین دریده می‌شود. فرشتگان عرضه می‌دارند: پروردگارا، این بنده تو است که پرده دریده باقی مانده است. خدای عزوجل به ایشان وحی می‌کند: اگر خدا به او نیازی (توجهی) داشت، به شما دستور نمی‌داد که بالهای خود را از او بردارید.

پس ارتکاب گناه و اصرار بر انجام آن، می‌تواند کار انسان را به بغض اهل بیت علیهم‌السلام بکشانند. و این در اثر سلب توفیق و مبتلا شدن به خذلان الهی است. و اگر چنین شود، اصل دین از بین می‌رود. زیرا محبت و ولایت، حقیقت ایمان و روح دین است. از اینجا می‌توان اهمیت ورع را که اینقدر در روایات سفارش شده است، دریافت و معلوم می‌شود که چرا از ورع به عنوان حافظ و صیانت کننده دین تعبیر کرده‌اند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

إِتَّقُوا اللَّهَ. وَ صُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبائر، ح ۹.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۲.

تقوای خدا را داشته باشید. و دین خود را به وسیلهٔ ورع محافظت نمایید.

ورع به همان حالتِ محافظت و مراقبت از دین گفته می‌شود. رعایت حرام و حلال الهی، وسیلهٔ محافظت و صیانت از دین - که همان ولایتِ اهل بیت علیهم السلام است - می‌باشد. و کسی که اهل ورع باشد، می‌تواند امیدوار به با ایمان از دنیا رفتن باشد. اینها همه در شرایطی است که سعادت و شقاوتِ انسان در هنگام مرگ مشخص می‌شود و هیچکس به طور عادی نمی‌داند که با چه حالی از دنیا می‌رود. بنابراین اهل ایمان نوعاً باید خود را در معرض خطر از دست رفتن ایمانشان بدانند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم برای کسی که با محبتِ اهل بیت علیهم السلام از دنیا برود، بهشت را تضمین کرده‌اند:

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَ ثَلَاثًا.

آگاه باشید! هر کس با محبتِ آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. این مطلب را سه بار فرمودند.<sup>۱</sup>

همهٔ احادیثی که اهل محبت و ولایتِ اهل بیت علیهم السلام را سعادت‌مند و اهل نجات دانسته‌اند، مربوط می‌شود به کسانی که با این حال از دنیا رفته‌اند. و در بعضی از آنها هم تصریح به این شرط شده‌است. در ذیل آیهٔ شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۲</sup> اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده‌اند:

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَاتَ شَهِيدًا. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَاتَ تَائِبًا. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بَشْرُهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَعَلَ اللَّهُ زُورَ قَبْرِهِ الْمَلَائِكَةَ بِالرَّحْمَةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَاتَ

۱- بحار ج ۳۹ ص ۲۷۷.

۲- شوری / ۲۳.

عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup>

هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، شهید مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، آمرزیده از دنیا رفته است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، توبه کرده مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، فرشته مرگ و سپس نکیر و منکر (دو فرشته مأمور سؤال در قبر) او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، همانگونه که عروس به خانه شوهرش برده می شود، به سوی بهشت برده می شود. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، خدا زیارت کنندگان قبر او را فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، بر سنت (پیامبر) و جماعت (اهل حق) مرده است. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد ﷺ از دنیا برود، روز قیامت در حالی محشور می شود که میان دو چشم او این عبارت ثبت شده است: ناامید از رحمت خدا. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد ﷺ از دنیا برود، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

همه وعده‌ها به دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و متقابلاً وعیدهایی که به دشمنان ایشان متوجه است، مربوط به حال مرگ آنهاست. و چون کسی از آن حال خود مطلع نیست، لذا دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا نمی توانند به محبت و ولایت فعلی خود مغرور شود و با اعتماد بر آن نسبت به عمل و رعایت دستورات شرع لاابالی و بی تفاوت باشد.

مباحث این فصل را با پیامی از امام باقر علیه‌السلام برای همه دوستان خود، به پایان می بریم. وقتی «خَيْثُمَه» برای خدا حافظی خدمت امام علیه‌السلام می رسد، ایشان چنین

۱- بحار ج ۲۷ ص ۱۱۱ و ۱۱۲، به نقل از صاحب کشاف و ثعلبی.

می فرمایند:

يَا خَيْثَمَةَ، اَبْلِغْ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ. وَ اَوْصِيهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ اَنْ  
يَعُودَ غَنِيَّتُهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّتُهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ، وَ اَنْ يَشْهَدَ حَيْثُ جِنَازَةٌ  
مَسِيَّتِهِمْ، وَ اَنْ يَتَلَقَوْا فِي بُيُوتِهِمْ. فَاِنَّ لِقِيَا بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَاةً لَامِرْنَا. وَ رَحِمَ اللَّهُ  
عَبْدًا اَخِيَا اَمْرَنَا.

يَا خَيْثَمَةَ، اَبْلِغْ مَوَالِينَا اَنَا لَانْعَنِي عَنْهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا اِلَّا بِعَمَلٍ وَ اَنْتَهُمْ لَنْ يَنَالُوا  
وَلَايَتَنَا اِلَّا بِالْوَرَعِ، وَ اَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ  
خَالَفَهُ اِلَى غَيْرِهِ.<sup>۱</sup>

ای خیشمه، هر کس از دوستان ما را دیدی سلام برسان. و آنها را به تقوای  
خدای بزرگ سفارش کن، و به اینکه ثروتمند آنها به فقیرشان و توانمندشان  
به ضعیف آنها رسیدگی نماید و زنده آنها برای (تشییع) جنازه مرده شان  
حاضر شود، و اینکه در خانه های یکدیگر به ملاقات هم بروند. زیرا دیدار  
آنها با یکدیگر باعث زنده شدن امر ماست. خداوند رحمت کند بنده ای را که  
امر ما را زنده بدارد.

ای خیشمه، به دوستان ما پیغام بده که ما آنها را از طرف خدا جز به وسیله عمل  
بی نیاز نمی کنیم و آنها هم جز به وسیله ورع به ولایت ما نمی رسند. و بیشترین  
حسرت را در روز قیامت کسانی می خورند که عدالتی را ستوده اند، اما  
برخلاف آن گرایش پیدا کرده اند.

پیام امام علیه السلام در این حدیث این است که: اولاً: دوستان اهل بیت علیهم السلام باید به فکر  
یکدیگر باشند و از هم خبر داشته باشند و به درد هم رسیدگی کنند. و ثانیاً: بدانند  
که برای پاسداری و محافظت از ولایت اهل بیت علیهم السلام باید ورع را رعایت کنند.  
و اینکه فرموده اند: ما دوستان خود را از طرف خدا جز به وسیله عمل بی نیاز  
نمی کنیم، منظور از عمل بیش از هر چیز عمل قلب است که همان معرفت صحیح  
نسبت به اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن به ولایت ایشان است که ارزش هر عمل

خارجی هم به این عمل قلب برمی‌گردد، و در مرتبه بعد دستوارتِ شرع است که باید جدی گرفته شوند.

پس در مجموع مشخص شد که آنچه اصل دین را تشکیل می‌دهد و باعث نجاتِ انسان در آخرت می‌گردد، معرفت و ولایتِ اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، به شرطی که انسان با این اعتقاد از دنیا برود. و به خاطر حفظ و صیانتِ ایمان تا لحظهٔ مرگ، رعایت حدود الهی و شریعت اسلام به طور کامل و در حدِّ ورع، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. بحث دقیقتر دربارهٔ «ورع» را به انتهای کتاب موکول می‌کنیم.

## فصل ۳

# عصارة دین: معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه

دینداری فقط به معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه محقق می شود

از مباحث گذشته روشن شد که دینداری فقط و فقط به معرفت امام عجل الله تعالی فرجه محقق می شود، به طوری که اگر کسی امام شناس باشد در واقع خداشناس و پیغمبر شناس هم هست، و با وجود معرفت امام عجل الله تعالی فرجه عمل نکردن به احکام فرعیّه، ضرر به اصل وجود دین نمی زند. و در مقابل اگر کسی امام شناس نباشد، در حقیقت توحید و نبوت را هم نپذیرفته و چنین کسی از نظر کتاب و سنت، «بیدین» شناخته می شود. اکنون در فصل سوم سخن این است که همه آنچه درباره معرفت امام عجل الله تعالی فرجه بیان شد، در معرفت نسبت به آخرین امام و حجّت الهی، یعنی وجود مقدّس حضرت حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه خلاصه می شود. و کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آنها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه بیفایده است. لذا فرموده اند:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ  
إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ. ۱

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام و الرّد إليه، ح ۲، از امام باقر یا امام صادق عجل الله تعالی فرجه.



بنده، ایمان نخواهد آورد مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایشان باشد.

ملاحظه می شود با اینکه به معرفت همه امامان تصریح شده است، ولی برای نشان دادن اهمیت مطلب، به ذکر امام زمان شخص، از باب ذکر خاص بعد از عام، اشاره رفته است. و این، نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقق ایمان می رساند، به طوری که وجود همه معرفت های پیشین بدون معرفت امام زمان شخص، برای وی فایده ندارد و او را از بیدینی و گمراهی خارج نمی سازد. آنچه انسان را از بیدینی و اعتقاد جاهلی به نور ایمان و هدایت الهی می رساند، فقط و فقط معرفت امام زمان وی می باشد. این حدیث را شیعه و سنی به طور متعدد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.<sup>۱</sup>

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شناخت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله. و کسی که به معرفت امام زمان خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیت که خدا و پیغمبر را نمی شناختند، خارج نشده است. بنابراین، معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السلام منتهی نشود، به حال انسان فایده ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی کند.

در باره حدیث فوق، شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: «جاهلیة جهلاء أو جاهلیة لا یعرف إمامه؟»: منظور از جاهلیت، جهل مطلق و نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امام است؟ حضرت در پاسخ می فرمایند:

جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ ضَلَالٌ.<sup>۲</sup>

۱- ینابیع الموده قندوزی، باب ۲۹، ص ۱۳۷ چاپ حیدریه نجف و ص ۱۱۷ چاپ اسلامبول.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب من مات و لیس له امام...، ح ۳.

منظور جاهلیتِ کفر و نفاق و گمراهی است.

یعنی عدم معرفت نسبت به امام زمان علیه السلام نتیجه‌اش کفر و نفاق و گمراهی است. عدم معرفت که یک فعل اختیاری انسان است، ممکن است در اثر عدم معرفتی خداوند امام زمان علیه السلام را - بدون کوتاهی کردن خود شخص - باشد که این حالت «ضلال» نامیده می‌شود که تعبیر دیگری از «استضعاف» است. در این حالت، شخص مقصر هم نیست ولی به هر حال از هدایت الهی و دینداری محروم گشته است. حالت کفر و نفاق مربوط به شخصی است که برایش معرفتی الهی صورت گرفته، ولی او در پذیرفتن و زیر بار آن رفتن کوتاهی کرده. و این هم دو حالت دارد: یا انکار و عدم تسلیم خود را صریحاً ابراز می‌کند که «کفر» نامیده می‌شود، و یا مخفی می‌دارد که حالت «نفاق» است. و در هر سه مورد، بالاخره شخص از مسیر عبودیت خداوند دور افتاده و عاقبت به خیر نیست<sup>۱</sup>.

پس در حقیقت، با نشناختن و تسلیم امام زمان علیه السلام نشدن، انسان همه چیز را از دست می‌دهد. همه کارهای خوب و اعمال نیک، در صورت معرفت امام زمان علیه السلام برای انسان سعادت آور می‌باشد و در غیر این صورت هیچگونه دستگیری از شخص نمی‌کند.

نباید تصور شود که اینهمه تأکید بر اهمیت معرفت امام زمان علیه السلام صرفاً برای این است که از طریق آن، احکام دین و شریعت به دست می‌آید. به تعبیر دیگر: ارزش معرفت امام زمان علیه السلام فقط از جهت «طریقیّت» داشتن آن برای آشنایی با فروع دین نیست، بلکه بالاتر از آن و مهمتر از آن «موضوعیّت» داشتن معرفت امام عصر علیه السلام فرجه است؛ به طوری که اصلاً حقیقت دین خلاصه می‌شود در معرفت آن حضرت و بیش از همه آنچه از طریق نماز و روزه و حج و سایر عبادات خدا عبادت می‌شود، از طریق معرفت امام زمان علیه السلام این بندگی کردن صورت می‌پذیرد. نفس اعتقاد به امامت ایشان و رجوع و تسلیم به ایشان، بالاترین بندگی خدا و روح همه اعمال عبادی به حساب می‌آید و خداوند بیش از

۱ - به این معنا که اگر شخص در یکی از این حالات از دنیا برود، مشمول وعده دستگیری و نجات الهی نیست.

هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت، عبادت می شود.

از همین جهت است که در یکی از زیارات امام عصر علیه السلام که با عبارت «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ» آغاز می شود، خطاب به آن حضرت چنین می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ<sup>۱</sup>

سلام بر دین (به ما) رسیده.

وجود مقدس ولی عصر علیه السلام عجل الله تعالی فرجه و معرفت به ایشان، همان دینی است که خدای متعال از ما خواسته و به وسیله پیامبرش بر ما نازل فرموده است. و این فراز به رساترین تعبیری «موضوعیت» داشتن معرفت امام زمان علیه السلام را می رساند.

**هدف از خلقت، تنها به معرفت امام عصر علیه السلام حاصل می شود**

همه آنچه درباره موضوعیت داشتن معرفت امام زمان علیه السلام بیان گردید، نسبت به غیر معرفت خدا صادق است. زیرا همه چیز حتی معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت الله طریقیت دارد. اگر عمل به شریعت و تسلیم شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام در مسیر تسلیم شدن به خدای متعال باشد، ارزش پیدا می کند. و اصولاً ارزش هر چیز به این است که انسان را در پیشگاه الهی ذلیل تر و تسلیم تر گرداند. بنابراین می توان مباحث گذشته را این طور خلاصه نمود که: معرفت امام زمان علیه السلام نسبت به معرفت الله طریقیت دارد. و طریقیت آن هم منحصر به فرد می باشد، به طوری که جانشینی برای آن نمی توان داشت. و همین معرفت امام علیه السلام نسبت به غیر معرفت خدا موضوعیت دارد، به طوری که همه دستورات دین، تا شخص را به تسلیم و خضوع در برابر امام علیه السلام و ولایت او نکشاند، ارزشی نخواهد داشت. بنابراین بندگی خدا منحصر می شود در اینکه شخص به معرفت امام زمان علیه السلام تسلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند.

مباحث بخش اول کتاب را که تحت عنوان «بندگی هدف از خلقت انسان» می باشد، با نقل حدیثی در این مورد به پایان می بریم. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

۱- مفاتیح الجنان، به نقل از سیدبن طاووس.

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْدَ الْحَمْدِ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ  
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صلوات الله وسلامه: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا  
لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَفْتَنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.  
فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ علیه السلام: مَعْرِفَةُ  
أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.<sup>۱</sup>

روزی حسین بن علی علیه السلام نزد اصحاب خود آمد و بعد از حمد خدای عزوجل و  
صلوات بر حضرت محمد صلوات الله وسلامه فرمود: ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را  
نیافرید مگر برای اینکه معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند،  
به عبادت او پردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.  
آنگاه مردی از ایشان پرسید: پدر و مادرم فدای شما شوند ای پسر رسول خدا،  
معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت اهل هر زمانی امام خودشان  
را که اطاعت او بر ایشان واجب است.

اگر آنچه از ابتدای کتاب تا اینجا بیان شد، مورد قبول باشد، براحتی می توان  
پذیرفت که: معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السلام محقق نمی شود. و از همین  
جهت است که امام حسین علیه السلام، معرفت خدا را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر  
کرده اند، در حالی که نه خدای تعالی امام زمان است و نه امام زمان خداست و نه  
صحبت از هیچگونه حلول و وحدتی می باشد. تنها چیزی که هست اینکه اگر  
کسی امام خود را آنچنانکه باید بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به  
هدایتگری امام علیه السلام نصیب او می شود، حفظ شدن در مسیر معرفت خدای متعال و  
رسیدن به درجات بالاتر آن می باشد که این خود سرچشمه همه فضایل است.  
بنابراین، معرفت امام (حداقل در پایین ترین مرتبه آن) برای شخص عارف،  
منشأ و منبع همه خیرات و تضمین کننده سعادت کامل اوست، به طوری که با  
داشتن آن، همه چیز را به دست می آورد. این معرفت همان است که در قرآن  
«حکمت» نامیده شده؛ آنجا که درباره لقمان می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»<sup>۱</sup>

همانا لقمان را حکمت عطا فرمودیم.

به فرموده امام صادق علیه السلام حکمت در این آیه معرفت لقمان به امام زمان خودش می باشد.<sup>۲</sup>

پس هدف از خلقت که عبارت از شناخت و بندگی خدای بزرگ است، در مقام عمل و تحقق خارجی در یک کلمه خلاصه می شود و آن «معرفتِ امام عصر علیه السلام» می باشد. تنها کسانی به هدف از آفرینش خود رسیده اند که به این مرتبه رسیده باشند، و گرنه از خواست خدا بدور هستند.

---

۱- لقمان / ۱۲.

۲- بحار ج ۲۴ ص ۸۶.

ببخش ۲

معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت

## فصل ۱

# دینداری در زمان غیبت

**غیبت امام علیه السلام محرومیت بزرگی برای مردم می باشد**

خدای متعال برای هدایت انسانها، امامان از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را معرفی کرد تا مردم با مراجعه به ایشان، از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی برسند. و این بزرگترین نعمت خدا بر انسانها بوده است. زیرا همچنانکه ملاحظه شد تنها وسیله هدایت، همین چهارده معصوم علیهم السلام هستند.

امت اسلام این افتخار را پیدا کردند که با سیزده نفر از این بزرگواران زندگی کنند و از محضر آنها استفاده ببرند. البته از امکان استفاده‌ای که برای امت بود، متأسفانه تعداد بسیار بسیار اندکی استفاده صحیح کردند، ولی به هر حال خداوند نعمت حضور ایشان را تا قبل از آخرین امام علیه السلام از مردم سلب نکرد.

باید به این نکته توجه داشت که: اگر خداوند نعمتی را بدون آنکه شخص استحقاقی داشتن آن را داشته باشد به او ارزانی کرد، این لطف خدا «فضل» نامیده می شود. و اگر بعد از مدتی آن نعمت را سلب کرد، چون در اصل استحقاقی برای به دست آوردن آن نداشته است، ظلمی از طرف خداوند به او صورت نگرفته و گرفتن آن نعمت عین «عدل» خداوند است.

بر خدا واجب نیست که همواره و برای همه کس با فضل خود رفتار کند، بلکه گاهی به فضل و گاهی هم به عدل خویش رفتار می کند. و هر دو حالت به حکمت



ذات مقدّسش بر می‌گردد. و هیچ دلیل ندارد که ما انسانها هم از حکمت رفتار متفاوت خداوند با مخلوقات خود، سر در آوریم. آنچه او انجام می‌دهد، چه عدل و چه فضل، قطعاً حکیمانه است، چه ما حکمت آن را بفهمیم و چه نفهمیم. فهمیدن حکمت کارهای خدا هم، اگر امکان پذیر باشد، نوعاً از طریق ادله نقلی میسر است و در حد تشخیص و روشنگری عقل آدمی نمی‌باشد. یکی از سنتهای الهی که در قرآن و روایات بیان شده این است که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

این به دلیل آن است که خداوند نعمتی را که به یک گروه عطا فرموده تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها وضع خود را دگرگون کنند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءَ حَتْمًا لَا يُنْعَمُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْأَلُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ. وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup>

قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده‌اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آنکه گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون کنند.»

این سنت الهی یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هر چند گرفتن یک نعمت از یک امت، ظلم نسبت به آنها نیست، اما طبق

۱- رعد / ۱۱.

۲- انفال / ۵۳.

۳- تفسیر نورالثقلین ج ۲ ص ۴۸۸.

آنچه خودِ خدا مقرر فرموده تا یک امتی در برابر نعمتِ خداوند، ناشکری و قدرناشناسی نکنند، مبتلا به سلبِ آن نعمت نمی‌گردند. با توجه به این مقدمه، می‌توان گفت:

هر چند حکمتِ غیبتِ امام عصر علیه السلام برای ما به طور کامل روشن نشده و طبق احادیثی که در این خصوص وارد شده، علتِ آن پس از ظهورِ خود حضرت مشخص می‌گردد، اما یکی از حکمتها و علت‌هایی که برای آن ذکر شده و این، تکلیفِ خود مردم را روشن می‌سازد، مسئلهٔ غضبِ خداوند بر مردم و امتِ قدرناشناس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. نعمتِ حضور ائمه علیهم السلام فضل بزرگی از طرفِ خدا بر امتِ اسلام بوده‌است که متأسفانه به خاطر معاصیِ خود، مبتلا به سلبِ آن گشته‌اند و در اثر غضبِ خدا بر خلق، امام عصر علیه السلام از دیدگانِ آنها مخفی گشته‌اند. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.<sup>۱</sup>

وقتی خدای متعال بر آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورتِ با آنها دور می‌کند.

آری؛ در اختیار مردم قرار دادنِ امامان برای رجوع سهل و سادهٔ آنها به ایشان، از مصادیقِ فضل خداست، و دور کردنِ امام از دسترسیِ عادی مردم به ایشان، طبق عدل الهی است. و آن فضل، بر این عدل مقدم بوده‌است؛ ولی غضبِ خدا سببِ عدول از فضل به عدل گردید و این غضب هم نتیجهٔ نافرمانی و معصیتِ خود مسلمانان است.

پس به هر حال انکار نمی‌توان کرد که محرومیت مردم از استفادهٔ عادی بردن از امام زمان علیه السلام در زمانِ غیبت، از بزرگترین محرومیت‌هایی است که هیچ چیز جای آن را در زندگی نمی‌گیرد. و ما از این بابت نه خرسند و خوشحال بلکه ناراضی و ناراحت هستیم؛ اما نه ناخشنودی و نارضایتی از خداوند - که عادل بودنِ خدا جای ناراحتی و ناخرسندی ندارد - بلکه از خود و گناهِ خود و مردمانِ دیگری که

سبب این غضب الهی را فراهم کرده‌اند، ناخرسندیم؛ بخصوص که می‌دانیم، خداوند با غیبت امام علیه السلام امت را امتحان می‌کند و بسیاری از مسلمانان و حتی امام‌شناسها در این امتحان سرافکننده و شکست‌خورده برمی‌گردند.

### غیبت امام علیه السلام امتحان سخت دینداری برای شیعه

«امتحان» یکی از حکمت‌هایی است که بنابر دلایل نقلی، در امر غیبت امام زمان علیه السلام وجود داشته‌است؛ امتحانی که بسیاری از امت اسلام، موفقیتی در آن پیدا نمی‌کنند. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ. إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.<sup>۱</sup>

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که (در آن) معتقدان به امامت (هم) از اعتقاد خود برمی‌گردند. این مسئله (غیبت) چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به وسیله آن می‌آزماید.

امتحان غیبت باید خیلی دشوار باشد که اهل امامت و ولایت هم در آن، مصون از لغزش نیستند. اصلاً این امتحان مخصوص معتقدین به امامت است، و دیگران قبل از این رتبه، در امتحانهای قبل شکست خورده و از رده خارج شده‌اند. اکنون در زمان غیبت آخرین پیشوا، خداوند می‌خواهد ثابت قدمها را از افراد سست ایمان و سطحی نگر جدا نماید. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ. وَ لَتَمَحْضَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ. قُتِلَ. هَلَكَ. بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟<sup>۱</sup> وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عِيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَ كَمَا تُكْفَى السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ.<sup>۲</sup>

توجه داشته باشید! قسم به خدا امام شما سالهایی از روزگارتان را در غیبت خواهد بود. و شما مورد آزمایش سخت قرار خواهید گرفت؛ تا آنجا که گفته

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.

۲- همان مدرک، ح ۳.

می‌شود: امام زمان از دنیا رفت. کشته شد. به هلاکت رسید. به کدام درّه وارد شد؟! و همانا دیدگانِ مؤمنان بر آن امام اشک می‌ریزد. و شما همچون کشتیهایی که گرفتار امواج دریا شده و سرنگون می‌شوند، سرنگون خواهید شد.

خیلی انسان باید در اعتقاداتِ خود استوار باشد تا در اثر این سختیها و ناملایمات، نلغزد و در عقاید خویش سست نشود. و خیلی باید از پیشوایانِ خود سپاسگزار باشیم که قبل از آنکه زمان غیبت فرا برسد، ما را از خطرات و لغزشگاههای آن، آگاه کرده‌اند. امتحان غیبت کار را به جایی می‌رساند که اکثر کسانی که معتقد به امامتِ امام غایب هستند، از عقیده خود برمی‌گردند و دیگر چندان اسمی از حضرت نمی‌برند و یادی هم از آن بزرگوار نمی‌کنند. صقربن ابی‌دلف می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي، ابْنِي عَلِيُّ  
 أَمْرُهُ أَمْرِي. وَقَوْلُهُ قَوْلِي. وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي. وَالْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ. أَمْرُهُ أَمْرُ  
 أَبِيهِ. وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ. وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ.  
 ثُمَّ سَكَتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً  
 شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَنْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ.  
 فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ  
 از تداومِ اکثرِ القائلينِ بِإِمَامَتِهِ.<sup>۱</sup>

از ابو جعفر محمد بن علی (امام جواد) عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمایند: امام بعد از من پسر من علی است. امر او امر من، و سخن او سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می‌باشد.

سپس حضرت سکوت فرمود. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند: بعد

از حسن پسرش، قائم به حق و همان شخصی است که مورد انتظار می باشد. عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، چرا ایشان «قائم» نامیده شده اند؟ فرمود: چون او وقتی قیام می کند که یادش مرده است و اکثر معتقدین به امامت وی، از عقیده خود بازگشته اند.

آری؛ آنقدر بیوفایی و قدرناشناسی نسبت به امام زنده در زمان غیبت زیاد می شود که نام و یاد ایشان در جامعه می میرد و اکثر شیعیانش آن اعتقادی که باید به امامت ایشان داشته باشند از دست می دهند. سختی مطلب آنگاه بیشتر درک می شود که انسان بداند به نحوی اعتقاداتش را از دست می دهد که خودش هم متوجه نمی شود. و این حالت احتیاج به مدت زمان زیادی هم ندارد، بلکه یک صبح تا غروب برای بیدین شدن کفایت می کند! امام باقر علیه السلام می فرمایند:

لَتَمَحَّضَنَّ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَمَحَّضَ الْكُخْلُ فِي الْعَيْنِ. وَإِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِى مَتَى يَقَعُ الْكُخْلُ فِي عَيْنِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا. وَ كَذَلِكَ يُضْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُنْسِي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا؛ وَ يُنْسِي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُضْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا.<sup>۱</sup>

ای شیعیان آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یقیناً برای پاک شدن مورد آزمایش سخت قرار می گیرید، همچون پاک شدن شرمه در چشم. (از این جهت که) انسان می فهمد چه موقع شرمه وارد چشمش گردید، ولی خارج شدنش را از چشم متوجه نمی شود. و به همین شکل انسان بامداد اعتقاد به امامت ما (اهل بیت) دارد، ولی شامگاه بی اعتقاد می شود؛ و نیز شامگاه اعتقاد به امامت دارد، ولی بامداد عقیده خود را از دست می دهد (بدون آنکه خود بفهمد چطور اعتقادش دگرگون گردید).

خطاب حضرت در این حدیث به همه شیعیان است و شامل پیروان ائمه علیهم السلام در زمان حضور ایشان هم می شود. اگر برای کسانی که درک حضور امام علیه السلام را می کردند چنین خطری وجود داشته باشد، پس وای به حال شیعیان زمان غیبت

حضرت که به غضب الهی مبتلا شده و حیران و سرگردان مانده‌اند!  
 و همین شدت بلاها و سختیهای زمان غیبت بود که امام صادق علیه السلام را به حال  
 مؤمنان آن زمان، گریان و پریشان ساخته بود. سدید صیرفی می‌گوید: «همراه با  
 مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب، خدمت مولایمان حضرت صادق علیه السلام  
 مشرف شدیم. دیدیم ایشان روی خاک نشسته‌اند، در حالی که یک عبای خیبری  
 بر دوش دارند، و چون زن فرزند مرده سوخته جگر اشک می‌ریزند، به طوری که  
 غم و اندوه بر گونه‌هایشان مشخص است و رخساره حضرت دگرگون شده و  
 اشکها اطراف چشمان مبارکشان را مرطوب ساخته است.» در این حال آن  
 حضرت کلماتی را خطاب به حضرت مهدی علیه السلام بر زبان داشته‌اند که سدید عین آن  
 عبارات را نقل می‌کند و بعد می‌گوید: به ایشان عرضه داشتیم: ای پسر بهترین  
 مردم، خدا دیده‌ات را گریان نکند. از چه پیشامدی اشک شماروان و دیده شما  
 گریان شده است؟ و چه چیز شما را این‌گونه به ماتم نشانده است؟ حضرت آهی  
 کشیده فرمودند:

نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَعْفَرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ. وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ  
 الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ  
 اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ وَ  
 إِنْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوْلَدَ الشُّكُوكِ فِي  
 قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ازْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ  
 أَعْنَاقِهِمْ؛ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ: «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ الزَّمَانُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ»<sup>۱</sup>  
 - بِعَنِي الْوَلَايَةَ - فَأَخَذْتَنِي الرِّقَّةَ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.<sup>۲</sup>

صبح امروز در کتاب جعفر نظر کردم؛ همان کتابی که در آن علم مرگ و میرها  
 و بلاها و گرفتاریها و گذشته و آینده تا روز قیامت مندرج است و آن (کتاب  
 یا علم) را خداوند مخصوص به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه بعد از ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قرار  
 داده است. و در آن کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و

۱- اسراء / ۱۳.

۲- کمال‌الدین، باب ۳۳، ح ۵۱.

دیر کرد او و طولانی شدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در دل‌های آنها حاصل می‌شود و برگشتن بیشتر آنها از دین خود و بازکردن طوق اسلام از گردن‌های خود؛ همان طوقی که خدای متعال درباره‌اش فرموده است: «هر انسانی را طائری هست که برگردنش آویخته‌ایم» و منظور ولایت اهل بیت می‌باشد. (بعد از این تأملات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد.

این دلسوزی و ناراحتی در حق کسانی است که امام زمان خود را گم کرده‌اند و به شک و تردید در اعتقادات خویش مبتلا گشته‌اند و همین باعث ارتداد و بیدینی آنها شده است. و همین مطلب امام صادق علیه السلام را قرن‌ها قبل از فرارسیدن این زمان گریان کرده است.

#### حفظ دین در زمان غیبت از هر امری مشکلتر است

همانطور که گذشت مهمترین خطری که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام ما را تهدید می‌کند، خطر از دست رفتن اعتقادات صحیح و بیدین شدن است. و به همین جهت بیشترین توصیه‌ها و تأکیدها در خصوص زمان غیبت بر مراقبت از دین شده است. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدًا.<sup>۱</sup>

وقتی پنجمین فرزند از فرزندان امام هفتم غایب گردید، در مورد دین خود بسیار مراقب باشید و خدا را در حفظ آن فراموش نکنید تا مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند.

حفظ دین در زمان غیبت کار ساده‌ای نیست و به صرف اینکه انسان تصمیم قلبی بر انجام آن بگیرد، محقق نمی‌شود. هر چیزی برای محقق شدن راه خاصی دارد که باید از آن راه وارد شد و کسی که از راهش وارد نشود، نباید انتظار حصول آن را داشته باشد. حفظ دین هم باید از راهش باشد.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.



یکی از راههای حفظ دین، کنترل کردن کتابها و مجلاتی است که انسان مطالعه می‌کند، یا نوارهایی که گوش می‌کند، یا فیلمهایی که می‌بیند. همه اینها باید حساب شده باشد و تا انسان مطمئن نشده است که آنچه می‌خواند یا می‌بیند یا می‌شنود از لحاظ فکری و اعتقادی سالم می‌باشد و او را نسبت به اعتقادش سست نمی‌کند، نباید سراغ آن برود. هر کتابی را نباید خواند. پای صحبت هر کسی نباید نشست. دروازه دل را به سوی هر بیگانه و نااهل نباید گشود. همانگونه که انسان غذایی را که می‌خواهد بخورد، تا مطمئن از سلامت آن نشود، استفاده نمی‌کند و از هر جایی و از دست هر کسی آن را تهیه نمی‌کند، افکار و آراء و اندیشه‌ها را هم نباید از هر کسی گرفت و به هر کسی اعتماد کرد. قرآن به ما چنین سفارش می‌کند:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۱</sup>

انسان باید در غذای خود نظر کند (که چه چیزی را بخورد و چه چیزی را نخورد).

این غذا، هم شامل غذای جسم و بدن آدمی می‌شود و هم غذای روح و فکر آدمی را در بر می‌گیرد. به همین جهت در حدیثی از امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال راوی از «طعامه» در این آیه چنین آمده است:

عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ.<sup>۲</sup>

منظور از طعام علم اوست که کسب می‌کند و باید نظر کند که از چه کسی آن را می‌گیرد.

پس همان حساسیتی که انسان در مورد غذای بدن و جسم خود دارد، باید بیشتر از آن را در مورد غذای روح، یعنی افکار و اندیشه‌هایی که بر او وارد می‌شود، داشته باشد و تا اطمینان پیدا نکرده که چیزی به ضرر دین او نیست، سراغش نرود. گاهی انسان به نام تحقیق و از روی انگیزه‌های بظاهر روشنفکرانه، سراغ کتابها و مقالاتی می‌رود که از نظر علمی صلاحیت کافی را برای تشخیص

۱- عبس / ۲۴.

۲- بحار ج ۲ ص ۹۶.

درست و نادرست آن ندارد و آنوقت به خیال تحقیق، براحتی آنچه را معتقد بوده از دست می‌دهد و کم‌کم در آنچه یقین داشته شک می‌کند و یک وقت به خودش می‌آید که دیگر کار از کار گذشته و آنچنان دل و فکرش از سخنان باطل و افکار انحرافی پُر شده که دیگر سخن حق جایی در روح و قلب او ندارد و نسبت به هر فکر صحیحی، موضعی خصمانه می‌گیرد. و همه اینها چه بسا با خواندن یک مقاله در یک روز - بین صبح تا غروب - واقع شود. زیرا مدت زمان انحراف، بستگی به میزان قوت و ضعف بنیه ایمانی و علمی شخص دارد. و اگر خیلی ضعیف باشد، در مقابل یک طرز فکر بظاهر زیبا اما در واقع فاسد، نمی‌تواند مقاومت کند و به شک و تردید و سپس انکار می‌افتد.

اینها خطراتی است که در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری انسانهای با ایمان را تهدید می‌کند. و برای حفظ دین در این زمان، باید به شدت نسبت به این امر مراقب بود. اینکه همه فقهای شیعه، خواندن کتابهایی را که شخص توانایی علمی برای ردّ و اثبات مطالب آن ندارد، تحت عنوان مطالعه «کتب ضالّه» حرام دانسته‌اند، از همین جهت است. و این فتوای فقها برخاسته از ادله ماثور از ناحیه ائمه علیهم السلام است که آنها به دلیل علاقه و محبتی که به دوستان خود داشته‌اند و خواسته‌اند دین و اعتقادات آنها براحتی دستخوش انحراف و تباهی قرار نگیرد، سفارش فرموده‌اند. و یک فرد با ایمان نمی‌تواند نسبت به این مسئله بی تفاوت باشد.

به هر حال این امر یکی از راههای حفظ و مراقبت از دین در زمان غیبت می‌باشد. و اگر کسی بخواهد در این امر جدی باشد، باید به راه حصول آن توجه داشته باشد. و کسی که با وجود همه این راههای انحرافی، بتواند مقاومت کند و اعتقادات سالم خود را حفظ کند و از مسیر اهل بیت علیهم السلام خارج نگردد، بسیار ارزشمند و تلاش او فوق‌العاده قیمتی است. در احادیث ما نگهداشتن دین در زمان غیبت، به نگهداشتن شاخه‌پر از خار در دست تشبیه شده است و این بخوبی سختی دینداری را در این زمان می‌رساند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةَ الْمُتَمَسِّكِ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ. ثُمَّ قَالَ هَكَذَا

بَيِّدِهِ. فَأَيْكُمُ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بَيِّدِهِ!؟... إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً. فَلْيَتَّقِ اللَّهَ  
عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.<sup>۱</sup>

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که در آن زمان کسی که دین خود را حفظ نماید مانند کسی است که شاخهٔ پیر از خار قَتاد<sup>۲</sup> را با دست بتراشد. (سپس آن حضرت این کار را با اشارهٔ دست مجسم فرمود.) پس کدامیک از شما می‌تواند تیغ قَتاد را با دست خود بگیرد؟!... صاحب این امر غیبتی دارد. پس بنده باید تقوای الهی را حفظ کند و دین خود را رها نکند.

اوضاع زمان غیبت یک اوضاع آرام و بی‌دردسر نیست. شرایط به گونه‌ای است که انسان نباید از خطراتی که دینش را تهدید می‌کند، غافل شود. غفلت از این مسئله همان و از دست رفتن دین همان. باید شخص به فکر خودش و مصلحت خودش باشد و مشکلات زندگی او را از سعادت خویش غافل نسازد. به تعبیری که در روایات آمده است، دینش را بگیرد و فرار کند. یعنی از مقابل دشمنانی که به اشکال مختلف می‌خواهند به دین او لطمه وارد کنند بگریزد. هر کسی، توانایی مقابله و از پا درآوردن دشمن را ندارد. بیش از هر چیز حفظ خود اهمیت دارد. امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا مَاتَ ابْنِي عَلِيٌّ، بَدَا سِرَاجٌ بَعْدَهُ ثُمَّ خَفِيَ. فَوَيْلٌ لِلْمُرْتَابِ! وَ طُوبَى لِلْغَرِيبِ  
الْفَارِّ بِدِينِهِ!<sup>۳</sup>

بعد از مرگ پسر علی (حضرت هادی علیه السلام) نوری ظاهر می‌شود (یعنی حضرت عسکری علیه السلام). سپس نور پنهان می‌گردد (زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام). پس وای بر کسی که به شک و تردید افتد! و خوشا به حال آن ناشناخته‌ای که دین خود را بردارد و فرار نماید!

آنچه بیان شد گوشه‌ای بود از تصویر دینداری در زمان غیبت امام علیه السلام که در

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱.

۲- قَتاد نام درختی سخت است که خارهای آن مانند سوزن است. و در عربی برای کارهای بسیار سخت و دشوار، تراشیدن خارهای قَتاد به عنوان ضرب‌المثل به کار می‌رود.

۳- غیبت نعمانی، باب ۱۰، ح ۳۷.

احادیث به آن اشاره شده است. با توجه به این مطلب، باید دید راه چاره چیست و چگونه می توان از این خطرات گریخت و جان سالم به در برد.

## فصل ۲

# معرفت امام، تنها راه حفظ دین در زمان غیبت

### درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت

این سؤال که در زمان غیبت امام علیه السلام چه باید کرد و راه نجات را در چه چیزی باید جستجو کرد، در زمان امامان گذشته مطرح شده و اصحاب از آنها سؤال کرده و ایشان هم پاسخ داده‌اند؛ سؤال و جوابی که به درد امروز ما می‌خورد، و باید از پیشوایان خود سپاسگزاری کنیم که در این مورد ما را راهنمایی فرموده‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ... غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ.  
فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.<sup>۱</sup>

آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی دارد... ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید. پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می‌افتند.

زراره که راوی این حدیث است، پس از نقل این عبارات، از خدمت حضرت سؤال می‌کند که اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه‌ای دارم، و حضرت چنین پاسخ می‌دهند:

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۵.

إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

اگر این زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: خدایا، معرفتِ خود را به من ارزانی دار؛ که اگر خود را به من معرفی نکنی، من پیامبر تو را نمی‌شناسم. خدایا، معرفتِ رسولِ خود را به من ببخش؛ که اگر رسول خود را به من معرفی نکنی، من حجت تو را نمی‌شناسم. خدایا، معرفتِ حجتِ خود را به من عطا فرما؛ که اگر حجتِ خود را به من معرفی نکنی، از دین خود گمراه می‌شوم.

در این سفارشِ امام صادق علیه السلام و دستوراتِ مشابه آن، دو نکته جلب توجه می‌کند:

**اول اینکه:** حضرت دستور دعا می‌دهند و اینکه باید در خانه خدا رفت و از او طلب دستگیری و نجات کرد. و این، مطلبِ بسیار مهمی است. زیرا اگر کسی ذره‌ای به خودش یا به دیگرانی که مثل او هستند، متکی باشد و بخواهد روی اعمال خودش حسابی باز کند و اطمینانی - هر چند کم - به آنچه مطالعه کرده یا خدمت‌هایی که انجام داده و امثال اینها داشته باشد، همین اعتماد و اتکال بر غیر خدا، باعث لغزش و سقوط او در وادی هلاکت و بیدینی می‌شود. اگر خدا لحظه‌ای انسان را به خودش واگذار کند و توفیقاتِ خود را از او سلب نماید، در آن صورت هیچیک از اعمال انسان، دستِ او را نمی‌گیرد و احدی توانایی هدایتِ او را نخواهد داشت:

«مَنْ يُضَلِّ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»<sup>۱</sup>.

کسی را که خدا گمراه کند، هیچکس نمی‌تواند هدایت نماید.

«اضلال» خدا به معنای سلب توفیق و رها کردنِ شخص به حالِ خویش است؛ و گرنه خداوند منزّه است از اینکه کسی را به جبر جهنمی سازد. بنابراین باید فقط

به فضل و عنایت خداوند تکیه کرد و به آن بایی که او برای هدایت و دستگیری گشوده رجوع کرد. در قرآن فرموده است:

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»<sup>۱</sup>

به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید.

و باب هدایتِ خدا جز اهل بیت عصمت و طهارت نیستند. لذا امید انسان باید فقط به درخواست از خداوند و توسل به چهارده معصوم علیهم‌السلام باشد و جز از این طریق طلب هدایت نکند.

خدا پیامبرش را امر کرده تا همین مطلب را به صورت کلی به مردم تعلیم دهد:

«قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»<sup>۲</sup>

(ای پیامبر) بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.

نفس اعتقاد به این مسئله، در پیشگاه خدای متعال اهمیت دارد که انسان بداند که نباید جز بر دعا و درخواست از پروردگارش تکیه نماید. لذا می‌بینیم در دعاهای وارد شده از ناحیه معصومین علیهم‌السلام روی همین مطلب تأکید و سفارش شده است. به عنوان مثال در دعای افتتاح که منسوب به امام عصر علیه‌السلام می‌باشد، این عبارت شریفه - مأخوذ از قرآن کریم - آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا. وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

حمد و ستایش شایسته خداست که ما را به این امر (ولایت و امامت) هدایت فرمود. و اگر هدایت او نبود، ما هدایت نمی‌شدیم.

جهت دیگر در امر دعا، توجه خاص به دعاهای مأثور است. و با اینکه انسان مُجاز است به هر زبانی و با هر بیانی - به شرطی که صحیح باشد - خدا را بخواند و از او حاجت خود را بخواهد، اما از آنجا که خدای متعال، انبیا و ائمه علیهم‌السلام را برای تعلیم نحوه بندگی و چگونگی ارتباط مردم با پروردگار خود، معین فرموده، بهتر

۱- بقره / ۱۸۹.

۲- فرقان / ۷۷.



است انسان نحوه دعا کردن را هم از ایشان سؤال کند و آن طور که آنها فرموده‌اند، خدا را بخواند. اثری که دعاهای ماثور دارد در دعاهایی که انسانها خود آن را می‌سازند، وجود ندارد. و وقتی هم دعایی از ناحیه معصومین علیهم السلام به دست انسان رسید، باید همانگونه که خود فرموده‌اند، بخواند و مُجاز نیست که مطابق میل خود در آن دستکاری کرده و کم و زیادش نماید. این موضوع در ضمن یکی از سفارشهای امام صادق علیه السلام برای خصوص زمان غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام به صراحت آمده است. در آغاز حدیث حضرت فرموده‌اند:

سَتُصِيبُكُمْ شُبُهَةٌ فَتَبْقُونَ بِلاَ عِلْمٍ يُرَى وَ لاِ اِمَامٍ هُدًى. لاِ يَنْجُو مِنْهَا اِلاَّ مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ.<sup>۱</sup>

در آینده مبتلا به شبهه (مشتبه شدن حق و باطل) می‌شوید و بدون وجود نشانه و پرچمی که دیده شود و بدون حضور امامی که هدایت کند، باقی خواهید ماند. از این وضعیت جز کسی که دعای غریق را بخواند، نجات نمی‌یابد.

عبدالله بن سنان که راوی حدیث است سؤال می‌کند: دعای غریق چگونه است؟ حضرت می‌فرمایند: می‌گویی:

ياَ اللهُ ياَ رَحْمَنُ ياَ رَحِيمُ ياَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ، ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.

ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای کسی که دلها را زیرورو می‌کنی، قلب مرا بر دین خودت ثابت بدار.

آنگاه عبدالله بن سنان فرمایش حضرت را به این عبارت می‌خواند: «ياَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ وِ الأَبْصارِ، ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.» اما امام صادق علیه السلام برای متذکر شدن او به اصالت لفظ صادر شده از معصوم، می‌فرمایند:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مُقَلِّبُ القُلُوبِ وِ الأَبْصارِ، وَلَكِنْ قُلْ كَمَا اَقُولُ: ياَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.

خدای عزوجل زیروروکننده دلها و دیده‌ها هست (و عبارتی که تو خواندی

فی نفسه صحیح است) ولی تو همانگونه که من می‌گویم، بگو: یا  
مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک.

در این سفارش هم که خاصّ زمان غیبت امام علیه السلام است، بر دعا و درخواست از  
خداوند تأکید شده است. و نکته جالب نامی است که حضرت روی این دعا  
گذاشته‌اند و آن را دعای «غریق» نامیده‌اند. غریق یعنی غرق شده. و منظور کسی  
است که به امواج بلا و فتنه‌های زمان غیبت گرفتار آمده و نمی‌تواند خود را از آنها  
نجات دهد. چنین کسی احتیاج به دستگیری دارد و باید دیگری او را نجات دهد.  
و به همین جهت دعای غریق به او تعلیم داده شده تا بداند از چه کسی بخواهد و  
چه چیزی بخواهد.

همین توجه کردن به اینکه مؤمنان در زمان غیبت در حال غرق شدن در دریای  
فساد و تباهی هستند، می‌تواند برای انسان بسیار مفید باشد. اگر انسان درد را  
بشناسد، به دنبال داروی آن می‌رود. و کسی که احساس دردی نکند، دنبال معالجه  
آن هم نمی‌رود.

متأسفانه در زمان غیبت امام علیه السلام بسیاری از اهل ایمان، اصلاً شرایط حسّاس و  
خطرناک خود را درک نمی‌کنند و با خیال راحت و بدون دغدغه در کشتی  
نشسته‌اند که از هر طرف مورد هجوم امواج خطرناک قرار گرفته، هر لحظه  
احتمال شکستن و خرد شدن آن وجود دارد. تنها کسانی که می‌دانند بیرون چه  
خبر است و نسبت به طوفانی بودن دریا و سست بودن بدنه کشتی آگاه هستند،  
نگرانی دارند، ولی دیگران کاملاً آسوده خاطر در کشتی آرمیده‌اند و به انجام  
کارهای عادی خود مشغول هستند.

در زمان غیبت بسیار کم هستند افرادی که خطرات زمانه را درک می‌کنند و  
اوضاع بحرانی آن را تشخیص می‌دهند. وظیفه این افراد توجه دادن بقیّه و هشدار  
دادن به آنهاست، تا آنها هم به فکر افتاده و لا اقل نصف آن مقدار که نگران دنیای  
خود هستند، به فکر دین خود هم باشند و نسبت به حفظ آن بی تفاوت و لاأبالی  
نباشند.

وقتی انسان حسّاسیت زمان غیبت و سختی دینداری در آن را فهمید، آنوقت از

جان و دل دعا می کند و به درگاه پروردگار دست نیاز بلند می کند و به ذیل عنایات ائمه علیهم السلام متوسل می شود تا او را از این وضعیت بحرانی نجات دهند و سالم به ساحل نجات و سعادت برسانند.

پس به طور خلاصه ما باید باور داشته باشیم که اگر قلباً به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام معتقد بوده و ثبات و پایداری نسبت به آن داشته ایم، جز به لطف پروردگار و فضل الهی نبوده است و هرگز خود را در حصول این نعمت، سهم ندانیم. و اگر درست بیندیشیم، هر چقدر بر الطاف الهی نسبت به ما افزوده شود، عدم استحقاق خود را نسبت به آن بیشتر و عمیقتر وجدان می کنیم و دعا و تضرع خود را به پیشگاه الهی خالصانه تر و باسوزتر می کنیم. آری؛ انسان هر چه در مسیر هدایت جلو تر رود و پیشرفت نماید، به دستگیری بیشتری احتیاج دارد و باید به موازات ترقی در مسیر هدایت، توسل خود را به ابواب هدایت الهی بیشتر کند و از اعماق دل بخواند:

اللَّهُمَّ لَا تُعِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي.<sup>۱</sup>

خدایا، مرا به مرگ جاهلی، نمیران. و دل مرا پس از آنکه هدایت کرده ای، منحرف مگردان.

قلب انسان که محل نزول هدایت الهی است، به دست خدا زیر و رو می شود و اختیارش با انسان نیست. و دست خدا همانا وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامی ایشان هستند. لذا باید به آنها متوسل بود و از خدا طلب هدایت کرد.

**دومین نکته ای** که در سفارش امام صادق علیه السلام: «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِكَ... ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» جلب توجه می کند، محتوای این دعای شریف است که شامل معرفت خدا، معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت امام علیه السلام می شود. این امور اصلی دین است و بقیه مسائل، فروع دین محسوب می شوند. در بخش اول کتاب به تفصیل بیان گردید که اگر کسی معرفت امام علیه السلام را داشته باشد و به ولایت ایشان پایبند گردد، در واقع آن دو معرفت قبلی را هم به دست آورده است. زیرا با اعتصام به حبل

۱- قسمتی است از دعای وارد بعد از نماز عصر روز جمعه، منقول از نایب اول امام زمان علیه السلام در جمال الاسبوع سید بن طاووس و کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

ولایتِ امام علیه السلام، اولین نعمتی که نصیب انسان می شود، توحید صحیح و اعتراف به معرفتِ خدا و التزام و تسلیم نسبت به بندگیِ اوست. و لذا در انتهای دعا عرضه می داریم که اگر حجتِ خدا (امام علیه السلام) را نشاسم، نتیجه اش گمراهی از دین است. و این نه صرفاً به خاطر آن است که عدم شناختِ امام سبب آشنا نشدن با احکام دین است و گمراهی به خاطر ندانستن احکام شرعی است. این، امر مسلمی است که احکام فروع دین را فقط باید از اهل بیت علیهم السلام آموخت، اما مهمتر از فروع، اصول دین و پایه های اعتقادی است که در این بخش هم، معرفت امام علیه السلام محور همه اعتقادات و عصاره همه آنهاست و همانطور که قبلاً بیان شد، بدون وجود آن، توحید و معرفتِ خدا هم به حال انسان مفید نخواهد بود، و با وجود آن، عملاً همه عقاید حقه در اختیار انسان می باشد.

بنابراین اگر گفته شود که «دین» همان معرفت امام علیه السلام است، سخنی مبالغه آمیز و از روی مسامحه نخواهد بود. پس آنچه در این دعا و دعای غریق مورد درخواستِ انسان است، بیش از هر چیز معرفتِ صحیح نسبت به خودِ امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ثبات و پایداری در آن می باشد که اگر این حاصل شود، بقیه چیزها هم حاصل می شود، و اگر این حاصل نشود، هیچ چیز دیگر هم به درد انسان نمی خورد.

### فضیلت ثابت قدم بودن بر ولایت امام علیه السلام در زمان غیبت

حال اگر کسی با همه سختیها و دشواریهای زمان غیبت، به لطفِ خدا و دستگیری اهل بیت علیهم السلام بر معرفتِ امام علیه السلام و قبول ولایتِ ایشان ثابت قدم شد و از مسیر ایمان خارج نگردد، ایمانش بسیار قیمتی و ارزشمند خواهد بود و از جهت اینکه به امامِ غایب و دور از دیدگان ایمان آورده، بر کسانی که زمانِ حضور ائمه علیهم السلام را درک کرده و با دیدن نشانه های آشکار، تسلیم شده اند، برتری و فضیلت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

يا عَلِيُّ، وَاَعْلَمُ أَنَّ اَعْجَبَ النَّاسِ اِيْمَانًا وَاَعْظَمَهُمْ يَقِيْنًا قَوْمٌ يَكُونُوْنَ فِيْ اٰخِرِ

الزَّمانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَبَبَتُهُمُ الْحُبَّةُ فَأَمَّنُوا بِسِوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ.<sup>۱</sup>

ای علی، بدان که شگفت‌انگیزترین مردم در ایمان و بزرگترین آنها در یقین، گروهی هستند که پیامبر را ندیده‌اند و امام از دیدگان آنها پوشیده‌است، پس به واسطه سیاهی روی سپیدی ایمان آورده‌اند.

سیاهی روی سپیدی می‌تواند کنایه از نوشته‌های قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد. و هر کس در زمان غیبت امام علیه السلام ایمان داشته باشد، با اتکا بر همین نوشته‌هاست.

در حدیث دیگری وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت قائم علیه السلام یاد کردند، چنین فرمودند:

طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبِهِ طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ! أَوْلَيْكَ مَنْ وَصَفَ  
اللهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»....<sup>۲</sup>

خوشا به حال صبرکنندگان در غیبت او! خوشا به حال کسانی که بر محبت ایشان (ائمّه) پا برجا می‌مانند! آنها هستند کسانی که خدا در کتاب خود، ایشان را چنین توصیف کرده‌است: «کسانی که به غیبت ایمان دارند»....

راستی هم وقتی انسان معجزات و نشانه‌های حقانیت اهل بیت علیهم السلام را بالعیان مشاهده کند، ایمان آوردن به آنها و تسلیم شدن به ایشان، به مراتب ساده‌تر است از وقتی که انسان این‌گونه شواهد را مشاهده نکند و با مراجعه به نقل آن در تاریخ و احادیث ایمان آورد و با این حال ایمانش مانند ایمان کسی باشد که این چیزها را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده‌است. مردم زمان حضور ائمّه علیهم السلام به گونه‌ای امتحان می‌شدند و اهل زمان غیبت هم به گونه‌ای دیگر مورد امتحان قرار می‌گیرند. مهمترین ماده امتحانی برای مردم زمان غیبت، همین ایمان به غیب است. آنقدر ایمان به غیب ارزش دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، این‌گونه افراد را برادران خود خوانده‌است. یک روز ایشان در جمع گروهی از

۱- کمال‌الدین، باب ۲۵، ح ۸.

۲- تفسیر برهان، ذیل آیه ۳ از سوره بقره.

اصحاب چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ لِقْنِي إِخْوَانِي». «خدایا، برادرانم را به دیدار من برسان.» و این دعا را دو بار بر زبان آوردند. اصحابی که گرد آن حضرت بودند گفتند: ای رسول خدا، مگر ما برادرانِ شما نیستیم؟ فرمود:

لَا، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي؛ وَإِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَلَمْ يَرُونِي، لَقَدْ عَرَفْتَنِيهِمْ  
اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ  
أُمَّهَاتِهِمْ. لَأَحَدُهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ أَوْ  
كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا. أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى؛ يُنَجِّهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ  
غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ.<sup>۱</sup>

خیر، شما همنشینان و همراهان من هستید، و برادران من گروهی هستید در  
آخر الزمان که ایمان می آورند با اینکه مرا ندیده‌اند. خداوند با نامهایشان و  
نامهای پدرانشان آنها را به من معرفی کرده‌است قبل از آنکه ایشان را از  
صُلب پدران و رَجِم مادرانشان خارج سازد (قبل از تولد). ثابت قدم بودن هر  
یک از آنها در دین خود، از تراشیدن خارهای قتاد در تاریکی شب سختتر  
است یا مانند کسی است که آتش درخت «غضا» را با دست گرفته‌است. اینها  
چراغهای روشن‌کننده در تاریکی هستند که خداوند ایشان را از هر فتنه تیره و  
تاری نجات می‌دهد.

«غضا» نام درختی است که چوب آن مدت زیادی آتش و حرارت را در خود  
حفظ می‌کند و به همین جهت زغال بسیار خوبی دارد. دینداری در زمان غیبت  
نظیر آن است که انسان آتش آن درخت را در دست خود نگه دارد. و با توجه به  
اینکه حرارتش مدت زیادی باقی می‌ماند و بزودی سرد نمی‌شود، می‌تواند  
بیان‌کننده خوبی از دینداری در زمان غیبت باشد که بسیار کار سختی است. و  
اینچنین دینداری البته آن فضایی را که در روایات فرموده‌اند، خواهد داشت. ولی  
حیف که این‌گونه افراد بسیار کمیاب هستند! رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي. وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ

الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِثَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ.<sup>۱</sup>

حضرت علی بن ابی طالب پیشوای امت من و جانشین من بر اتمم پس از من می باشد. و از فرزندان اوست آن قیام کننده ای که (خوبان همه) چشم انتظار اویند؛ همان کسی که خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد پُر می کند همانطور که از ظلم و جور پُر شده باشد. قسم به آن که مرا به حق بشارت دهنده قرار داد، آنها که در زمان غیبت او بر اعتقاد به او ثابت قدم می مانند از گوگرد سرخ (اکسیر) کمیابتر هستند.

پاداش این گونه افراد با کسانی که در ابتدای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیشبرد اسلام در رکاب ایشان جنگیده اند و به شهادت رسیده اند، برابری می کند؛ هر یک نفر مطابق با هزار شهید از شهدای جنگ بدر و اُحُد! امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِيَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ.<sup>۲</sup>

کسی که بر ولایت و محبت ما (اهل بیت) در زمان غیبت قائم ما ثابت قدم بماند، خدای عزوجل پاداش هزار شهید از قبیل شهدای جنگ بدر و احد را به او عنایت می فرماید.

اگر انسان قدر و ارزش چیزی را بداند، با میل و رغبت به دنبال تحصیل آن می رود و از هر تلاشی برای به دست آوردن آن دریغ نمی کند و تحمل هر ناراحتی و سختی در راه حفظ و نگهداری آن، برایش راحت می شود. پس خوشا به حال کسی که ارزش ایمان به غیب را عمیقاً درک نماید!

۱- کمال الدین، باب ۲۵، ح ۷.

۲- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۷.



### معرفت امام علیه السلام ثواب یاری کردن ایشان در زمان ظهور را دارد

از آنچه گذشت روشن شد که همه فضیلتها و ارزشها از نظر خدای متعال به داشتن معرفت امام علیه السلام و ملتزم شدن به آن برمی گردد؛ به طوری که اگر کسی این اکسیر گرانقدر را در اختیار داشته باشد، هیچ کمبودی از نظر آنچه مطلوب خداوند بزرگ است، ندارد. اگر مقدمه دیگری را به این مطلب بیفزاییم، می توانیم نتیجه مهمی را به دست آوریم. و آن مقدمه این است که:

معرفت امام علیه السلام یک امر قلبی است که اثرش محبت و ولایت نسبت به ایشان و آرزوی یاری کردن آن حضرت در زمان ظهور و خدمت کردن در زیر پرچم ایشان می باشد. دیدن با چشم سر، مدخلیتی در تحقق این امر قلبی ندارد و لازمه آن هم نیست. چه بسا کسانی که درک زمان حضور ائمه علیهم السلام یا پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده بودند، اما هیچ معرفتی نسبت به ایشان نداشتند. در تاریخ می بینیم که دشمنان قسم خورده و درجه اول پیشوایان ما همان کسانی بودند که سالها با اهل بیت عصمت و طهارت زندگی کرده و در حالات مختلف درک محضر ایشان را کرده بودند.

معرفت امام علیه السلام آن شناخت و پذیرش قلبی است که اگر کسی آن را نداشته باشد، دیدن هر ماه و هر هفته و هر روز امام علیه السلام برایش هیچ تأثیری ندارد. ولی البته اگر کسی اهل معرفت باشد، آنوقت مشاهده حسنی آن بزرگوار، برایش سبب مزید معرفت و افزایش ارادت و تسلیم نسبت به ایشان می گردد و زمینه ای است برای اظهار آمادگی نسبت به یاری کردن آن حضرت و انجام وظیفه زیر پرچم فرماندهی ایشان در زمان ظهور.

حال از این دو مطلب می توان نتیجه گرفت که اگر کسی معرفت امام علیه السلام و در نتیجه آمادگی برای یاری کردن ایشان را داشت، ولی به علتی که تقصیر او هم نیست از درک محضر آن بزرگوار و در خدمت ایشان بودن محروم بود، بعید نیست که خداوند پاداش کسی را که زمان ظهور امام علیه السلام را درک کرده و در لشکر ایشان انجام وظیفه نموده است، به او بدهد و او را از این نعمت بزرگ و ثواب عظیم محروم نگرداند.

به این ترتیب اگر کسی امام خود را بشناسد، تحقق یا عدم تحقق حکومت

ظاهری ائمه موجب زیانی برای او نخواهد بود و به منزله همان کسانی است که زمان قیام و حکومت امام خود را درک کرده‌اند و در شمار لشکریان وی جای گرفته‌اند.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup>: «روزی که هر مردمی را با امامشان می‌خوانیم» پرسید. حضرت چنین فرمودند:

يَا فَضَيْلُ، اِعْرِفْ اِمَامَكَ. فَاِنَّكَ اِذَا عَرَفْتَ اِمَامَكَ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْاَمْرُ اَوْ تَاَخَّرَ. وَ مَنْ عَرَفَ اِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ اَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْاَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ. لَا؛ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَائِهِ.<sup>۲</sup>

ای فضیل، امام خود را بشناس. زیرا اگر معرفت امام خود را داشته باشی، جلو افتادن یا به تأخیر افتادن این امر (حکومت ظاهری ائمه حق) زیانی به تو نمی‌زند. و کسی که امام خود را بشناسد، سپس (با معرفت) از دنیا برود قبل از آنکه صاحب این امر قیام نماید، همچون کسی است که در لشکر آن حضرت بوده باشد. نه؛ بلکه (بالاتر) مانند کسی است که زیر پرچم ایشان (در میدان جنگ) نشسته باشد.

این مژده به کسانی که آرزوی درک زمان قیام و ظهور امامشان را دارند، بزرگترین مژده و بالاترین نوید است و آنها را بیش از پیش نسبت به اهمیت معرفت امام عصر عجل الله فرجه و التزام به آثار و نشانه‌های آن، معتقد می‌سازد. در زمان امامان گذشته هم گاهی بعضی از اصحاب که اوصاف حضرت قائم علیه السلام و فضیلت درک زمان ظهور ایشان را شنیده بودند، آرزوی قلبی خود را که همان درک زمان حکومت حقّه بود، خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می‌داشتند و ایشان هم در پاسخ، روی «معرفت امام علیه السلام» تکیه و تأکید می‌کردند.

یکی از این افراد، ابوبصیر است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «تَرَانِي اَدْرِكُ الْقَائِمَ علیه السلام؟»: آیا شما چنین می‌بینید که من زمان حضرت قائم علیه السلام را درک کنم؟ حضرت در پاسخ از او پرسیدند: «يَا اَبَا بَصِيْرٍ، اَلَسْتَ تَعْرِفُ اِمَامَكَ؟»: آیا امام

۱- اسراء / ۷۱.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنه من عرف إمامه...، ح ۲.

(زمان) خود را نمی‌شناسی؟

ابوبصیر عرضه داشت: «ای وَاللَّهِ وَاَنْتَ هُوَ.» آری قسم به خدا. و او شما هستید. و در همین حال دست مبارک حضرت را به دستش گرفت. آنگاه امام علیه السلام به او فرمودند: «وَاللَّهِ مَا تُبَالِي يَا اَبَا بَصِيرٍ اَلَا تَكُوْنُ مُحْتَبِياً بِسَيِّفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ؟»<sup>۱</sup>: (حال که چنین است) به خدا قسم نباید نگران باشی از اینکه شمشیر بسته در خیمه حضرت قائم صلوات الله علیه حاضر نیستی.

این دلداری برای یکی از کسانی بود که آرزوی درک زمان ظهور امام قائم علیه السلام را داشت و حضرت داشتن معرفت امام زمان خودش را برای نیل به ثواب این آرزو کافی دانسته و اهمیّت آن را گوشزد فرمودند. بنابراین در زمان غیبت هم که مؤمنان آرزوی درک زمان ظهور و قیام امام خود را دارند، لازم است تا می‌توانند معرفت خویش را نسبت به آن حضرت عمق بخشیده و هر چه بیشتر با فضایل و کمالات ایشان آشنا شوند و وظیفه خود را در قبال آنها بدانند و آثار و نشانه‌های معرفت را بشناسند و آنها را در خود پیاده کنند و با دقت و جدیّت تمام در این امر همّت کنند تا - ان شاء الله - عاقبت به خیر از دنیا بروند.

## فصل ۳

# چگونگی معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت

تا اینجا مباحثی در زمینه فضیلت و اهمّیت معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت ایشان مطرح گردید. اکنون لازم است ویژگیها و اوصاف این معرفت تا اندازه‌ای مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود چه معرفتی دارای آن آثاری است که در احادیث ذکر شده و لوازم و نشانه‌های آن چیست. اصل معرفت یک امر قلبی است، اما آثار و لوازم آن، هم امور قلبی می‌تواند باشد و هم امور خارجی. و برای تکمیل این بحث باید به اهمّ این موارد اشاره گردد و نتیجه عملی مطالبی که تا اینجا عنوان گردیده، در این فصل روشن شود. ما مهم‌ترین این موارد را در ده عنوان خلاصه می‌کنیم.

### ۱) صحّت معرفت

اولین ویژگی معرفتی که می‌تواند انسان را در زمان غیبت امام عجل الله از انحراف و بیدینی نجات بخشد، صحّت و درستی آن است. و اگر چنین نباشد، امیدی به اینکه دارنده آن در ولایت و امامت ائمه علیهم السلام ثابت قدم بماند، وجود ندارد. امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ  
أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ. فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ  
يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا

### اهل البیت<sup>۱</sup>.

همانا قیام‌کننده از ما (اهل بیت) دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است... و اما غیبت دیگر، پس مدت آن به درازا می‌کشد تا آن حد که بیشتر کسانی که اعتقاد به امامت او (حضرت مهدی علیه السلام) دارند، از این اعتقاد بر می‌گردند. پس ثابت قدم نمی‌ماند مگر کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد و قلباً پذیرفتن احکام ما برایش سخت نباشد (ظرفیت پذیرش آنچه را ما حکم می‌کنیم داشته باشد) و تسلیم ما اهل بیت باشد.

این شرط برای هر معرفتی لازم است؛ چه معرفت خدا، چه معرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چه معرفت امام علیه السلام. و به طور کلی همه معرفت‌های دینی باید صحیح و مطابق آنچه خداوند خواسته است، باشد. خوب؛ چه معیاری برای صحّت معرفت وجود دارد؟ و از کجا می‌توان مطمئن به درستی یک معرفت شد؟ پاسخ این سؤال با توجه به تعریفی که اهل بیت علیهم السلام از «معرفت» ارائه داده‌اند، معلوم می‌شود. امام باقر علیه السلام خطاب به فرزندش امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

يَا بُنَيَّ، اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ. فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ. وَ بِالذِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ. وَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ لِعَلِيِّ علیه السلام فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِيٍّ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ<sup>۲</sup>.

ای پسر من، درجات و مراتب شیعیان را از اندازه روایت و میزان معرفت آنها بشناس. چرا که معرفت همان فهم و شناخت روایات است. و از طریق همین فهم‌ها نسبت به روایات است که مؤمن تا بالاترین درجات ایمان بالا می‌رود. من در نوشته‌ای از علی علیه السلام نظر کردم و در آن چنین دیدم که ارزش و منزلت هر کس (به اندازه) معرفت اوست.

همه مطلب در این عبارات بیان شده است. معرفت از نظر پیشوایان ما چیزی

۱- کمال‌الدین، باب ۳۱، ح ۸.

۲- بحار ج ۲ ص ۱۸۴.

جز فهم احادیث نیست. و این خود میزانی است برای تشخیص معرفت صحیح که در هر بابی، احادیث مربوط به آن، معیار صحت معرفت در آن باب می باشد. مثلاً در خداشناسی، میزان صحت یا عدم صحت معرفت خدا، روایاتی است که در این خصوص وارد شده است.

این مسئله، اهمیت رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام را در همه ابواب معارف روشن می کند. و همین، معیار درجه ایمان شخص می تواند باشد. هر کس به اندازه فهم عمیق خود در احادیث ائمه علیهم السلام از کمال ایمان بهره مند می شود. و اگر کسی در معارف دینی، کاری به روایات نداشته باشد و معرفت خود را از منابع غیر حدیثی اخذ کند، نباید انتظار صحت معرفت خود را داشته باشد. ارزشی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای هر انسانی قائل هستند به میزان معرفت او بر می گردد و معرفت هم معیارش رجوع به احادیث و فهم عمیق نسبت به آنهاست.

### علم صحیح فقط نزد اهل بیت علیهم السلام است

سر مطلب و اینکه چرا معیار صحت معرفت، منطبق بودن آن با احادیث می باشد، در این حقیقت نهفته است که اصولاً هیچ علمی جز از ناحیه اهل بیت علیهم السلام به دست نمی آید. و منظور از علم، آن حقیقت نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد قرار می دهد و او را هدایت می نماید. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ. إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.<sup>۱</sup>

علم به درس خواندن حاصل نمی شود. علم نیست مگر نوری که در قلب آن که خدای تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند پدید می آید.

در این علم خطا و اشتباه راه ندارد. و کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند، از این طریق به راه صحیح می آورد. بنابراین علم واقعی همیشه صحیح و مطابق با

واقع است. آن علوم بشری است که خطادر آن راه پیدا می‌کند، ولی علوم و معارف الهیه همیشه واقعی و صحیح هستند. خدا منبع و مرکز این نور را قلوب مقدس چهارده معصوم علیهم السلام قرار داده و به دیگران هم که طالب علم هستند، سفارش کرده تا فقط به آنها رجوع نمایند. امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان می‌فرماید:

إِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ، فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ. فَتَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».<sup>۱</sup>

اگر علم صحیح می‌خواهی، پس نزد ما اهل بیت است. زیرا ما آن اهل ذکر هستیم که خداوند فرموده: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.»<sup>۲</sup>

و این راه تنها راهی است که می‌توان علم را از طریق آن طلب کرد. و از غیر این طریق، علمی به دست نمی‌آید. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرَائِيلُ.<sup>۳</sup>

قسم به خدا، علم یافت نمی‌شود مگر از ناحیه اهل خانه‌ای که جبرئیل بر آنها نازل شده است.

بنابراین اگر حقیقتی برای انسان کشف شود، مسلماً ریشه آن به اهل بیت علیهم السلام برمی‌گردد، هر چند که خود شخص به این مطلب توجه نداشته باشد. همچنانکه امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَأَصَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۴</sup>

توجه داشته باشید! هیچ حقیقت و سخن صحیحی نزد مردم نیست مگر آنکه آن را (بالاخره) از ما اهل بیت گرفته‌اند.

ریشه سخنان صحیح و معارف حقه، فقط و فقط فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام

۱- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۹ به نقل از رجال کشی.

۲- نحل / ۴۳.

۳- بحار ج ۲ ص ۹۱.

۴- بحار ج ۲ ص ۹۴.



است. و اگر این سخنان نبود، هیچکس از معرفت صحیح برخوردار نمی‌شد. و همین خارج شدن از ناحیه اهل بیت علیهم السلام معیارِ صحّتِ یک عقیده می‌باشد، به طوری که اگر عقیده‌ای با آنچه ایشان فرموده‌اند، تطبیق نمی‌کرد و از آنها نگرفته بود، قطعاً سخن بیهوده و باطلی است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ، فَهُوَ باطلٌ.<sup>۱</sup>

هر آنچه از این خانه (بیت وحی) نیامده باشد، باطل و ناصواب است.

بنابراین بالاترین درجه ایمان به این است که انسان خود را ملتزم نماید که جز از اهل بیت علیهم السلام سخن و عقیده‌ای را از کسی نگیرد و فقط تسلیم در خانه ایشان باشد. و اگر چنین کند، مفتخر به رتبه «منا اهل البیت» می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی می‌فرمایند:

يا كَمِيلُ، لا تَأْخُذْ إِلا عَنَّا، تَكُنْ مِنَّا.<sup>۲</sup>

ای کمیل، جز از ما (اهل بیت) کسب (علم) نکن تا از ما بشوی.

و این بزرگترین افتخار برای دوستدار اهل بیت علیهم السلام است که هر چند از نعمت درک حضور امام زمانش محروم است، ولی با تقید به احادیث ائمه علیهم السلام در همین زمان غیبت می‌تواند به چنان مقامی نایل شود.

پس اگر انسان بخواهد معارف صحیحی در دین داشته باشد، باید برای کسب علم جز به اهل بیت علیهم السلام رجوع نکند و محصول تفکرات بشری را بر تعالیم اهل بیت علیهم السلام ترجیح ندهد و از التقاط و مخلوط کردن اینها با یکدیگر پرهیز نماید. و اگر چنین نماید، از قوّت یقینی در معرفت خود برخوردار می‌شود که هیچ شبهه و اشکالی او را نسبت به عقایدش سست نمی‌سازد؛ به طوری که اگر کوهها سست شوند، او سست نمی‌گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل خطاب به محمد بن حنفیه می‌فرمایند:

۱- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۰.

۲- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۶.

## تَزُولُ الْجِبَالِ وَ لَا تَزُولُ ۱

(حتی اگر) کوهها سست شوند (فرو ریزند) تو استوار باش.

این فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه ایمان و عقیده نیز باید مورد توجه واقع شود و راه عملی شدنش همین است که انسان عقاید خود را از طریق صحیح آن کسب کند و به غیر آنچه از این راه به دست می آید، اعتماد نرزد. تنها در این صورت است که می تواند مطمئن باشد که هیچ مطلبی او را متزلزل نمی کند و به هیچ وجه نسبت به عقاید صحیح خود به شک و تردید نمی افتد.

«شک» بدترین آفتی است که ایمان و یقین انسان را تهدید می کند و در زمان غیبت امام علیه السلام مواجه با انواع و اقسام افکار و عقیده‌هایی هستیم که هر یک به شکلی معرفت‌های انسان را در معرض شک و تردید قرار می دهند. انسان هر اندازه هم که باسواد باشد و با سخنان این و آن آشنا باشد، تا از منبع اصلی معرفت، عقاید خود را کسب نکرده باشد، از خطر شک در آنها مصون نخواهد بود، و یکی از عوامل حفظ اعتقاد آدمی در مقابل شک و وسوسه همین امر است. و بنابراین اگر نگران حفظ دین خود در زمان غیبت هست، باید نسبت به مجرای به دست آوردن آن، دقت کافی را انجام دهد و جز به آنچه از ناحیه اهل بیت علیهم السلام رسیده، اعتماد نرزد. امام علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ. وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، رَدَّتْهُ الرِّجَالُ. ۲

هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش بگیرد، اگر کوهها سست شوند، او سست نمی شود. و کسی که دین خود را از دهان این و آن (غیر معصوم) بگیرد، همان افراد (و امثال آنان) او را از دین برمی گردانند.

گاهی تحت این عنوان که انسان باید همه سخنان را بشنود و آنگاه از میان آنها بهترین را برگزیند، همه افکار و اندیشه‌ها در کنار هم گذاشته می شوند و همگی

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۱.

۲- مقدمه کتاب شریف کافی.

به یک چشم نگریسته می شوند. و مکرر مشاهده می شود که بسیاری می خواهند از این طریق و با فهم و تشخیص خود، تکلیف احادیث معصومین علیهم السلام را هم معلوم کنند و هیچ فرقی بین افکار بشری و الهی در اصلِ نگرش خود قائل نمی شوند. آنگاه سخن خود را به آیه قرآن هم مستند می کنند که می فرماید:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup>

پس بشارت ده بندگان مرا که سخن (حق) را می شنوند، سپس به بهترین صورتش از آن پیروی می کنند. آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنها همان صاحبان عقل سلیم هستند.

این گونه اشخاص آیه را چنین معنا می کنند که باید هر سخنی را شنید - الف و لام را در «القول» الف و لام استغراق می گیرند - و آنگاه از میان آنها بهترینش را برگزید. بعد هم اضافه می کنند که خدا به کسانی که چنین روشی دارند، وعده هدایت داده و آنها را صاحبان عقل خوانده است. غافل از اینکه در معنای خود آیه شریفه هم چون به اهل بیت علیهم السلام مراجعه نکرده اند، به خطا رفته و تفسیر به رأی نموده اند. وقتی ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید، حضرت چنین پاسخ دادند:

هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ؛ جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ.<sup>۲</sup>

اینها کسانی هستند که تسلیم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشند. اینها وقتی حدیث را می شنوند، در آن (تغییر نمی دهند و) اضافه و کم نمی کنند و همانگونه که شنیده اند، آن را نقل می کنند (یا: مورد عمل قرار می دهند).

پس «القول» در آیه شریفه، قولِ خاصی است که همان قولِ حق و سخن صحیح می باشد. و الف و لام آن الف و لام عهد است، و آیه خاص کسانی است که وقتی

۱- زمر / ۱۸.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه ۱۸ زمر.

حدیث اهل بیت علیهم السلام را می شنوند، تسلیم آن می گردند و بدون دخل و تصرف در آن و به همان شکلی که شنیده اند، ملتزم به آن می شوند. پس «یَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» معنایش این نیست که از میان اقوال مختلف بهترین آن را انتخاب می کنند، بلکه منظور پیروی از حدیث به بهترین شکل و صورت آن است. و بهترین شکل حدیث، همان صورت دست نخورده و تغییر نیافته آن می باشد، و چنین کسانی را خداوند هدایت کرده است.

در آیه شریفه صحبت از وعده هدایت در آینده نیست، بلکه اینها «هدایت شده» هستند که چنین عمل می کنند و می دانند که باید نسبت به حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله چه برخوردی داشته بشناسد. و عاقلها هم همینها هستند؛ کسانی که به ضعف علمی و عقلی خود رسیده اند و به همین دلیل می دانند که باید کاستیهای خود را با رجوع به اهل بیت علیهم السلام جبران کنند. و بنابراین در تسلیم نسبت به ایشان، تأمل و تردیدی به خود راه نمی دهند و در لفظ یا معنای احادیث دخل و تصرفی را از ناحیه خود مجاز نمی شمارند. و اینجاست که می فهمیم معرفت صحیح جز با تسلیم به اهل بیت علیهم السلام برای انسان حاصل نمی گردد.

پس هر سخنی را نباید شنید و هر فکری را نباید دنبال کرد و به هر مکتبی نباید روی خوش نشان داد. افکار و اندیشه های مختلف، سلامت روح و قلب انسان را به خطر می اندازد، و انسان نباید به نام تحقیق، خود را آلوده به هر گرایشی بکند و در معرض انواع و اقسام انحرافات قرار بدهد. زیرا معلوم نیست که بتواند از منجلا ب آراء و افکار منحرف، سالم بیرون بیاید.

پس شرط عقل و درایت، احتیاط و اجتناب از موارد مشکوک و آن مکتبهای است که انتساب آنها به منبع وحی مورد اعتماد نیست. و تا انسان مطمئن نشده است که یک مکتب فکری از منبع الهی تغذیه می کند، نباید با دیده خوش بینانه به آن بنگرد، و اگر خودش صاحب نظر نیست باید به افراد با صلاحیت در این زمینه مراجعه نماید. همچنانکه در مورد جسم و بدن خود، نیز به هر کسی رجوع نمی کند و تا مطمئن نشود که طرف پزشکی متخصص می باشد، به سخنانش اعتماد نمی کند.

سلامتی روح و قلب انسان به مراتب بیش از سلامتی جسمش ارزش دارد و باید آن حساسیتی که در مورد بدنش دارد، در مورد روحش بیشتر داشته باشد. طیب روح و فکر آدمی ائمه علیهم السلام هستند و کسانی که همه اعتقادات خود را از آنها کسب کرده‌اند، صلاحیت دارند که انسان به ایشان رجوع کند و از آنها راهنمایی بخواهد.

## ۲) تسلیم

معرفت امام علیه السلام جز با تسلیم به دست نمی‌آید

یکی دیگر از شرایط و لوازم معرفت امام علیه السلام تسلیم به ایشان است. و معرفت صحیح جز به این وسیله برای انسان حاصل نمی‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

انَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا. وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا. وَ لَا تُصَدِّقُونَ حَتَّى تُسَلِّمُوا.<sup>۱</sup>

شما تا معرفت نداشته باشید، اهل «عمل صالح» نخواهید بود. و تا باور و اعتراف نداشته باشید، معرفت نخواهید داشت. و تا تسلیم نشوید، باور و اعتراف نخواهید داشت.

پس تصدیق شرط معرفت و تسلیم هم شرط تصدیق است. بنابراین معرفت بدون تسلیم حاصل نمی‌شود. و وقتی این هر سه وجود داشته باشد، انسان در شمار صالحان قرار می‌گیرد و اعمال صالحه از او سر می‌زند. زیرا عمل صالح باید برخاسته از معرفت صحیح قلبی باشد و آن هم جز با تسلیم به دست نمی‌آید. پس کسی که اهل تسلیم به اهل بیت علیهم السلام نیست، اهل معرفت و ولایت ایشان هم نیست و عمل صالحی هم ندارد. «تصدیق» همان باور و اذعان قلبی است که تا این حالت در انسان پیدا نشود، معرفتی محقق نمی‌گردد. پس این چهار چیز - تسلیم، تصدیق، معرفت و عمل صالح - با هم هستند و تا با هم جمع نباشند، انسان به حقیقت ایمان نمی‌رسد.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام و الردّ الیه، ح ۶.

البته تسلیم شدن به او امر و نواهی ائمه علیهم السلام لازمه پایین ترین درجه از معرفت امام علیه السلام است؛ که در گذشته از امام صادق علیه السلام نقل کردیم:

أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوءَةِ وَ وَاوْرَثَهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ. <sup>۱</sup>  
پایین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله - مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می باشد، و اینکه اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول خداست، و تسلیم شدن به او در هر کار، و ارجاع دادن هر چیزی به ایشان و سپس برگرفتن نظر امام در آن مورد.

اگر شخصی به درجه ارجاع و تسلیم نسبت به امام علیه السلام نرسد، اصلاً مؤمن نخواهد بود. چنانکه فرموده اند:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ وَ يُسَلِّمَ لَهُ. <sup>۲</sup>

بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه امامان و امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت ارجاع دهد و تسلیم ایشان باشد.

و این مسئله یکی از چیرهایی است که برای سلامت دین در زمان غیبت، وجودش ضرورت دارد. و به همین جهت - چنانکه گذشت - بعد از شرط صحّت معرفت، فرموده اند:

وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. <sup>۳</sup>

تسلیم در اینجا تسلیم قلبی است. یعنی باید با میل و رغبت و رضایت قلبی، خواسته های اهل بیت علیهم السلام را بپذیرد و قبول آنها برایش سختی نداشته باشد. به قدری این مسئله ظریف و مهم است که اگر کسی همه ظواهر دین را داشته باشد، ولی این حالت قلبی هنوز در او پیدا نشده باشد، از ایمان کاملاً بی بهره است و

۱- بحار ج ۳۶ ص ۴۰۷.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ الیه، ح ۲، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام.

۳- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۸.

اصلاً جزء مشرکین خواهد بود. و به طور کلی درجه ایمان انسان بستگی به درجه تسلیم قلبی او دارد و هر چقدر در این تسلیم ضعیف باشد، آلوده به مراتبی از شرک خواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَهُ لِشَرِّكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوْا  
الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا  
صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ، أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ، لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ. ثُمَّ  
تَلَاهُ فِيهِ الْآيَةُ: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ  
لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱</sup>. ثُمَّ قَالَ  
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ<sup>۲</sup>.

اگر کسانی خداوند را بی آنکه برایش شریکی قرار دهند، عبادت کنند و نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و حج خانه (خدا) را به جا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس (با وجود همه اینها) نسبت به آنچه خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند، بگویند که چرا خلاف آن را انجام نداد، یا در دل‌های خود چنین اعتراضی بیابند (گرچه آن را به زبان هم نیاورند) به همین خاطر مشرک می‌گردند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نخواهند آورد مگر آنکه در اختلافات خود تو را حاکم کرده، سپس پذیرفتن حکم تو برایشان سخت نباشد و کاملاً تسلیم باشند.» سپس حضرت فرمودند: بر شماست که تسلیم باشید.

می‌بینیم که حالت «تسلیم» وقتی حاصل می‌شود که شخص در دل نسبت به آنچه اهل بیت علیهم السلام انجام داده یا فرموده‌اند، کاملاً راضی و خشنود باشد و پذیرفتن آن هیچگونه سختی برای او نداشته باشد. و این، حقیقت ایمان و روح دین است. امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَ الْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمَقَاسِيسِ

۱- نساء / ۶۵.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک، ح ۶.



الْفَاسِدَةَ، وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ. فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ. وَ مَنْ اقْتَدَىٰ بِنَا هُدَىٰ. وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ. وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقَضِي بِهِ حَرْجاً، كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ المَثَانِي وَ الْقُرْآنَ العَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ.<sup>۱</sup>

همانا دینِ خدای عزوجل با عقلهای ناقص و اندیشه‌های باطل و معیارهای نادرست به دست نمی‌آید، و فقط از طریق تسلیم حاصل می‌گردد. پس هر که تسلیم ما گردد، سالم می‌ماند. و هر که به ما اقتدا کند، هدایت می‌شود. و هر کس به تشخیص و فهم خود عمل می‌کند، هلاک می‌شود. و هر که نسبت به (پذیرفتن) احادیث ما یا احکام ما، در دل احساس سختی نماید، به آن که سبعِ مثنی و قرآن بزرگ را نازل فرموده (خداوند متعال) کافر شده بدون آنکه خودش بداند.

خطر بزرگ این است که فرد چه بسا خودش نداند و نفهمد که مرتکب چه اشتباهی شده ولی در عین حال مشرک و کافر باشد. آری؛ دینداری جز با تسلیم محض نسبت به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام حاصل نمی‌گردد و هیچکس نباید به فهم و رأی خود یا دیگران، در مقابل احادیث و قعی بنهد. و این امر خصوصاً در زمان غیبت که دسترسی به امام علیه السلام به طور عادی امکان پذیر نیست و تنها راه نجات مراجعه به احادیث ائمه علیهم السلام در همه مسائل اعم از اعتقادی و عملی است، کار ساده‌ای نمی‌باشد و براحتی محقق نمی‌گردد.

### تسلیم نسبت به احادیث در زمان غیبت

یکی از نشانه‌های تسلیم به امام علیه السلام در زمان غیبت، تسلیم نسبت به احادیث ائمه علیهم السلام می‌باشد. در مجموعه احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده، از دو جهت می‌توان بحث کرد؛ یکی از جهت صدور، و دیگری از جهت دلالت. در بحث از جهت صدور، سند حدیث مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر انسان با بررسی سندی، به دروغ و جعلی بودن یک حدیث یقین کند، دیگر نوبت به بحث

از دلالت آن نمی‌رسد و هیچ تعبدی نسبت به مدلول آن - هر چه که باشد - لازم نیست.

اما اگر در بررسی سندی به دروغ بودن آن یقین نکرد - که در جوامع معتبر حدیثی شیعه نوعاً همین طور است - آنوقت نوبت به دلالت آن می‌رسد، اعم از اینکه حدیث متواتر و قطعی الصدور باشد یا ظنی الصدور و به صورت خبر واحد باشد که در هر دو حالت، تعبد نسبت به مدلول آن واجب است.<sup>۱</sup> آنوقت از جهت دلالت، گروهی از احادیث با آنچه ما می‌دانیم، مطابقت می‌کند و تعارضی میان آنها وجود ندارد و دسته‌ای دیگر از آنها ممکن است با آنچه انسان می‌داند و به نظرش صحیح می‌آید، در تعارض باشد، که این حالت در میان احادیث متشابه پیش می‌آید؛ یعنی آنهایی که مقصود در آنها روشن نیست و به دو یا چند معنا قابل حمل می‌باشند.

تسلیم نسبت به احادیث، باید شامل همه آنچه از ائمه علیهم السلام رسیده است باشد؛ خصوصاً دسته دوم که با دانسته‌های قبلی انسان ناسازگاری دارد. در چنین حالتی لازمه تسلیم بودن به احادیث ائمه علیهم السلام این است که انسان معلومات قبلی خود را با مضمون حدیث منطبق کند، نه اینکه سعی در تطبیق حدیث با آنچه می‌داند داشته باشد.

علت این توصیه آن است که چه بسا حقایقی وجود داشته باشد که ما از آنها بیخبر باشیم و در حدیث اشاره به یکی از آنها شده باشد. و ملاک درستی حدیث منطبق بودن آن با فهم ما نیست و اطلاع از همه حقایق و علوم منحصر در ذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام است. و لذا اگر در حدیث منقول از ایشان مطلبی بود که با پذیرفته‌های قبلی انسان سازگار بود، مانعی برای پذیرفتن آن وجود ندارد،

---

۱ - خبر واحد به حدیثی گفته می‌شود که یک یا چند فرد مورد اعتماد آن را از معصوم نقل کرده‌اند، اما تعداد راویان به اندازه‌ای نیست که انسان یقین به صدور آن از معصوم نماید. تعبد به چنین حدیثی بر طبق ادله‌ای که در علم اصول فقه مورد بحث قرار می‌گیرد، واجب است. البته روایت مجهول‌السندی که هیچ عالم خبره‌ای به آن اعتماد نکرده از محل بحث ما خارج است و نسبت به مدلول آن وظیفه‌ای نداریم و حکم به صدور یا عدم صدور آن از معصوم را هم به خود معصومین علیهم السلام واگذار می‌کنیم.

ولی اگر با آنها تطبیق نمی‌کرد، کوشش اولیه انسان باید بر تکمیل و اصلاح افکارش بر مبنای حدیث باشد و اگر چنین چیزی امکان‌پذیر نبود، وظیفه توقف است و ارجاع دادن حدیث به خود ائمه علیهم السلام و هرگز مجاز به انکار آن نیستیم.

فراموش نکنیم که مطابق آنچه خود ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، تحمل علوم اهل بیت علیهم السلام و احادیث ایشان، برای هر کسی میسر نیست و حتی اهل ایمان هم با یک شرایط خاص و تحت عنایات خاصی استعداد تحمل آن را پیدا می‌کنند. و اگر کسی چنین لیاقتی داشته باشد، چه بسا بسیاری از احادیث منقول از ائمه علیهم السلام را که دیگران از فهم و تحمل آن ناتوان هستند، براحتی درک کند و پذیرفتن آنها برایش هیچ سختی نداشته باشد. بنابراین به صرف تطبیق نکردن معنای حدیث با آنچه شخص از قبل می‌داند، حق طرد و طرح آن را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَغْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ. وَ مَا اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام. وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ: وَ اللَّهِ مَا كَانَ هَذَا شَيْئًا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ.<sup>۱</sup>

حدیث آل محمد سخت و دشوار است؛ به طوری که جز فرشته مقرب الهی یا پیامبر فرستاده شده از طرف خدا و یا بنده‌ای که خدا قلبش را نسبت به ایمان مورد امتحان قرار داده است به آن ایمان نمی‌آورند. پس آنچه را از احادیث آل محمد صلوات الله علیهم که به شما رسیده و تحمل قلبی آن برایتان آسان است و با دانسته‌های شما هماهنگی دارد (آن را صحیح دانستید) بپذیرید. و آنچه را دل‌های شما از آن کراهت دارد و با معلومات شما سازگار نیست (آن را درست نیافتید، علم آن را) به خدا و رسول و عالم از آل محمد علیهم السلام ارجاع دهید. و بدرستی که هلاک شونده کسی است که حدیثی را برایش نقل کنند و او ظرفیت فهم و پذیرش آن را نداشته باشد و آنگاه بگوید: قسم به خدا این

(حدیث) چیزی نیست! (یعنی مدعی غلط بودن مطلب شود و انتساب آن را به معصوم رد کند.) و انکار همان کفر است.

بنابراین اقتضای تسلیم آن است که انسان در برابر حدیثی که با آنچه قبلاً در ذهنش جای گرفته، قابل جمع نیست، حالت انکار نگیرد و به این دلیل آن را تضعیف نکند، بلکه توضیح و تفسیر آن را از خود اهل بیت علیهم السلام جویا شود. و این ممکن است با رجوع به عالمان احادیث ائمه علیهم السلام که آشنایی کامل با علوم ایشان دارند به دست آید. و در صورت فقدان چنین دانشمندانی، آخرین مرحله، توقف است؛ یعنی اظهار نظر نکردن و موقوف گذاشتن مطلب تا وقتی که - ان شاء الله - به وسیله خود اهل بیت علیهم السلام معنایش روشن گردد. لزومی ندارد هر کس معنای هر حدیثی را بفهمد که اگر نفهمد آن را رد یا توجیه نماید.

محبوبترین اصحاب ائمه علیهم السلام کسانی هستند که احادیث ایشان را خوب درک می کنند و با فهم عمیق خود آن را می پذیرند. و بدترین آنها کسانی هستند که وقتی معنای حدیثی را نمی فهمند و آن را با پذیرفته های قبلی خود ناسازگار می یابند، آن را انکار کرده و به اصطلاح تحویل نمی گیرند. این کار در حقیقت انکار ولایت ائمه علیهم السلام است. زیرا لازمه قبول ولایت ایشان، تسلیم کامل نسبت به آنهاست حتی در مواردی که فرمایشات آنها با آنچه ما صحیح می دانیم، مطابقت نداشته باشد. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

أَمَّا وَ اللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا. وَ إِنَّ  
أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالاً وَ أَمْتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يُرْوَى  
عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ أَشْمَازَ مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ كَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ  
لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجاً مِنْ  
وَلَايَتِنَا.<sup>۱</sup>

توجه داشته باشید! قسم به خدا محبوبترین اصحابم از نظر من کسانی هستند که در ورع و تفقه (فهم و بصیرت در دین) و کتمان حدیث ما (اهل بیت علیهم السلام)

برتر از دیگران باشند. و بدترین آنها از نظر من و نفرت انگیزترین ایشان پیش من، آن کسی است که وقتی حدیثی را می شنود که به ما منسوب است و از ما روایت شده ولی آن را درک نمی کند و قلبش نسبت به آن پذیرش ندارد، از آن بیزار می شود و انکارش می کند و (به همین جهت) نسبت به کسی که معتقد بوده، کافر می شود در حالی که خودش نمی داند شاید آن حدیث (واقعاً) از جانب ما آمده باشد و سندش به ما برگردد، پس به همین سبب از تحت ولایت ما خارج می شود.

اگر قرار باشد که انسان فقط احادیثی را بپذیرد که مؤید نظریات اوست و آنچه را تأییدکننده مواضع فکری او نمی باشد نپذیرد، چنین کسی در حقیقت ولایت ائمه علیهم السلام را بر خود نپذیرفته، بلکه صرفاً پیرو نظرات و آراء شخصی خود می باشد.

معنای قبول ولایت این است که انسان «ولّی» خود را صاحب اختیار و اولی به تصرف نسبت به خود و دیگران بداند. و لازمه این اعتقاد آن است که نظر و خواست او را بر نظر و خواست بقیه ترجیح دهد، نه اینکه صرفاً در مواردی که سخنان او با عقیده خودش تطبیق می کند، از او پیروی نماید و در بقیه موارد نظر وی را رد کند یا مطابق عقیده خود توجیه و تأویل نماید. اینچنین فردی در حقیقت هیچ جا از ائمه علیهم السلام پیروی نکرده است. زیرا در آن قسمت اول هم در واقع دنبال عقیده خود رفته که اتفاقاً با نظر موجود در احادیث هم مطابق بوده است. به هر حال معیار و میزان باید عقیده ای باشد که در احادیث بیان گردیده، چه با عقیده ما مطابق باشد و چه نباشد. و تنها در این صورت می توان گفت که شخص، ولایت اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته است.

اینها همه مربوط به احادیثی است که انتساب آنها به اهل بیت علیهم السلام مورد قبول واقع شده و تردیدی در آن وجود ندارد. اما در مورد احادیثی هم که انتسابش به ائمه علیهم السلام، قطعی و یقینی نیست - یعنی اخبار آحاد یا احادیثی که دانشمندان متعبد و خبره شیعه نظیر مرحوم کلینی و علامه مجلسی آنها را صحیح دانسته اند ولی بدون سند نقل کرده اند - نمی توان صرفاً به این دلیل که با فهم و عقیده ما تطبیق

نمی‌کند، قضاوت کرد و آن را رد و انکار نمود. زیرا ملاک حقیقت یک سخن و صحیح انتساب آن به ائمه علیهم السلام فهم ناقص ما نیست. بنابراین کسانی که خود را پیرو ایشان می‌دانند، نمی‌توانند همین مقدار هم به آنچه منسوب به آنهاست، بی‌اعتنا باشند.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد که گاهی هم در مقابل این طرز فکر مطرح می‌شود. سؤال و اشکال این است که: اگر چنین است، پس ارزش عقل و بدیهیات عقلیه چه می‌شود؟ آیا اگر سخنی که به عنوان حدیث اهل بیت علیهم السلام نقل شده با مسلمات عقلی تعارض داشت، باز هم نمی‌توان آن را رد کرد؟ اگر چنین باشد پس ساحت مقدس ائمه اطهار علیهم السلام از امور باطل و نادرست منزّه نخواهد بود و صحیح فرمایشات ایشان و حتی حقیقت خود آنها هم زیر سؤال می‌رود. چون همه اینها به حکم قطعی عقل برای انسان قابل قبول شده و نتایج نباید با مبنا تعارض داشته باشد. پاسخ این مطلب در خود احادیث آمده است و عقل نیز آن را تأیید و تصویب می‌کند:

شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكَ فَيُخْبِرُنَا عَنْكَ بِالْعَظِيمِ مِنَ الْأَمْرِ فَيَضِيقُ بِذَلِكَ صُدُورَنَا حَتَّى نَكْذِبُهُ». فدایت شوم، شخصی از جانب شما نزد ما می‌آید و مطلب سنگینی را از شما برای ما نقل می‌کند (و مطلب آنقدر سنگین است) که سینه‌های ما نسبت به قبول آن تنگی می‌کند تا آنجا که ما اصل آن را تکذیب می‌کنیم.

حضرت به او فرمودند: أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ؟<sup>۱</sup>: «آیا از جانب من برای شما حدیث نقل نمی‌کند؟!» راوی گفت: بلی. حضرت فرمود: «فَيَقُولُ لِلَّيْلِ إِنَّهُ نَهَارٌ وَ لِلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ؟!»<sup>۱</sup>: «آیا شب را می‌گویند روز است و روز را می‌گویند شب است؟!» راوی گفت: خیر (این طور نیست).

پس حضرت فرمودند: «رُدَّةُ الْبَيْتِ. فَإِنَّكَ إِنْ كَذَّبْتَ فَإِنَّمَا تَكْذِبُنَا.»<sup>۱</sup>: «آن (حدیث) را به خود ما ارجاع بده (فهم آن را به ما واگذار). چون اگر تکذیب

کنی، ما را تکذیب کرده‌ای.

عبارتی که امام علیه السلام برای راوی ذکر فرموده‌اند، مثالی است برای سخنی که با بدیهیات عقلیه تناقض صریح دارد، و اگر آنچه به عنوان حدیث نقل می‌شود، با احکام بدیهی و روشن عقل چنین تعارضی داشته باشد - یعنی تعارضی که مانند تعارض شب با روز باشد - و به هیچ وجه با آنها قابل جمع نباشد، اگر چنین حالتی پیش آید، از جهت تسلیم به ائمه علیهم السلام و وظیفه‌ای متوجه ما نیست. ولی هر تعارضی به این شکل نیست و به حد تناقض بین آنها نمی‌رسد. و در چنین صورتی وظیفه این است که تا حد ممکن اعتقاد خود را با آن حدیث منقول هماهنگ کنیم، و در صورت عدم امکان، علم آن را به ائمه علیهم السلام واگذاریم.

تعارض در حد تناقض تنها وقتی پیش می‌آید که حکم عقل در آن مورد، بدیهی فطری باشد، یعنی مسئله از مستقلات عقلیه باشد؛ مانند اینکه ظلم کردن قبیح و زشت است. این حکم و امثال آن را هر انسان عاقلی قبول دارد و فهم آن منحصر به درس خوانده‌ها و فلسفه خوانده‌ها نیست بلکه فطری می‌باشد و کسبی نیست. و نیز از طرف دیگر باید حدیث منقول نص در معنای ظاهرش باشد؛ یعنی احتمال خلاف آنچه از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود، در معنای آن داده نشود. در غیر این صورت اگر بتوان آن حدیث را طوری معنا کرد که با آن حکم بدیهی عقل در تعارض نباشد، وظیفه این است که همان معنا را از حدیث بفهمیم هر چند که خلاف ظاهر آن باشد؛ مانند همان کاری که ما نسبت به برخی از آیات قرآن کریم انجام می‌دهیم.

آیات قرآن، چون قطعی الصدور هستند، اگر معنای ظاهرشان با احکام بدیهی عقل فطری در تعارض باشند، آنها را به خلاف معنای ظاهری، معنا می‌کنیم. مثلاً آیاتی که ظهور در معنای جبر در افعال اختیاری انسان دارند، معنای ظاهری آنها با حکم بدیهی عقل فطری در تناقض است. ما در اینجا سند قرآن را تضعیف نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم معنای ظاهری آن اراده نشده و خلاف ظاهر آن را می‌گیریم که معنای خلاف ظاهرش با حکم عقل تعارضی ندارد.

در مورد احادیث منقول از ائمه علیهم السلام هم باید همین روش را داشته باشیم. یعنی



اگر معنای ظاهری آن با مستقلات عقلیه در تناقض باشد، آن را به خلاف ظاهرش حمل می‌کنیم و احتمال مرجوح را در معنای آن اخذ می‌کنیم و به این وسیله تناقض ظاهری از بین می‌رود.

ولی اگر در موردی چنین کاری امکان‌پذیر نبود، یعنی حدیث منقول قابل حمل بر معنای خلاف ظاهرش نبود و به عبارت دیگر نص در معنای ظاهرش بود و صراحتاً خلاف حکم بدیهی عقل هم بود، آن وقت مانند این است که به شب بگویند روز و به روز بگویند شب. و اگر - فرضاً - چنین چیزی یافت شد، ما دیگر نسبت به پذیرفتن معنای آن حدیث و عمل به مضمون آن وظیفه‌ای نداریم.

ما آنچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده مانند آیات قرآن در بست قبول می‌کنیم و به همه آنها ایمان داریم، و هیچ لزومی ندارد که معنای تک‌تک منقولات از ایشان را هم بفهمیم؛ همانطور که هیچ لزومی ندارد معنای همه آیات قرآن را بدانیم. ما آیات متشابه قرآن را بدون آنکه لزوماً معنای صحیح آنها را بفهمیم قبول می‌کنیم. به عنوان مثال آیه شریفه «وَمَارَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»<sup>۱</sup>: «و آنگاه که تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی ولی خداوند تیر انداخت.»<sup>۲</sup> مطمئن هستیم که معنایش نفی اختیار داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تیراندازی نیست - چون تیراندازی فعل اختیاری است و نمی‌توان فرض کرد که یک عملی در عین اختیاری بودن، اختیاری نباشد - ولی ممکن است معنای درست آیه را ندانیم. در این صورت آیه را رد نمی‌کنیم بلکه به آن ایمان می‌آوریم بدون آنکه معنایش را بفهمیم.

۱- انفال / ۱۷.

۲- این آیه شریفه برای کسی که معنای صحیحش را نداند از آیات متشابه است. و به طور کلی محکم و متشابه بودن، یک امر نسبی است که متناسب با علم و جهل شخص متفاوت می‌شود. ممکن است آیه‌ای برای کسی محکم باشد و برای دیگری متشابه. به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام: المتشابه ما شُبه علی جاهله. (بحار ج ۹۲ ص ۳۸۲) یعنی: متشابه آن است که بر کسی که منظور از آن را نمی‌داند مشتبه شود. در آیه مذکور هم اگر کسی منظور را بداند آیه متشابه نیست. این آیه یک حکم کلی را بیان نمی‌کند بلکه صرفاً خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، آنهم در جنگ بدر که وقتی یک مشت شن و خاک را با دست خود به سوی صورت‌های قریش پرت کردند، تأثیر معجزه آسایی داشت که به همین جهت «رمی» پیامبر به خدا نسبت داده شده، یعنی به اعتبار تأثیر آن نه آنکه فعل اختیاری حضرت، فعل خدا باشد. (ر.ک: تفاسیر روایی، ذیل آیه شریفه.)

در مورد احادیث هم وظیفه همین است و نسبت به متشابهات آن اگر توانستیم با کمک گرفتن از محکّمات، معنای مورد نظر آنها را بفهمیم، این کار را انجام می‌دهیم؛ ولی اگر نتوانستیم چنین کنیم، آن را رد نمی‌کنیم بلکه به آن ایمان می‌آوریم، با این اعتقاد که اگر واقعاً امام علیه السلام فرموده باشد، ما آن را قبول داریم هر چند که منظور و مقصود را نمی‌فهمیم. و آنچه مسلم است اینکه به دلیل تعارض با دانسته‌های قبلی حق ردّ و طرح حدیث را نداریم. و در صورت تناقض با حکم عقل، مدلول آن برای ما حجت نیست ولی حکم به صحت یا عدم صحت صدور آن را به معصومین علیهم السلام واگذار می‌کنیم. اما مطمئن هستیم که به فرض صحت صدور، معنایش قطعاً غیر آن چیزی است که با حکم بدیهی عقل تناقض دارد.

به طور کلی و صرف نظر از آنچه گذشت، باید این حقیقت را بدانیم که احادیث اهل بیت علیهم السلام بر معانی بسیار زیادی قابل حمل است که برای ما چه بسا یک یا چند معنای آن روشن شود. از خود ائمه علیهم السلام نقل شده که فرموده‌اند کلمات خود را می‌توانند تا هفتاد معنا برایش بیان کنند که همه آنها هم با لفظ حدیث ایشان مطابقت داشته باشد. چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا، لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ.<sup>۱</sup>

هر یک از سخنان ما قابل حمل بر هفتاد معناست که خودمان از عهده همه آنها بر می‌آییم. (یعنی همه آنها می‌تواند در جای خود درست باشد.)

به دو مطلب در این حدیث اشاره شده است: یکی اینکه هر یک از سخنان ائمه علیهم السلام قابل حمل بر معانی زیادی است که آنها را تا هفتاد معنا شمرده‌اند.<sup>۲</sup> و دوم اینکه استخراج همه آن معانی از لفظ حدیث، از عهده خود ایشان بر می‌آید. یعنی اگر بخواهند برای کسی منظور خود را از سخنی که فرموده‌اند توضیح دهند، می‌توانند همه آن معانی را برای او از خود لفظ در آورند. و این کار البته در توانایی اکثر دانشمندان هم نیست. چقدر باید یک متفکر دانشمند با احادیث اهل بیت علیهم السلام مأنوس باشد و مبانی ایشان را در ابواب مختلف معارف به دست آورده باشد تا

۱- بحار ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۵.

۲- البته عدد هفتاد شاید اشاره به کثرت معانی باشد نه تعداد دقیق آنها.

توانایی استخراج و فهم این وجوه یا حتی برخی از آنها را داشته باشد. و به همین جهت ائمه علیهم السلام بر تفقه و درایت احادیث تأکید زیادی داشته‌اند و فقط کسی که عمیقاً با تعالیم ایشان آشنا شود، از نظر آنها «فقیه» شمرده می‌شود. و چنین فقه‌ای به دست نمی‌آید مگر اینکه شخص به آنچه به طور غیر صریح در کلمات ایشان آمده، دانا و آگاه گردد. ابتدای حدیث قبلی چنین است:

حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْفِ تَرْوِيهِ. وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيْهًا حَتَّى يَعْرِفَ  
مَعَارِيضَ كَلَامِنَا.

یک حدیثی که آن را عمیقاً بفهمی، بهتر از هزار حدیثی است که آن را صرفاً نقل کنی. و کسی از شما فقیه نخواهد شد مگر آنکه آنچه را به صورت غیر صریح در سخنان ما آمده بشناسد.

«معاريض» جمع «مُعَرَّض» است که در مقابل «مُصْرَح» به کار می‌رود. آنچه صراحت در یک سخن دارد، مُصْرَح و آنچه به صورت ضمنی و تلویحاً مراد است، مُعَرَّض نامیده می‌شود. یک کلام ممکن است یک معنای صریح داشته باشد و یک یا چند معنای غیر صریح که همه آنها مورد قصد و نظر گوینده کلام باشد. افراد معمولی نوعاً همان معنای صریح را از یک کلام می‌فهمند، ولی کسی که با مذاق فکری گوینده آشناست و قرائن حالیه و مقالیه کلام او را می‌شناسد، به میزان آشنایی خود، معانی ضمنی و تلویحی کلام را هم می‌فهمد.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز افرادی که با معارف ایشان در ابواب مختلف انس ندارند، نوعاً همان معنای صریح را می‌فهمند. ولی آشنایی عمیق با مذهب و مشی آنها و شرایط مختلفی که در آن شرایط سخن گفته‌اند... مانند تقیه و نظیر آن... و نیز شناخت اصحاب و راویان حدیث که گاهی تحمل چیزی را نداشته‌اند و حضرت در مقابل آنها «توریه» کرده‌اند و امثال این زمینه‌ها که شناخت هر یک از آنها، می‌تواند در فهم مراد ضمنی ائمه علیهم السلام از سخنانشان مؤثر باشد، می‌تواند انسان را به فهم برخی از آن وجوه مورد نظر ائمه علیهم السلام نزدیک کند. و از نظر ایشان «فقیه» به کسی گفته می‌شود که به این‌گونه مسائل در فهم کلمات آنها آشنایی داشته باشد. تنها اینچنین فردی است که سخنان ائمه علیهم السلام را عمیقاً درک می‌کند و اگر چنین

نباشد، فقط همان معنای ظاهری را می‌فهمد که این دیگر «فقاہت» نیست. چون «فقه» یعنی فهم عمیق و چنان کسی فهم عمیق ندارد و فقط به ظاهر و یک فهم سطحی رسیده‌است.

حال که چنین است، پس در مواجهه با احادیث اهل بیت علیهم السلام باید بسیار محتاطانه برخورد کرد و از اظهار نظرهای غیر متخصصانه باید پرهیز نمود. چه بسیارند کسانی که هیچ تخصصی در ابواب علوم اهل بیت علیهم السلام ندارند و آنگاه در برخورد با یک حدیث، چون معنایی که از آن می‌فهمند با پذیرفته‌های قلبی آنها سازگار نیست، براحتی آن را رد می‌کنند؛ غافل از آنکه اگر - فرضاً - معنایی که فهمیده‌اند صحیح باشد، نفی معنای دیگر را از آن نمی‌توان کرد.

چنان «فقاہتی» که ذکر شد در همه ابواب علوم ائمه علیهم السلام برای کمتر کسی در طول تاریخ غیبت امام علیهم السلام حاصل شده‌است، ولی در میان دانشمندان بزرگ شیعه کسانی که در ابواب مختلف احکام عملی و فقه مصطلح، آشنا به مذاق و روش اهل بیت علیهم السلام و شرایط و قراین موجود در سخنان آنها بوده‌اند و چه بسا برخی از وجوه مورد نظر ائمه علیهم السلام را در روایاتشان در می‌یافته‌اند، کم نبوده‌اند. علتش هم این بوده که در وادی احکام عملی نوعاً تعدد بیشتری نسبت به احادیث در میان علما و دانشمندان وجود داشته‌است و وظیفه «تسلیم» نسبت به احادیث فقهی، تقریباً به طور کامل رعایت شده‌است. اما متأسفانه در غیر وادی فقه و احکام عملی، یعنی در باب اعتقادات که مهمتر از احکام است و تفسیر آیات غیر فقهی قرآن، و در درجه بعد در وادی اخلاقیات و احکام قلبی، تعداد دانشمندانی که طریق «تسلیم» را نسبت به احادیث اهل بیت علیهم السلام پیش گرفته و ابتدا و قبل از هر چیز، خود را مکلف به یافتن مذهب و مشی اهل بیت علیهم السلام در هر مسئله‌ای دانسته‌اند، بسیار انگشت شمار بوده‌است. و حقیقت این است که تنها این‌گونه افراد می‌توانند ادعا کنند که قلباً پذیرفتن فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام برایشان سخت نیست. اگر این حالت نباشد، مراجعه به احادیث صرفاً برای یافتن مؤید نسبت به افکار خود یا دیگران است و این کار هیچ ارزشی ندارد.

بسیارند کسانی که در طرح مطالب خود به احادیث استناد و استشهاد می‌کنند.

ولی این دلیل تسلیم شدن به ائمه علیهم السلام نمی شود. کراراً مشاهده می شود که یک یا چند حدیث متشابه در یک بحث اعتقادی، به عنوان اصل و پایه بحث مورد تمسک قرار می گیرد و آنوقت بسیاری از محکومات احادیث تحت عناوین مختلفی همچون ضعف سند یا پایین بودن سطح فکری مخاطبین ائمه علیهم السلام و امثال این بهانه ها، وانهاده می شود.

این شیوه، مصداق تسلیم به اهل بیت علیهم السلام نیست. کسی که افکار بشری را اصل و پایه اعتقادی خود قرار داده و آنگاه در احادیث موجود فقط به آنچه تأیید کننده موضع فکری اوست، استناد می کند و به بقیه کاری ندارد، یا آنها را به نحوی توجیه و تأویل می کند، واقعاً تسلیم اهل بیت علیهم السلام نمی باشد. چنین شخصی چه بسا از مقام ولایت و امامت ائمه علیهم السلام تجلیل هم بکند و اظهار عشق و ارادت زیادی هم در قول و فعل نسبت به آن حضرات داشته باشد، ولی اینها همه غیر از تبعیت صادقانه و کامل از مذهب و تعالیم ایشان است.

نباید انسان به صرف اینکه کسی در سخن یا نوشته خود از بعضی احادیث استفاده کرد یا شعار پیروی از ائمه علیهم السلام را سر داد، خیال کند که او اهل تسلیم است. تشخیص این ویژگی کار ساده ای نیست و از هر کسی ساخته نمی باشد. باید شخص خود در آن مسئله خاص، صاحب نظر باشد و مقدمات لازم برای تشخیص مذاق و روش اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد و به اندازه کافی هم به احادیث مراجعه کرده و بررسیهای لازم را در آن موضوع انجام داده باشد تا صلاحیت چنین تشخیصی را پیدا کرده باشد.

به هر حال ورود در این وادی و در مسیر فقاہت مورد قبول ائمه علیهم السلام قرار گرفتن، کار بسیار دشواری است و با خواندن ادبیات و منطق و فقه و اصول و... به دست نمی آید. همه این دروسها باید باشد و در کنارش تحصیل معارف اهل بیت علیهم السلام در مسائل اعتقادی هم باید باشد، اما اینها همه شرط لازم برای فقاہت است. از همه اینها مهمتر توکل به ذیل عنایات خود اهل بیت علیهم السلام و طلب دستگیری و کمک از خود ایشان است؛ که هر حرکتی در هر مسیری باید به لطف و عنایت این حضرات صورت گیرد و در وادی علم، بیش از موارد دیگر این لطف و

عنایت باید موجود باشد. چون خطراتِ بیشتری متوجه علما و دانشمندان است. نفوذِ شیطان در مسیری که دانشمندان و متفکران دینی می‌پیمایند، بیشتر و عمیق‌تر و خطرناک‌تر است و به همین خاطر باید توسل آنها به همه معصومین خصوصاً امام غایب، حضرت مهدی علیه السلام بیشتر از دیگران باشد؛ با این اعتقاد که تحمّلِ علوم ایشان جز به عنایت و لطفِ خاص آن حضرت برای کسی حاصل نمی‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ حَدِيثَنَا صَغْبٌ مُسْتَضْعَبٌ... لَا يَخْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ مُتَّحِنٌ.<sup>۱</sup>

حدیث ما سخت و مشکل است... هیچ فرشته مقرب و هیچ پیغمبر فرستاده شده‌ای و هیچ مؤمن امتحان شده‌ای نمی‌تواند آن را تحمّل کند.

ابوصامت که راوی حدیث است می‌گوید: پرسیدم: «فَمَنْ يَخْتَمِلُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟»: فدایت شوم؛ پس چه کسی آن را تحمّل می‌کند؟ حضرت در پاسخ چنین فرمودند:

مَنْ شِئْنَا يَا أَبَا الصَّامِتِ.

هر کسی که ما بخواهیم، ای ابوصامت.

معلوم می‌شود که تا به طور خاص آن شخصی که احادیث اهل بیت علیهم السلام را می‌خواند یا می‌شنود، مورد توجه و عنایت امام علیه السلام نباشد، معنای حدیث را نمی‌فهمد. تحمّل حدیث به معنای خواندن و حفظ کردن آن نیست، بلکه باید در قلب انسان جای بگیرد و مورد پذیرش او قرار گیرد. و این، احتیاج به لطف خاص حضرت علیه السلام دارد. بنابراین تک تک افرادی که دروس دینی می‌خوانند و به احادیث ائمه علیهم السلام مراجعه می‌کنند، در تک تک احادیثی که می‌فهمند و آن را قلباً می‌پذیرند، باید مورد توجه و لطف امام علیه السلام قرار گرفته باشند و گرنه چیزی از آن علوم را متحمّل نمی‌گردند. پس امام صادق علیه السلام این را که فرشته مقرب یا نبی مرسل و یا مؤمن امتحان شده، تحمّل فهم احادیث ایشان را پیدا کنند، به طور کلی

و به نحو سالبه کلیه نفی نکرده‌اند. آنچنانکه در احادیث دیگری در همین زمینه به نحو اجمالی و به صورت قضیه مهمله، همین سه گروه را تحمل کنندگان احادیث خود معرفی کرده‌اند.

پس آنچه در اینجا نفی شده این است که حتی این سه دسته هم اگر مورد مشیت و خواست امام علیه السلام نباشند، از تحمل معارف ایشان بی بهره می‌مانند و اگر از اینها کسانی چنین توفیقی پیدا کنند، فقط و فقط به برکت خواست و توجه آن حضرت بوده‌است. با توجه به این مطلب لزوم توسل دائمی به امام عصر علیه السلام و راههای جلب توجه ایشان خصوصاً برای کسانی که طالب علوم اهل بیت علیهم السلام هستند، بیشتر و بهتر روشن می‌گردد.

### استعجال با تسلیم سازگار نیست

یکی از موارد وجوب تسلیم در زمان غیبت امام زمان علیه السلام که اهل ایمان نسبت به آن مورد امتحان قرار می‌گیرند، تسلیم نسبت به «طولانی شدن زمان غیبت» است. این مسئله را قبل از شروع غیبت، پیشوایان ما پیشگویی کرده بودند و تحمل آن برای مؤمنان بسیار سخت و سنگین است. کسانی که درد غیبت امام علیه السلام را می‌چشند، هر روز و هر ساعتی که ظهور ایشان به تأخیر افتد، سختی مصیبت را بیشتر احساس می‌کنند و تحمل آن برایشان مشکلتر می‌شود. و چون هر چه مصیبت سختتر باشد، صبر بیشتری می‌طلبند، باید از خدای متعال، برای اینکه صبر خود را در تحمل مصیبت غیبت امام علیه السلام از دست ندهند، یاری بخواهند. نمونه‌ای از طلب کردن صبر را در دعایی که از جناب عثمان بن سعید عمروی نایب اول امام زمان علیه السلام به ما رسیده‌است، می‌بینیم:

اللَّهُمَّ ..... ثَبِّتْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ وَ يَأْذِنُكَ غَابَ  
عَنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ. وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ  
أَمْرٍ وَ لِيْكَ فِي الْأَذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ. فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى  
لَأَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا اكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَ أَبْحَثْ  
عَمَّا كَتَمْتَهُ وَ لَا تُنَازِعْكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ: لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ أَمْرٍ



لَا يَظْهَرُ وَ قَدِ امْتَلَاتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ!؟ وَ أَفَوْضَ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ.<sup>۱</sup>

خدایا... مرا بر اطاعت از ولی امر خود که او را از آفریدگانت پنهان کرده‌ای، ثابت قدم بدار؛ آن ولی که غیبت او از بندگانت به اجازه تو بوده و منتظر فرمان (ظهور از) تو است. و تو بدون (نیاز به) تعلّم، به آن زمانی که مصلحت ظهور ولی تو در آن است دانا هستی که به او اجازه ظاهر کردن امرش و پرده برداری از رازش را بدهی. پس مرا در این مسئله صبور قرار ده تا اینکه جلو انداختن آنچه به تأخیر انداخته‌ای و تأخیر در آنچه جلو انداخته‌ای را دوست نداشته باشم و از آنچه پنهان داشته‌ای پرده برندارم و از آنچه کتمان نموده‌ای، جستجو نکنم و با تو در تدبیر کارهایت کشمکش و نزاع نداشته باشم و نگویم: چرا و چگونه و چطور است که ولی امر ظهور نمی‌کند در حالی که زمین پر از ظلم شده است؟! و همه کارهایم را به تو واگذار کنم.

خطری که در سختیها و مصیبتها، ایمان انسان را تهدید می‌کند، همانا از دست دادن صبر و ناراضی شدن از قضا و قدر الهی می‌باشد. مؤمن باید در هر شرایطی راضی به قضای الهی باشد و از آنچه خداوند برای او خواسته است ناراضی نباشد. البته بعضی بلاها و گرفتاریها ممکن است به خاطر معصیت‌هایی باشد که انجام داده و چه بسا خداوند بخواهد او را در دنیا مجازات نماید و به همین جهت او را مبتلا به سختی‌هایی می‌کند. در چنین حالتی باید از گناه خود که سبب نزول بلا شده است، ناراضی و پشیمان باشد و عمل زشت خود را بد بداند، ولی از عقاب خدا و جزای او در دنیا که فرو فرستادن بلاست، نباید ناراضی باشد و اقتضای تسلیم به پیشگاه الهی آن است که قلباً به خواست خدا راضی و خشنود باشد.

غیبت امام زمان علیه السلام هم برای مؤمنان مصیبتی است که هر چند وجه اصلی آن برای ما روشن نیست و طبق بعضی احادیث پس از ظهور آن حضرت روشن می‌شود، ولی طبق آنچه در ابتدای بخش دوم کتاب مطرح گردید، نتیجه عدل الهی است و گناهان خود مردم آنها را مستحق غضب پروردگار مهربان کرده است. پس باید از کوتاهی کردن‌ها و قدر ناشناسی‌های خود و دیگران ناراضی و ناخشنود

باشیم در عین آن که از غیبت امام علیه السلام و طولانی شدن آن - به فرمان الهی - راضی و خشنود بمانیم. راضی بودن به طولانی شدن غیبت، در حقیقت راضی بودن به عدل خداست و شرط ایمان آن است که انسان از آنچه خدا با او رفتار می کند قلباً راضی باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اعلموا انه لن يؤمن عبداً من عبده حتى يرضى عن الله فيما صنع الله اليه و صنع به على ما أحب و كره.<sup>۱</sup>

بدانید هرگز بنده ای از بندگان خدا ایمان نمی آورد مگر آنکه رضایت داشته باشد از خدا در آنچه خدا برای او قرار داده و از آن گونه که خدا با او رفتار کرده نسبت به آنچه خوش دارد و آنچه ناخوش دارد.

مؤمن آن است که در آنچه برایش «محبوب» یا «مکروه» است از خداوند راضی باشد و غیبت امام عصر برای مؤمنان از امور بسیار مکروه و ناخوشایند است اما با همه تلخی اش آن را تحمل می کنند و اعتراضی به خواست پروردگار ندارند.

یکی از عواملی که ایمان مؤمنان را در زمان غیبت امام علیه السلام تهدید می کند، همین از دست دادن صبر و حوصله و ناراضی شدن از طولانی شدن آن است. نشانه این حالت در انسان، شتاب ورزیدن در امر ظهور امام علیه السلام می باشد که در احادیث ما «استعجال» نامیده می شود. این امر دارای درجات است و هر چه تسلیم در انسان کمتر و ضعیفتر باشد، استعجال شدیدتر است و مرتبه بالای آن می تواند شخص را تا مرحله انکار نسبت به اصل وعده الهی بکشاند. استعجال در امر ظهور ایمان فرد را تباه می کند و او را به هلاکت می رساند. حضرت جواد الائمه علیه السلام می فرمایند:

يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ. وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ.<sup>۲</sup>

(در زمان غیبت کبرا) شتاب کنندگان هلاک می شوند و اهل تسلیم نجات می یابند.

پس یکی از مصادیق تسلیم در زمان غیبت این است که انسان نسبت به تأخیر

۱- بحار ج ۷۸ ص ۲۱۷.

۲- کمال الدین، باب ۳۶، ح ۳.

افتادن وقت ظهور، صبر خود را از دست ندهد و کاملاً به خواست خداوند در این مورد راضی باشد.

### تسلیم با دعا برای تعجیل فرج منافات ندارد

اما دعا کردن برای تعجیل در فرج امام عصر علیه السلام هیچ منافاتی با تسلیم بودن نسبت به مدت زمان غیبت ندارد و از مصادیق استعجال نیست. برای روشن شدن مسئله باید به دو نکته اساسی در امر دعا - به طور کلی - توجه کرد:

**نکته اول** اینکه: خداوند دعای بنده را از بالاترین عبادتها و بهترین وسایل توجه خود به بندگانش قرار داده است. امیر مؤمنان علیه السلام در سفارش خود به امام مجتبی علیه السلام چنین فرموده اند:

إِعْلَمَنَّ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ.<sup>۱</sup>

بدان کسی که گنجینه های آسمانها و زمین به دست اوست، تو را اجازه داده که (او را) بخوانی و پاسخ دادن به تو را ضمانت کرده است، و تو را فرموده از او درخواست کنی تا به تو ببخشد و از او طلب رحمت کنی تا تو را رحمت فرماید و میان تو و خودش مانعی قرار نداده است.

دعا به معنای خواندن و سؤال به معنای درخواست است. دعا ممکن است با سؤال همراه باشد یا نباشد. گاهی انسان خدا را می خواند نه به خاطر اینکه چیزی از او طلب کند، و گاهی، هم خدا را می خواند و هم از او درخواست می کند، و هر دو حالت محبوب خدا و از چیزهایی است که خداوند برای بندگانش پسندیده است. از این بالاتر اصرار ورزیدن در سؤال از پروردگار است که درباره آن از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِهَ الْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ

### لِنَفْسِهِ<sup>۱</sup>

خدای عزوجل دوست ندارد که مردم در درخواست از یکدیگر اصرار بورزند، ولی این حالت را نسبت به خودش دوست دارد.

پس نه تنها دعا و سؤال کردن بنده را خداوند دوست دارد، بلکه اصرار ورزیدن در آن را هم دوست می‌دارد.

**نکته دوم** در امر دعا اینکه: خداوند دعای بنده را تغییر دهنده قضا و قدر خود قرار داده. و این، کمال لطف و فضل اوست به بندگانش که می‌توانند با دعای خود، خواست خدا را نسبت به سرنوشت خودشان تغییر دهند. از امام هفتم علیه السلام نقل شده که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ. فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قَدَّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا امْتِصَاؤُهُ.<sup>۲</sup>

بر شما باد دعا کردن. زیرا دعا برای خدا و خواستن از خدا، بلائی را که مقدر شده و به وقوعش حکم شده و جز اجرای آن باقی نمانده است برمی‌گرداند.

تقدیر به معنای اندازه‌گیری است، و زمان وقوع یک امر، از مقدرات آن به حساب می‌آید. و قضا هم حکم خداوند است به ایادی عُمَّالَهُ خود مانند فرشتگان که چیزی را انجام دهند. و امضا مرحله وقوع خارجی است. تقدیر و قضای الهی تا وقتی که امر مقدر و مقضی واقع نشده است به وسیله دعا قابل تغییر هستند. پس دعا و درخواست از خدای متعال، علاوه بر اینکه ذاتاً عبادت و بندگی اوست، در سرنوشت دعاکننده و دیگران می‌تواند مؤثر باشد.

با توجه به این دو نکته درباره ارزش دعا و تأثیر آن در مقدرات الهی، می‌توانیم نتیجه بگیریم که: دعا و درخواست از پروردگار متعال، هیچ منافاتی با راضی بودن به قضای الهی ندارد. خدا خود باب دعا و مسئلت را به سوی بندگانش باز کرده و دوست دارد که آنها برای رفع بلا و گرفتاریها از این باب به او توجه کنند و همین

۱- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الالاح فی الدعاء، ح ۴.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب أن الدعاء یرد البلاء و القضاء، ح ۸.

درخواستِ بندگان را بالاترین عبادت محسوب کرده است. بنابراین دعا کردن و درخواستِ رفع گرفتاری از خداوند، در حقیقت تسلیم شدن به قضای تشریحی اوست.<sup>۱</sup> و البته نشانه تسلیم بودن بنده این است که چه خداوند حاجت او را برآورد و چه در زمانی که مطلوب او بوده برآورده نشود، در هر حال به آنچه خدا برایش خواسته راضی و خشنود باشد و قلباً اعتراضی به قضا و قدر الهی نداشته باشد.

با توضیحات فوق، منافات نداشتن دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام با تسلیم بودن نسبت به طولانی شدن غیبت ایشان کاملاً روشن می شود. غیبت مهمترین گرفتاری و بلایی است که ما با آن مواجه هستیم. خداوند این طور مقدر کرده که مردم به غیبت امام زمانشان مبتلا شوند تا این مصیبت همه وجودشان را به درد آورد و از همه جا و همه چیز ناامید شوند و با سوز دل و حال اضطرار، در پیشگاه خدا بنالند و تعجیل در فرج مولایشان را از خدا بخواهند. خود این نالیدن از درد هجران امام علیه السلام و دعا برای تعجیل فرجش، عبادت و بندگی خداست، در عین آنکه در جلو افتادن وقت ظهور هم مؤثر است. از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره ارتباط دعا با کوتاه شدن بلا چنین روایت شده است:

مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ قِيلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الدُّعَاءُ إِلَّا كَانَ كَشْفُ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشَيْكًا. وَمَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ قِيمَسِكَ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءُ طَوِيلًا. فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِاللُّدْعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۲</sup>

هیچ بلایی به بنده مؤمنی نمی رسد که خدای عزوجل (برای رفع آن بلا) دعا را به او الهام نماید مگر آنکه رفع آن بلا نزدیک باشد. و هیچ بلایی به بنده

۱- قضای تشریحی، در مقابل قضای تکوینی، به افعال اختیاری بندگان تعلق می گیرد و منظور از آن امر و نهی الهی است. آنچه متعلق قضای تکوینی خداوند قرار گیرد، واقع می شود، ولی متعلق قضای تشریحی، یعنی آنچه خدا به آن امر کرده یا از آن نهی کرده، وقوع و عدم وقوعش به خواست انسانها بستگی پیدا می کند. در اینجا هم آنچه خدا خواسته این است که بندگان او با اختیار خود دعا کنند و رفع گرفتاریهای خود را از او بطلبند تا او هم بلا را از ایشان بگرداند. اگر چنین کنند، در حقیقت به قضای تشریحی پروردگار تسلیم شده اند و اگر نکنند مخالفت نموده اند.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب إلهام الدعاء، ح ۲.

مؤمنی نمی‌رسد که از دعا کردن (نسبت به رفع آن) خودداری کند مگر آنکه آن بلا طولانی باشد. پس (حال که چنین است) وقتی بلا نازل شد، بر شما باد که به درگاه خدای عزوجل دعا و تضرع نمایید.

تعبیر «الهام دعا» که در حدیث فوق به خداوند نسبت داده شده، این حقیقت را روشن می‌کند که در هنگام نزول بلا، اگر انسان به یاد دعا کردن افتاد، بداند که مورد لطف خداوند قرار گرفته است، و هر کسی، در وقت مصیبت توفیق دعا به پیشگاه پروردگار را پیدا نمی‌کند. بنابراین نفس دعا کردن در هنگام بلا و گرفتاری نشاندهنده توجه انسان به فضل و رحمت الهی است که امر بسیار پسندیده و محبوبی است. و علاوه بر این اگر انسان توفیق دعا کردن نصیبش شود، بداند که - ان شاء الله - رفع آن گرفتاری نزدیک است و خداوند با الهام دعا به او خواسته است که وسیله‌ای برای خلاصی او فراهم آورد به شرط آنکه انسان قدر بداند و از این وسیله خدادادی کمال استفاده را بنماید.

از اینجا می‌توان فهمید که دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام می‌تواند در تحقق آن و جلو انداختن زمانش مؤثر باشد، همانطور که نمونه‌ای از این گونه تعجیل فرج در مورد قوم بنی اسرائیل پیش آمد. مطابق آنچه از امام صادق علیه السلام نقل شده خداوند برای فرزندان ابراهیم از همسرش ساره (بنی اسرائیل) چنین مقدر کرده بود که پس از چهار صد سال به وسیله حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام از ظلم و ستم فرعون خلاصی یابند، اما بنی اسرائیل با ضجه و گریه به پیشگاه پروردگار موفق شدند فرج موعود را صد و هفتاد سال به جلو اندازند. عین عبارت حضرت چنین است:

فَلَمَّا طَالَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ، ضَجُّوا وَ بَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.  
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ، فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ  
مِائَةَ سَنَةٍ.

پس وقتی (مدت) عذاب بر بنی اسرائیل طولانی شد، به پیشگاه خدا چهل صباح ضجه و گریه کردند، تا اینکه خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که آنها را از (شر) فرعون نجات دهند. پس به این ترتیب صد و هفتاد سال (از

عذاب مقدر بر ایشان) کم کرد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا. فَأَمَّا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَسْتَهِي إِلَى مُتْنَاهُ.<sup>۱</sup>  
 وضع شما نیز همینطور است. اگر چنین کنید (گریه و ضجه نمایید) خداوند فرج ما را می‌رساند. ولی اگر چنین نکنید، امر (فرج) به آخرین حد خود خواهد رسید.

هشدار عجیبی است به مؤمنان در زمان غیبت که اگر فرج پیشوایان خود را از خدا می‌خواهند، راهی که خود پیشوایان پیش روی آنها نهاده‌اند، بشناسند و جدی بگیرند و نسبت به آن اهتمام ورزند.

نکته لطیفی که در این حدیث شریف نهفته و درس مهمی به دعاکنندگان برای تعجیل فرج می‌دهد، تعبیر «عَنَّا» است. یعنی دعا و ضجه شیعیان می‌تواند فرج اهل بیت علیهم السلام را به جلو اندازد و کسی که برای تعجیل فرج دعا می‌کند، باید بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، فرج مولا و آقا و محبوب خود را از خداوند طلب کند. درباره ارزش و فایده این گونه دعا کردن در فصل دیگری که مربوط به «دعا» است بحث مختصری خواهیم داشت - ان شاء الله.

### ۳ محبت

تسلیم شرط محبت و محبت لازمه ایمان است

یکی از آثار تسلیم در انسان، پیدا شدن حال «محبت» نسبت به اهل بیت علیهم السلام و تقویت آن در قلب آدمی است. و محبت یکی دیگر از نشانه‌های اهل معرفت امام علیه السلام خصوصاً در زمان غیبت می‌باشد. در اهمیت محبت همین بس که اساس و پایه اسلام، دانسته شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ. وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۲</sup>

۱- بحار ج ۵۲ ص ۱۳۱ ح ۳۴.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبة الاسلام، ح ۲.



هر چیزی پایه و اساسی دارد. و اساس اسلام محبت ما اهل بیت است. و به همین جهت در روایات و احادیث ما، محبت به اهل بیت علیهم السلام بالاترین و بافضیلت‌ترین عبادات معرفی شده‌است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

**إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ. وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ.<sup>۱</sup>**

بالاتر از هر عبادتی، عبادتی است. و محبت ما اهل بیت برترین عبادات است.

و در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همه امامان را معرفی فرموده‌اند، در خصوص قبول ولایت امام زمان علیه السلام چنین آمده‌است:

**مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ قَدْ كَمَلَ إِيمَانُهُ وَ حَسَنَ إِسْلَامُهُ، فَلْيَتَوَلَّ الْحُجَّةَ صَاحِبَ الزَّمَانِ الْمُتَنَظِّرِ.**

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، پس ولایت حضرت حجت صاحب الزمان منتظر را بپذیرد. و در انتهای حدیث، چنین فرموده‌اند:

**فَهَؤُلَاءِ مَصَابِيحُ الدُّجَى وَ أَيْمَةُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ التَّقَى. مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ تَوَلَّاهُمْ، كُنْتُ ضَامِنًا لَهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْجَنَّةِ.<sup>۲</sup>**

پس اینها (ائم علیهم السلام) روشنایی بخش در تاریکی و پیشوایان هدایت و نشانه‌های تقوا هستند. هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را بپذیرد، من در پیشگاه الهی برایش بهشت را ضمانت خواهم کرد.

ایمان با ولایت و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز می‌شود و با ولایت و محبت حضرت حجت علیه السلام به کمال می‌رسد. بنابراین بدون محبت امام غایب علیه السلام نمی‌توان به ایمان کامل دست یافت.

اما خود محبت چیزی نیست که خداوند به سادگی در اختیار هر کس قرار دهد. همانطور که اصل معرفت خدا و رسول و امام، لطفی و عنایتی از جانب پروردگار

۱- بحار ج ۲۷ ص ۹۱ ح ۴۸.

۲- بحار ج ۳۶ ص ۲۹۶.

است به کسانی که می‌خواهد ایشان را هدایت کند، محبت به امام علیه السلام نیز به کمال رساندن آن لطف است در حق آنها که بیشتر مورد عنایت خداوند هستند. برای آنکه این لطف نصیب انسان گردد، راهش تسلیم نسبت به اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. امام باقر علیه السلام به ابو خالد کابلی می‌فرمایند:

وَاللّٰهُ يَا اَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدًا وَ يَتَوَلَّانَا حَتّٰى يُطَهِّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ. وَ لَا يُطَهِّرُ اللّٰهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتّٰى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُوْنَ سَلْمًا لَّنَا. فَاِذَا كَانَ سَلْمًا لَّنَا، سَلَّمَ اللّٰهُ مِنْ شَدِيْدِ الْحِسَابِ وَ اَمَنَهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْاَكْبَرِ.<sup>۱</sup>

قسم به خدا - ای ابو خالد - هیچ بنده‌ای تا خدا قلبش را پاک نکند ما را دوست نخواهد داشت و ولایت ما را نمی‌پذیرد. و تا تسلیم ما نشود و نسبت به ما حالت «سالم» نداشته باشد، خدا قلبش را پاک نمی‌کند. پس اگر نسبت به ما سالم بود، خدا او را از حساب سخت حفظ خواهد کرد و از ترس و وحشت بسیار بزرگ در روز قیامت در امانش می‌دارد.

قلب اگر پاک نباشد، محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در آن جای نمی‌گیرد. و پاکی قلب هم فقط در اثر سالم بودن نسبت به اهل بیت علیهم السلام برای انسان به وجود می‌آید. پس آنکه طالب محبت امام علیه السلام است، باید تا آنجا که می‌تواند، سالم بودن را در خود تقویت کند و هر چه درجه تسلیم بالاتر رود، قلب پاکتر و در نتیجه محبت به امام علیه السلام هم بیشتر می‌شود.

راه تحقق تسلیم این است که انسان سعی کند در هر امری موافق خواست ائمه علیهم السلام عمل کند و از خود در مقابل ایشان رأی و تصمیمی نداشته باشد و همواره میل و خواست آنها را - که در زمان غیبت با مراجعه به احادیث ایشان به دست می‌آید - بر خواست خود و دیگران ترجیح دهد. همین ویژگی انسان را به درجات بالای ایمان می‌رساند:

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای آقای من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می‌شنوم؟ حضرت فرمودند: «لَا تُقَلُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَلَكِنْ

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أن الاثمة علیهم السلام نور... ح ۱.

قُلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيُّ: سلمان فارسی نگو، بلکه سلمان محمدی بگو. «اتذری ماكثره ذكري له؟»: آیا می دانی که چرا بسیار از او یاد می کنم؟  
 عرض کرد: خیر (نمی دانم). فرمود: «لثلاث خلال: إحداهما إيشارة هوى أمير المؤمنين عليه السلام على هوى نفسه...»: <sup>۱</sup> به خاطر سه خصوصیت که اولین آنها این است: ترجیح دادن خواست امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواست خودش... <sup>۲</sup>

پس اگر سلمان به مقامی رسید که امام سجاده علیه السلام درباره او تعبیر «منا اهل البيت» را به کار برده اند <sup>۳</sup>، یکی از مهمترین ویژگیهایش همین تسلیم کامل و محض او نسبت به امام زمانش بوده است، به طوری که لازم نبود امیرالمؤمنین علیه السلام دستوری به او بدهند، همینکه خواست حضرت را در موردی می دانست، بر خواست خود مقدم می کرد و معطل نمی ماند تا دستور حضرت را در آن مورد بداند.

این حالت، بالاتر است از حالت اطاعت و امتثال او امر امام علیه السلام. چون «هوى» یعنی خواست و میل که چه بسا به زبان ایشان هم نیامده باشد و فرمانی بر طبق آن نداده باشند. پس یکی از شرایط نیل به مقام «منا اهل البيت» تسلیم شدن نسبت به ائمه علیهم السلام در آن حدی است که سلمان تسلیم بود. در گذشته نیز سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام را به کمیل بن زیاد آوردیم که فرموده بود: «لَا تَأْخُذُ إِلَّا عَنَا، تَكُنْ مِنَّا».

این مسئله - تسلیم - در زمان غیبت عمدتاً از راه تسلیم شدن به احادیث ائمه علیهم السلام و مقید بودن به مراجعه به احادیث در همه مسائل اعم از اعتقادی، اخلاقی و عملی حاصل می شود. در زمانی که دسترسی عادی به امام علیه السلام امکان پذیر نیست، باید بیشتر احتیاط کرد و التزام فکری و عملی نسبت به

۱- بحار ج ۲۲ ص ۳۲۷.

۲- دو خصلت دیگر این است: «حُبُّ لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ إِيَّاهُمْ عَلَى أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعَدَدِ وَ حُبُّ الْعِلْمِ وَ الْعُلَمَاءِ». یعنی: دوست داشتن فقرا و برگزیدن آنها بر اهل ثروت و متمکین، و دیگر دوست داشتن علم و علما.

۳- امام سجاده علیه السلام چنین فرمودند: «إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ أَمْرٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»: سلمان تنها به این دلیل جزء عالمان گردید که او فردی از ما اهل بیت است. بحار ج ۲ ص ۱۹۰.

احادیث را نباید دست کم گرفت آنچنانکه در بحث تسلیم اشاره گردید.

### گریه برای امام علیه السلام در اثر شدت محبت

محبت یک امر قلبی است که شدت آن بستگی به شدت معرفت و ولایت مُحِبِّ نسبت به محبوب دارد. و هر اندازه معرفت بیشتر باشد، محبت هم بالاتر خواهد بود. یکی از نشانه‌های محبت شدید آن است که یاد محبوب به جهت نفس محبت و اشتیاق به او و یا متذکر شدن به فراق او و یا سختیها و مصیبت‌هایی که بر او رفته است، دل مُحِبِّ را می‌لرزاند و اشک را از دیدگان او جاری می‌سازد. خداوند به فضل و کرم خود همین گریه را وسیله پاک‌ی دل و زدوده شدن آلودگی گناه از محب قرار داده است. امام صادق علیه السلام به فضیل بن یسار می‌فرمایند:

يَا فَضِيلُ، مَنْ ذَكَرْنَا، أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ.<sup>۱</sup>

ای فضیل، هر کس ما را یاد کند، یا نزد او یاد شویم، پس به اندازه بال مگسی اشک از چشمش بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد اگر چه بیشتر از کفهای دریا باشد.

چنین ثوابی به خاطر عظمت مقام امام علیه السلام و ارزش محبت به اوست و ربطی به لیاقت دوستدار امام علیه السلام ندارد. بنابراین لازم نیست گریه کننده استحقاق چنین اجری را داشته باشد، بلکه این صرفاً فضلی است از جانب خداوند به آن که دوستدار اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

سوز فراق و درد هجران امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ایشان و یاد سختیهای حضرت و رنج‌هایی که وجود مقدسش متحمل می‌گردد، از جمله عواملی است که چشمان اهل معرفت را در زمان غیبت اشکبار می‌کند. در گذشته نقل شد که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ... وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونَ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>  
توجه داشته باشید! قسم به خدا قطعاً امام شما سالیانی از روزگارتان در غیبت خواهد بود... و چشمهای مؤمنان بر آن حضرت گریان شود.

و چقدر این دلهای سوزان و چشمهای اشکبار و ناله‌ها و فریادهای از روی محبت به امام علیه السلام عزیز و ارزشمند هستند که امام صادق علیه السلام در حق آنها دعا فرموده‌اند. معاویة بن وهب می‌گوید: حضرت را در حال سجده دیدم برای زوار قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام چنین دعا می‌کنند:

....إِزْحَمِ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا. وَ إِزْحَمِ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ اخْتَرَقَتْ لَنَا. وَ إِزْحَمِ الصَّرِخَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا...<sup>۲</sup>  
.... (خدایا) آن چشمهایی را که به خاطرِ ترحم بر ما اشکبار شده‌اند مورد رحمتِ خود قرار بده. و رحمت کن بر آن دلهایی که به خاطرِ ما بی‌تاب شده و آتش گرفته‌است. و رحمت آور بر آن ناله و فریادی که به خاطرِ ما بوده‌است....

این است پاداش اشکها و دلسوزیها و سوختنها در فراق امام عصر علیه السلام در زمان غیبت. و چه پاداشی بهتر از این و کدام نویدی بالاتر از این؟! بی‌جهت نیست که در چهار عید بزرگ مسلمین - فطر، قربان، غدیر و جمعه - دعای ندبه وارد شده‌است. این چهار روز بهترین ایامی است که خداوند برای رحمت بر مؤمنان قرار داده‌است و همه آنها متعلق به وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است. در سه روز جمعه، فطر و قربان، نماز و خطبه عید به وسیله امام علیه السلام اقامه می‌شود و در عید غدیر هم تجدید بیعت مسلمانان است با امام منصوب از جانب خداوند. و حال که جای صاحب این ایام خالی است، مؤمنین باید به ندبه بپردازند و به یاد محبوب خود و در فراق ایشان ناله بزنند:

أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرِّ بَلَاءٍ؟

۱- کمال‌الدین، باب ۳۳، ح ۳۵.

۲- کامل‌الزیارات ص ۱۱۷.

کجاست خونخواه کشته شده در کربلا؟

أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا؟

کجاست آن مضطری که وقتی (خدا را) بخواند، پاسخ داده می شود؟

در همین دعا، دوستاناران حضرت با محبوبشان، اینچنین درد دل می گویند:

يَا بْنَ طَهٍ وَ الْمُحْكَمَاتِ، يَا بْنَ يَسٍ وَ الذَّارِيَاتِ، يَا بْنَ الطُّورِ وَ الْعَادِيَاتِ....  
لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى!.... عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى وَ  
لَأَسْمَعَ لَكَ حَسِيساً وَ لَا نَجْوَى!.... عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ يُخَذُّكَ  
الْوَرَى!....

ای فرزندی طه و محکمات، ای پسر یس و ذاریات، ای پسر طور و عادیات...  
کاش می دانستم که کجا اقامت گزیده ای!.... بر من سخت است که (همه  
خلق) را ببینم و تو دیده نشوی و صدای آهسته و نجوای تو را (هم)  
نشنوم!.... بر من سخت است که بر تو بگریم در حالی که مردم تو را رها  
کرده اند!....

تا آنجا که همدم و همناله می جویند و می گویند:

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ!؟ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا  
خَلَا!؟ هَلْ قَدِيتَ عَيْنٌ فَسَاعَدْتَهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى!؟

آیا یآوری هست تا همراه او گریه و ناله بلند سر دهم؟! آیا بی تابی هست که  
او را در بی تابی اش در وقت تنهایی کمک کنم؟! آیا چشمی هست که در اثر  
گریه زیاد بسیار رنجور و بیمار گشته باشد تا چشم من با آن همدردی کند؟!!

این کلمات از دل سوخته دوستاناران امام علیه السلام در روزهای عید به زبانشان  
می آید و به بهترین وجهی نشان دهنده شدت محبت ایشان به امام غایبشان است.

**دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان**

یکی از لوازم محبت نسبت به امام علیه السلام این است که دوستان ایشان با دوستان  
حضرت دوست و با دشمنان ایشان، دشمن باشد. این امر خصوصاً در زمان غیبت  
امام علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَ هُوَ يَأْتُمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ يَتَوَلَّى  
أَوْلِيَاءَهُ وَ يُعَادِي أَعْدَاءَهُ. ذَلِكَ مِنْ رُفَقَائِي وَ ذَوِي مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَى يَوْمِ  
الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

خوشا به حال کسی که حضرت قائم از اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در  
زمان غیبت او پیش از ظهورش، به امامت او معتقد بوده و با دوستان او  
دوستی کرده و با دشمنانش دشمنی کرده باشد. چنین کسی از رفقا و دوستان  
من و از گرامیترین امت من نزد من در روز قیامت خواهد بود.

ملاحظه می شود که دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان، از  
پذیرفتن ولایت و امامت آن حضرت جدا نیست و در کنار یکدیگر مطرح  
شده اند. بشارت دیگر در حدیث دیگری به نقل از امام کاظم حضرت موسی بن  
جعفر علیه السلام چنین آمده است:

طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَى مَوَالَتِنَا وَ الْبِرَاءَةِ  
مِنْ أَعْدَائِنَا. أُولَئِكَ مِنَّا. وَ نَحْنُ مِنْهُمْ. قَدَرَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً.  
فَطُوبَى لَهُمْ. ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ. هُمْ وَ اللَّهُ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

«طوبی» متعلق است به شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما به ریسمان  
(ولایت) ما تمسک نموده، بر دوستی با ما و بیزارى از دشمنان ما ثابت قدم  
باشند. آنها از ما و ما از آنها هستیم. آنها به امامت ما خشنود و ما از پیروی  
آنها راضی و خشنود هستیم. پس «طوبی» متعلق به آنهاست. آری؛ «طوبی»  
متعلق به آنهاست. و قسم به خدا آنها در روز قیامت با ما در درجات ما  
خواهند بود.

در توضیح معنای «طوبی» روایتی را ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده  
که ابتدای آن این است:

طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِأَمْرِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا فَلَمْ يَزِغْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهُدَايَةِ.

۱- کمال الدین، باب ۲۵، ح ۲.

۲- کمال الدین، باب ۳۴، ح ۵.



طوبی از آن کسی است که در زمان غیبت قائم ما متمسک به ولایت ما بوده و قلبش پس از آنکه هدایت شد، گمراه نشده باشد.

سپس ابوبصیر از حضرت سؤال می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ وَ مَا طُوبَى؟»: «جانم به فدایت؛ طوبی چیست؟ ایشان چنین پاسخ فرمودند:

شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُضُنٌّ مِنْ أَغْصَانِهَا. وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ».<sup>۱</sup>

(طوبی) درختی است در بهشت که اصل و ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام است و شاخه‌ای از شاخه‌های آن در خانه هر یک از مؤمنان می‌باشد. و به این مطلب اشاره دارد فرموده خدای تعالی: «طوبی و حُسن عاقبت برای آنهاست.»<sup>۲</sup>

از این احادیث معلوم می‌شود که مسئله دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان به قدری ارزشمند و گرانقیمت است که ثوابش بودن در جوار اهل بیت علیهم السلام و گرامی بودن نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت می‌باشد. این امر در درجه اول یک امر قلبی است. یعنی اینکه اگر کسی از دوستان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، انسان باید قلباً او را دوست داشته باشد و نباید از او بدش بیاید. ممکن است آن شخص مرتکب معاصی و کارهای ناپسند بشود، که در این صورت انسان باید از اعمال بد او ناخشنود و متنفر باشد، ولی خود او را تا وقتی که از دوستان اهل بیت علیهم السلام است باید دوست داشته باشد<sup>۳</sup> و به خاطر حسابهای شخصی با او دشمن نشود بلکه همیشه محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام را بر سود و زیان شخصی ترجیح دهد؛ حتی او را بر کسی که سجایای خوب اخلاقی دارد ولی از

۱- کمال‌الدین، باب ۳۳، ح ۵۵.

۲- رعد / ۲۹.

۳- امام رضا علیه السلام: «كُنْ مُجِبًّا لِآلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُجِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ.»  
دوستدار آل محمد باش هر چند گناهکار هستی. و دوستدار دوستانشان باش هر چند گناهکار باشند.  
سفینه البحار، مادة «حب».

دوستانارانِ اهل بیت علیهم السلام نیست ترجیح دهد؛ یعنی تنها معیار دوستی اش، محبت نسبت به اهل بیت باشد. و این امتحانی است برای اهل معرفتِ ائمه علیهم السلام که به وسیله آن، میزانِ اخلاصِ خود را در دوستی با ایشان ثابت می کنند. تا اینجا مربوط می شود به مرحله اول که صرفاً یک امر قلبی است.

مرحله دوم که به دنبال مرحله اول مطرح می شود، مسئله حقوقِ دوستانارانِ ائمه علیهم السلام و رعایت آنهاست که هر چقدر در ایفای آن حقوق اهتمام و جدیت داشته باشد، نشانه دوستی اش با اهل بیت علیهم السلام و هر چه نسبت به آنها بی تفاوت باشد، حکایت از ضعفِ دوستی اش نسبت به اهل بیت علیهم السلام می کند. ادای حقوقِ اهل محبت و ولایتِ ائمه علیهم السلام که در روایاتِ ما «مؤمن» خوانده شده اند بسیار با اهمیت است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَا عِبَادَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ آدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ.<sup>۱</sup>

خداوند عبادت نشده است به چیزی که برتر از ادا کردنِ حق مؤمن باشد. یک بار هم وقتی مُعلی بن خنیس درباره حقوق مؤمن از ایشان سؤال کرده بود، در جواب به او فرمودند:

سَبْعُونَ حَقًّا لَا أُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعَةٍ. فَإِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَخْشَى إِلَّا تَحْتَمِلَ.  
هفتاد حق است که جز هفت تا را به تو نمی گویم. زیرا نسبت به تو نگران هستم، می ترسم که تحمل (انجام) آنها را نداشته باشی.

سپس آن هفت حق را چنین معرفی کردند:

لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ. وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَعْرَى. وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَمِيصَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ. وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ. وَ إِن كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِتَمَهَّدَ فِرَاشَهُ. وَ تَسْمَعُ فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، وَصَلَتْ وَ لَإِيَّتِكَ بِوِلَايَتِنَا وَ وِلَايَتِنَا بِوِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۲</sup>

سیر نباشی در حالی که او گرسنه باشد. و پوشیده نباشی در حالی که او برهنه

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حق المؤمن علی أخیه، ح ۴.

۲- همان مدرک، ح ۱۴.

باشد. و راهنمای او باشی. و پیراهنی باشی که او می پوشد. و زبانی باشی که با آن سخن می گوید. و آنچه برای خودت دوست داری، برای او دوست داشته باشی. و چنانچه کنیزی داری، او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب سازد. و در (بر آوردن) نیازهای او شب و روز کوشا باشی. پس اگر این گونه بودی، ولایت خود را به ولایت ما و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل متصل کرده‌ای.

تعابیر موجود در این حدیث، بسیار گویا و روشن است. مؤمن باید نسبت به دیگران به منزله لباس و زبان باشد. یعنی همانطور که لباس انسان را از برهنگی و خطرات حفظ می کند و ظاهری آبرومند به آدمی می دهد، مؤمن باید برادرش را از خطرات و بی آبرویی حفظ کند. زبان هم وسیله‌ای است برای بیان خواسته‌ها و راهی است برای تفاهم با دیگر انسانها. مؤمن باید جوری باشد که دیگر مؤمنان از او و امکانات او بتوانند برای خواسته‌های خود بهره ببرند. کنیز کارش خدمت به مولایش می باشد. اگر مؤمن وسیله‌ای در اختیارش هست که با آن می تواند خدمتی برای برادران دینی خود انجام دهد، نباید از آن دریغ بورزد. آن وسیله ممکن است پول و امکانات مادی باشد و یا آبرو و موقعیت اجتماعی و شغلی. همه اینها باید در خدمت مؤمنان قرار گیرد. اگر بر آوردن نیاز مؤمن اقتضا می کرد که شب را هم - که وقت استراحت است - برای آن صرف کند، دریغ نورزد و خواب را بر آن ترجیح ندهد.

اینها گوشه‌ای است از حقوق مؤمنان بر یکدیگر. و بدیهی است که اگر کسی می خواهد در امر «دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام» جدی و کوشا باشد، باید نسبت به ادای آنها اهتمام زیادی داشته باشد.

### رفع گرفتاری از دوستان امام علیه السلام

ادای حق مؤمن در صورتی که او برای رفع گرفتاری و نیاز خود به برادر دینی اش مراجعه کند، رنگ جدی تری به خود می گیرد. و به طور کلی تا وقتی به انسان مراجعه نشده، مسئولیت کمتری متوجه انسان می باشد. اما درخواست

مؤمن از دیگری، در حقیقت امتحانی است از جانب خدا برای آن که خود را مؤمن و دوستدار اهل بیت علیهم السلام می داند. آیا مراجعه برادر مؤمنش را به خود رحمتی از جانب خدا به سوی خودش می داند؟ امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

مَنْ آتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِي حَاجَةٍ، فَإِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَأَهَا إِلَيْهِ. فَإِنَّ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَصَلَهُ بِوِلَايَتِنَا وَهُوَ مَوْضُوعٌ بِوِلَايَةِ اللَّهِ. وَإِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شُجَاعاً مِنْ نَارٍ يَنْهَشُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، مَغْفُوراً لَهُ أَوْ مُعَذَّباً. فَإِنَّ عَذْرَةَ الطَّالِبِ، كَانَ أَسْوَأَ حَالاً.<sup>۱</sup>

هر کس برادر مؤمنش برای (رفع) نیازی نزد وی آید، این مراجعه رحمتی است از جانب خداوند متعال که به سوی او گسیل داشته است. پس اگر رفع نیازش را بپذیرد، آن را به ولایت ما پیوند زده در حالی که ولایت ما با ولایت خدا پیوند خورده است. ولی اگر او را رد کند، در حالی که قدرت بر آوردن حاجتش را دارد، خداوند یک مار از آتش بر او مسلط می کند تا او را تا روز قیامت در قبرش، نیش بزند؛ چه آن شخص آمرزیده باشد و چه در عذاب باشد. و اگر چنانچه آن فرد نیازمند، او را (از بر آوردن حاجتش بعد از آنکه رد کرد) معذور بدارد، وضعش بدتر می شود.

کسی که برای رفع نیازش به دیگری مراجعه می کند، در واقع از آبروی خود مایه گذاشته است. و چون مؤمن در پیشگاه الهی خیلی آبرومند است، خدا نمی خواهد که چنین فردی سبک و خوار گردد. و به همین جهت برای کسی که می تواند حاجت او را بر آورد ولی این کار را نکند، عذاب قبر را قرار داده که اگر عاقبت به خیر هم هست باید تا روز قیامت به آن عذاب، معذب گردد.

نکته قابل توجه در حدیث این است که ائمه علیهم السلام بر آوردن نیاز مؤمن را امری متصل به ولایت خود دانسته اند و آن که ایشان را دوست دارد به خاطر دوستی اش با اهل بیت علیهم السلام باید رفع حاجت مؤمن را دنباله ولایت ائمه علیهم السلام بداند و نیتش انجام وظیفه و ادای حق ولایت معصومین علیهم السلام باشد.

جمله آخر حدیث که «اگر فرد نیازمند، شخص را معذور کند، وضع او بدتر خواهد بود» بنا به احتمالی که مرحوم علامه مجلسی داده‌اند<sup>۱</sup> به این جهت است که در صورت معذور داشتن او معلوم می‌شود که انسان بزرگوار و خوش اخلاقی است و به همین دلیل از درجه بالای ایمان برخوردار است و چنین کسی حَقّ بیشتری بر گردن برادر مؤمن خود دارد که حاجتش را برآورد و او را ناامید نسازد، و بنابراین رد کردن او زشت‌تر و بدتر از رد کردن کسی است که این حُسن خلق و کرامتِ نفس را ندارد، لذا عذابِ رد کردن این شخص سخت‌تر و سنگین‌تر خواهد بود.

پس به هر حال دست رد زدن به سینه مؤمن، به هیچ وجه مورد رضای پروردگار نیست و انسان باید آنچه را از دستش بر می‌آید برای برادر دینی خود انجام دهد؛ چه تلاش او به جایی برسد و چه نرسد. چرا که اگر هم نتواند کار او را راه بیندازد، ثواب فوق العاده زیادی نصیبش شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يَطْلُبُ بِذَلِكَ مَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى تُقْضَى لَهُ، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ حِجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَتَيْنِ وَ صَوْمِ شَهْرَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ اعْتِكَافِهِمَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ مَنْ مَشَى فِيهَا بِنِيَّةٍ وَ لَمْ تُقْضَ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ حِجَّةٍ مَبْرُورَةٍ. فَارْغَبُوا فِي الْخَيْرِ.<sup>۲</sup>

کسی که دنبال رفع نیاز برادر مؤمن خود برود، در حالی که قصدش تحصیل رضای خدا باشد، تا آنکه حاجت او برآورده شود، خدای عزوجل به خاطر این کار به اندازه پاداش یک حج و یک عمره پذیرفته شده و روزه دو ماه از ماههای حرام همراه با اعتکاف در مسجدالحرام، برای او ثواب می‌نویسد. و آن که دنبال این کار با نیت (الهی) برود، ولی انجام نشود، خداوند به خاطر این (سعی و کوشش) ثواب یک حج مقبول برای او می‌نویسد. پس در کار خیر، شوق و رغبت داشته باشید.

پس خداوند نفس تلاش برای راه انداختن کار مؤمنین را دوست دارد و برای

۱- بحار ج ۷۴ ص ۳۳۰.

۲- اصول کافی، همان باب، ح ۹.

آن ثواب و پاداش منظور می‌کند. اگر این تلاش به نتیجه برسد، ثواب بیشتری دارد، و اگر به جایی هم نرسد، تلاش کننده ثواب خود را برده‌است.

از این هم بالاتر کسی است که می‌داند قدرت بر رفع نیاز برادرِ مؤمن خود را ندارد، اما وقتی به او مراجعه می‌شود، در دل، همت انجام آن را می‌کند به طوری که واقعاً اگر امکاناتی در اختیارش بود در راه برادرش از آن استفاده می‌کرد. چنین کسی هم، با اینکه کاری از دستش عملاً بر نمی‌آید، باز هم به خاطر همان نیت قلبی، ثواب فوق‌العاده‌ای برده‌است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرُدُّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ، فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِمِ الْجَنَّةَ.<sup>۱</sup>

مؤمنی مورد مراجعه برادر خود برای رفع نیازش قرار می‌گیرد ولی قدرت بر آن ندارد، اما قلباً اهتمام به آن امر می‌کند (به طوری که اگر قدرت داشت حتماً انجام می‌داد) پس خداوند متعال به خاطر همین اهتمام قلبی او را اهل بهشت قرار می‌دهد.

از این احادیث معلوم می‌شود که از نظر خدای متعال بیش از آنکه انجام کارهای مؤمنان اهمیت دارد، حالت روحی و اعتقادی آنها نسبت به یکدیگر مهم است. باید دوستان اهل بیت علیهم السلام با یکدیگر اینچنین صمیمی و گرم باشند تا ارزش ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام در دنیا و آخرت برای همگان روشن گردد.

#### ④ ذکر

پیوسته به یاد امام علیه السلام بودن و یاد کردن از ایشان

از دیگر آثار و نشانه‌های معرفت امام علیه السلام، یاد کردن از ایشان به مناسبت‌های مختلف و حتی به صورت دائمی و همیشگی است. و این در اثر محبت به ایشان می‌باشد. انسان وقتی کسی را دوست می‌دارد، به اندازه محبتش نسبت به او، از یاد او غافل نمی‌شود. چون پیوند قلبی‌اش با محبوب به اندازه‌ای قوی است که

نمی تواند از او فراموش نماید. لذا اهل ایمان و معرفتِ امام علیه السلام در زمانِ غیبت ایشان که از دیدنِ ظاهریِ حضرت محروم هستند، هرگز قلباً او را از یاد نمی برند. شخصی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ آیه شریفه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»<sup>۱</sup>: «و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما تمام کرد» سؤال کرد و حضرت چنین پاسخ دادند:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ. وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامِ الْغَائِبِ.

نعمتِ ظاهری امام ظاهر و آشکار است. و نعمتِ باطنی امام غایب می باشد. سپس راوی سؤال می کند که: آیا از امامان کسی غایب می شود؟ حضرت می فرمایند:

نَعَمْ؛ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ. وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِثْلًا.<sup>۲</sup>

بله؛ شخص او از دیدگان مردم غایب می شود، ولی یاد او از دلهای اهل ایمان غایب نمی شود. و او دوازدهمین نفر از ما (امامان) است.

مردم بی ایمان ممکن است او را فراموش کنند، چون او را نمی شناسند، اما آن که او را می شناسد و اهل معرفت و ولایت اوست، چگونه ممکن است فراموشش کند؟! آنقدر مؤمنان زمانِ غیبت باید پیوندشان با امامشان قوی شده باشد که هرگز از یاد او غفلت نکنند و هیچ چیز آنها را از یادِ محبوب باز ندارد.

به قولِ مرحوم آیه الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام»: «مؤمنان در یاد کردن از مولای خود به مقتضای درجاتِ ایمان و مراتب معرفت و یقین خود، درجاتِ متفاوت و مراتب مختلفی دارند. حالِ بعضی از آنها در یاد کردن از مولایشان چنان است که شاعر گفته است:

اللَّهُ يَسْأَلُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكُرُكُمْ فَكَيْفَ أَذْكُرُكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنْسَاكُمْ<sup>۳</sup>

۱- لقمان / ۲۰.

۲- کمال الدین، باب ۳۴، ح ۶.

۳- مکیال المکارم ج ۲ ص ۳۰۸.



یعنی: خدا می داند که من شما را یاد نمی کنم! زیرا چگونه شما را یاد کنم در حالی که هیچگاه فراموشتان نمی کنم!؟

سپس صاحب مکیال تذکراتی درباره چگونگی زنده نگه داشتن یاد امام عصر علیه السلام در شبانه روز، بیان می کند که ما ترجمه عبارات ایشان را در اینجا نقل می کنیم:

«چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده، به برکت آن حضرت علیه السلام است. پس او را سپاس بگذار، و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن. و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی که مایه تیره روزی و بازسنگینی تو خواهد شد. پس چنانچه در معرض گناهی قرار گیری، به یاد آور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می بیند. پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار. و اگر کار خوبی پیش آید، به انجام آن سبقت کن و بدان که آن نعمتی است الهی که خدای تعالی آن را به برکت مولایت به تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگذار و آن را به مولا و صاحب زمانت هدیه کن و با زبان حال و مقال عرضه بدار:

«يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»<sup>۱</sup>

عزیزا، بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم. پس پیمانۀ ما را پر کن و بر ما تصدق فرمای؛ که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد.

و در تمام احوال خاضع و خاشع باش همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد. و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن؛ سلام غلامی که مشتاق دیدار اوست و از فراقش در سوز و گداز است؛ سلام مخلصی که اشکهایش بر گونه هایش سرازیر باشد و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است.

و چون هنگام نماز خواندنت فرارسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای جلّ جلاله متذکر شو و با حضور قلب و خشوع جسم و چشم پوشی از ما سوی الله تعالی، به آن بزرگوار تأسی بجوی. و بدان که توفیق یافتنت به این امر، جز به برکت مولایت نیست و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی شود. و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودن نسبت به او فزونی یابد، خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود.

و چون از نماز فراغت یافتی، آن حضرت علیه السلام را به سوی خدای عزّوجلّ وسیله و شفیع قرار ده که آن نماز را از تو قبول فرماید. و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حق و بسیاری احسان او بر تو. و هر گاه حاجتی برایت پیش آید، یا عارضه سختی بر تو روی آرد، آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای تعالی در بر طرف کردن آن از تو، شفاعت نماید؛ که اوست وسیله به سوی خداوند عزّوجلّ و باب الهی که از آن در آیند و خداوند عزّشانه فرموده: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»<sup>۱</sup>: از درهای خانه ها وارد شوید.<sup>۲</sup>

اگر کسی معرفت صحیح نسبت به مقام امام علیه السلام داشته باشد، می داند که همین «ذکر» خود از بزرگترین عبادتها به شمار می رود. و به جهت اهمیت آن است که درخواست آن را از پیشگاه الهی به ما تعلیم داده اند:

... وَ لَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ.<sup>۳</sup>

(خدایا) ... ما را از فراموش کردن یاد او حفظ فرما.

ذکر امام، هم به یاد او بودن است و هم یاد کردن از او. اولی یک عمل قلبی است و دومی یک عمل خارجی. اولی برای خود انسان است، و دومی هم برای خود است و هم برای دیگران. انسان می تواند و باید موجبات یاد امام علیه السلام را برای خود

۱- بقره / ۱۸۹.

۲- ترجمه مکمال المکارم ج ۲ ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۳- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

و دیگران فراهم سازد تا نه خود و نه آنها از او غافل نگردند.

### شرکت در مجالس ذکرائمه علیهم السلام

به همین دلیل پیشوایان ما تشویق زیادی نسبت به تشکیل و شرکت در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام کرده‌اند. امام صادق علیه السلام به داود بن سرحان می‌فرمایند:

يا داودُ، اَبْلَغُ مَوَالِيَّ عَنِّي السَّلَامَ وَ اَنْتِي اَقْوَلُ: رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اجْتَمَعَ مَعَ اٰخَرَ  
فَتَذَاكَرَ اَمْرَنَا. فَاِنَّ ثَالِثَهُمَا مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا. وَ مَا اجْتَمَعَ اِثْنَانِ عَلَيَّ ذِكْرُنَا اِلَّا  
بَاهِيَ اللهُ تَعَالَى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ. فَاِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَاسْتَغْلُوا بِالذِّكْرِ. فَاِنَّ فِي  
اجْتِمَاعِكُمْ وَ مَذَاكِرَتِكُمْ اِحْيَاءَنَا. وَ خَيْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذَاكَرَ بِاَمْرِنَا وَ دَعَا  
اِلَى ذِكْرِنَا.<sup>۱</sup>

ای داود، سلام مرا به دوستانم برسان و این پیام مرا: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که وقتی با یک نفر دیگر هست، درباره امر ما مذاکره کنند. در این صورت نفر سوم آنها فرشته‌ای است که برای آنها طلب مغفرت می‌کند. و هیچ دو نفری با هم بر یاد نمودن از ما اجتماع نمی‌کنند مگر آنکه خدای تعالی به آن دو بر فرشتگان مباحثات می‌کند. پس هرگاه اجتماع کردید به «ذکر» پردازید. زیرا اجتماع شما و یاد کردن شما، سبب زنده شدن ما می‌گردد. و بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که درباره امر ما مذاکره کرده و به «ذکر» ما دعوت کنند.

ملاحظه می‌شود که چه خیرات و برکاتی در تشکیل اجتماعات برای یاد کردن از اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؛ به طوری که اگر از روی غفلت و بی‌توجهی مجلسی تشکیل شود ولی یاد ائمه علیهم السلام در آن نشود، این مجلس در روز قیامت باعث حسرت برای اهل آن خواهد بود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

مَا اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسٍ قَوْمٌ لَمْ يَذْكُرُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَمْ يَذْكُرُونَا اِلَّا كَانَ ذَلِكْ

### الْمَجْلِسُ حَسْرَةٌ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>

هر مجلسی که تشکیل شود و در آن یاد خدای عزوجل و یاد ما (اهل بیت) نباشد، آن مجلس در روز قیامت مایه حسرت اهل آن خواهد بود.

یاد ائمه علیهم السلام به وسیله ذکر فضایل یا مصائب ایشان زنده می شود. و این هم از طریق بیان احادیث خود آنها و یادآوری سیره ایشان است. و به همین جهت سفارش زیادی در مورد دیدار برادران دینی با یکدیگر شده است که مقصود اصلی از آن نقل احادیث ائمه علیهم السلام و ذکر فضایل و مصائب ایشان بوده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

تَزَاوَرُوا. فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا. وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ. فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ. وَإِنْ تَرَكَتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ. فَخُذُوا بِهَا وَ أَنَا بِنَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ.<sup>۲</sup>

به دیدار یکدیگر بروید. زیرا این کار دلهای شما را زنده می کند و وسیله یاد کردن از احادیث ماست. و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می سازد. پس اگر به آنها عمل کنید، هدایت یابید و نجات پیدا کنید. و اگر آنها را رها کنید، گمراه و هلاک می شوید. بنابراین، احادیث ما را به کار گیرید؛ که من نجات یافتن شما را تضمین می کنم.

آری؛ برای هدایت و سعادت، راهی جز عمل به احادیث ائمه علیهم السلام وجود ندارد. و مجالسی که دوستان ایشان تشکیل می دهند، وسیله یادآوری احادیث اهل بیت علیهم السلام می گردد که نجات هم در همین است. و اصولاً یاد ائمه علیهم السلام غذای روح و قلب مؤمن است. زیرا خداوند ولایت و محبت آنها را سبب زنده ماندن دلها قرار داده و هر کس طالب زنده دلی است، باید امر ولایت ایشان را در قلب خود زنده نگه دارد.

امام صادق علیه السلام به فضیلت فرمودند: «تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟»: آیا می نشینید و برای

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ما یجب من ذکر الله عزوجل فی کل مجلس، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح ۲.

یکدیگر حدیث می خوانید؟ فضیل عرض کرد: بله. امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا. فَأَحْبَبُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ. فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا.

من این گونه مجالس را دوست دارم. پس ای فضیل، امر ما را زنده بدارید. خدا آن کس که امر ما را زنده می دارد، رحمت کند.

يَا فَضِيلُ مَنْ ذَكَرْنَا، أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ.<sup>۱</sup>

ای فضیل، هر کس که ما را یاد کند، یا نزد او از ما یاد شود، پس از چشمش به اندازه بال مگس اشک خارج شود، خداوند گناهان او را می آمرزد، هر چند بیشتر از کفهای دریا باشد.

گریه ممکن است به خاطر یادآوری مصیبت‌های ائمه علیهم السلام و از روی شفقت و دلسوزی باشد یا در سوز فراق و هجران امام غایب علیه السلام و یا به خاطر شوق محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام؛ هر چه باشد دل را پاک و گناهان انسان را می شوید. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ... مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا، لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.<sup>۲</sup>

کسی که به یاد مصیبت‌های ما افتد، پس بگرید و بگریاند، چشمش آن روز که چشمها گریان است، گریان نمی شود... کسی که بنشیند در مجلسی که امر ما در آن زنده داشته می شود، در آن روز که همه دلها می میرند، دل او نمی میرد.

## ⑤ علم

### یاد گرفتن و یاد دادن علوم ائمه علیهم السلام

فضیلت احیای امر اهل بیت علیهم السلام را شناختیم. اینک مناسب است یکی از بهترین راههای تحقق آن را که خود معین فرموده‌اند، بشناسیم که در عین حال

۱- بحار ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۴.

۲- بحار ج ۴۴ ص ۲۷۸ ح ۱.

یکی از مهمترین لوازم و آثار معرفتِ امام علیه السلام خصوصاً در زمانِ غیبت ایشان می باشد. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا.

خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.

هروی که راوی حدیث است پرسید: «وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟»: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ ایشان پاسخ دادند:

يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ. فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا.<sup>۱</sup>

علوم ما را بیاموزد و به مردم یاد بدهد. زیرا مردم وقتی خوبیهای کلام ما را بدانند، از ما پیروی می کنند.

اینجا تأکید بر کسب و ارائه علوم اهل بیت علیهم السلام است که راه آن مراجعه و بیان احادیث خود آنهاست. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

تَلَقَّوْا وَ تَحَادَّثُوا الْعِلْمَ. فَإِنَّ بِالْحَدِيثِ تُجَلَّى الْقُلُوبُ الرَّائِيَّةُ. وَ بِالْحَدِيثِ إِحْيَاءُ أَمْرِنَا. فَ رَحِمَ اللهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا.<sup>۲</sup>

به دیدن یکدیگر بروید و مطالب علمی (احادیث) را با هم گفتگو کنید. زیرا به وسیله حدیث دل‌های آلوده پاک و امر ما زنده می گردد. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد.

یاد گرفتن علوم اهل بیت علیهم السلام که تنها علم واقعی و صحیح است، انسان را پاک می کند و او را به سعادت واقعی می رساند. و در عین حال، بهترین راه جذب دلها به سوی ایشان، همانا نشر علوم و بیان معارف آنهاست، که اگر به طرز صحیحی ارائه شود، مردم می بینند که هیچ سخن دیگری، طراوت و زیبایی سخن ائمه علیهم السلام را ندارد و هیچ گفتاری آنقدر که گفتار ایشان به دل می نشیند و با فطرت آدمی موزون است و عقل آن را تأیید می کند و وجدان به صحت آن گواهی می دهد، این ویژگیها را ندارد. پس چه بهتر که از این راه، مردم به سوی آن بزرگواران دعوت شوند تا

۱- بحار ج ۲ ص ۳۰.

۲- مکمال المکارم ج ۱ ص ۳۲۰، به نقل از لثالی.

خودشان گواه حقایق خودشان باشند.

پس مؤمن، هم باید خود به دنبال کسب معارف اهل بیت علیهم السلام باشد و هم دیگران را به یادگیری آن دعوت کند. و این وظیفه‌ای است بسیار خطیر که در زمان غیبت آنقدر اهمیت پیدا می‌کند که در صورت بی تفاوتی نسبت به انجام آن، بیدینی گریبان همه را می‌گیرد و هیچکس سالم نخواهد ماند. امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

لَوْلَا مَنْ يَتَّقِي بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ  
عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ ابْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ  
فِيخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِكُونَ  
أَزْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا. أُولَئِكَ هُمُ  
الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۱</sup>

اگر پس از غیبت قائم ما نباشند دانشورانی که مردم را به طرف او خوانده و به سوی او راهنمایی کنند و با براهین الهی از دین او دفاع نمایند و بندگان ناتوان خدا را از دامهای شیطان و گردنکشان شیطانی، و از تله‌هایی که دشمنان ائمه علیهم السلام (در راه هدایت مردم) قرار می‌دهند، نجات دهند، همانا کسی نمی‌ماند مگر آنکه از دین خدا برمی‌گردد؛ ولی آنها هستند کسانی که زمام دل‌های ضعیفان شیعه را به دست می‌گیرند همانطور که کشتیان سگان کشتی را. اینها برترین مردم نزد خدای عزوجل هستند.

در این حدیث، امام علیه السلام وظیفه دانشمندان زمان غیبت را بخوبی روشن فرموده‌اند. آنها بیش از هر چیز باید مردم را به سوی آن امام غایب دعوت کنند (الداعین إليه و الدالین علیه). و این کار بازنده نگه داشتن یاد ایشان و ذکر فضایل و مناقب و بیان احادیث آنها در مورد امام عصر علیه السلام میسر می‌باشد. و در عین حال یاد گرفتن و یاد دادن معارف اهل بیت علیهم السلام نیز از بهترین راههای دعوت مردم به سوی امام علیه السلام است که نباید از آن غفلت کنند.



عالم زمان غیبت نباید مردم را به سوی خود بخواند و به ارادت ورزی به ساحت خویش دعوت کند؛ بلکه باید به منزله پُلی باشد که دوستانِ امام علیه السلام از روی آن رد شده و به سر منزل مقصود که همانا ولایت و معرفت آن حضرت است، نایل شوند.

اتصال و ارتباط با امام زمان علیه السلام احتیاج به واسطه ندارد تا کسی به این عنوان مردم را به سوی خود بخواند و کرامات خود را به رُخ آنها بکشد. نقش عالم همانا روشن کردن نور محبت و ولایت امام عصر علیه السلام است در دل کسانی که از ولی نعمت خویش غافل شده و سرگردان و حیران به دنبال پناهگاه می گردند و به این در و آن در می زنند. یاد امام علیه السلام و بیان معارف علمی ایشان، این نور را در دل می افروزد و سپس راه را به پای خود و باکشش خود حضرت طی می کنند. دفع شبهات و رفع موانع، به عهده علما و دانشمندان است، ولی برقرار کردن اتصال و تسخیر قلبها کار خود امام علیه السلام است. و دانشوران حقیقی باید این خصوصیات را در خود پیاده کنند و به آن افتخار نمایند؛ که در این صورت آنها نزد خدا بهترینها هستند.

## ⑥ انتظار

### انتظار فرج امام عصر عجل الله تعالی فرجه

یکی از مهمترین آثار و لوازم معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه انتظار کشیدن نسبت به فرج ایشان است. در روایات ما از انتظار فرج به عنوان برترین عبادت یاد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.<sup>۱</sup>

برترین عبادت، انتظار فرج است.

در اینجا انتظار هرگونه فرج و گشایشی از جانب خدای متعال، به عنوان بهترین عبادتها مطرح شده است. این مسئله وقتی نسبت به فرج ائمه علیهم السلام باشد و

۱- منتخب الاثر، فصل ۱۰، باب ۲، ح ۱۶.

آن هم در زمان غیبت ایشان، فضیلت خاصی پیدا می کند که در احادیث به آن اشاره شده و ما نمونه هایی از آنها را در اینجا ذکر می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَ هُوَ مُتَنَتِّظٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.

هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر (ظهور امام) باشد مانند کسی است که با حضرت قائم در خیمه ایشان بوده باشد.

سپس لحظاتی درنگ کرده و بعد فرمود:

لَا، بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ.

نه، بلکه مانند کسی است که همراه با حضرت شمشیر بزند.

سپس اضافه فرمود:

لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

نه به خدا قسم نیست مگر مانند کسی که همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهید شده است.

اما این حالت نصیب هر کسی نمی شود و تنها افرادی از این نعمت بزرگ برخوردار می گردند که دارای فهم کامل و معرفت عمیقی نسبت به امام علیه السلام و غیبت ایشان باشند و مانند دیگران، ظاهریین و سطحی نگر نباشند؛ که در این صورت بهتر از اهل هر زمانی خواهند بود. چنانکه امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ. لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ. أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَيْعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا.

۱- بحارج ۵۲ ص ۱۲۶ ح ۱۸.

۲- کمال الدین، باب ۳۱، ح ۲.

ای ابو خالد، همانا اهل زمان غیبتِ او (حضرت مهدی علیه السلام) که اعتقاد به امامتِ او دارند و در انتظار ظهورش هستند، از مردم همه زمانها برترند. زیرا خدای تبارک و تعالی آنچنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدنِ حضوری شده است و آنان را در آن زمان نظیر کسانی قرار داده که در پیشگاهِ رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد کرده اند. آنها مخلصانِ حقیقی و شیعیانِ راستین ما و دعوت کنندگان به دینِ خدای عزوجل به طور پنهان و آشکار هستند.

اینها که بهتر از اهل هر زمانی هستند، دو ویژگی دارند: اعتقاد به امامتِ امام عصر عجل الله تعالی فرجه و انتظار ظهور آن حضرت. این دو ویژگی آنها را از شیعیانِ راستین قرار می دهد و از کسانی که در آشکار و نهان به دینِ خدا دعوت می کنند. دینِ خدا بیش از هر چیز عبارت است از وجود مقدس خودِ امام زمان علیه السلام، و دعوت به دینِ خدا یعنی دعوت به سوی معرفت و ارتباط با این امام غایب. یکی از نشانه های انتظار در زمان غیبت، همین دعوت کردنِ دیگران در آشکار و نهان به سوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد.

### نزدیک شمردنِ ظهور

انتظار به طور کلی یک امر قلبی است. و این امر قلبی وقتی حاصل می شود که انسان در هیچ حالی از ظهورِ امام علیه السلام ناامید نباشد و آن را بعید نشمارد. انسان منتظر در زمانِ غیبت، صبح و شام چشم به ظهورِ امامش دوخته است و هیچگاه آن را دور نمی داند. داشتنِ همین حالِ قلبی در زمانِ غیبتِ امام علیه السلام موردِ رضای پروردگار و نجاتبخش انسان است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَرْضِي مَا يَكُونُ عَنْهُ إِذَا اتَّقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ  
فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَحُجِبَ عَنْهُمْ فَلَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ  
لَا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَلَا بَيِّنَاتُهُ. فَمَعْنَاهَا فَلْيَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَمَسَاءً.<sup>۱</sup>

نزدیکترین حالت بنده نسبت به خدای عزوجل و بیشترین خشنودی او از بنده، در وقتی است که بندگان حجت خدا را گم کنند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند، پس جای او را ندانند و در عین حال می دانند که دلایل و نشانه های الهی از بین نمی رود. پس در چنین وقتی باید هر صبح و شام منتظر فرج باشند.

نزدیک شمردن ظهور یک حالت قلبی است و حکایت از یقین و باور قطعی انسان نسبت به وعده ظهور امام عصر علیه السلام می کند که چون وقتی برای آن مشخص نکرده اند، هر صبح و شام امکان وقوع آن وجود دارد. نزدیک شمردن ظهور غیر از «استعجال» است که گفتیم با تسلیم سازگار نیست. استعجال در حقیقت راضی نبودن به امر پروردگار نسبت به زمان ظهور امام علیه السلام است، اما نزدیک شمردن ظهور خود از مصادیق تسلیم می باشد زیرا خداوند به آن راضی است و ائمه علیهم السلام سفارش آن را کرده اند. از این بالاتر، نبودن آن حال، یعنی یأس از ظهور - هر چند زمانی محدود - و بعید شمردن آن - ولو در یک برهه زمانی - خود از گناهان کبیره محسوب می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ»: محاضیر هلاک شدند. راوی می پرسد: محاضیر چیست؟ حضرت پاسخ می دهند: «الْمُسْتَعْجِلُونَ»: شتاب کنندگان. سپس اضافه می فرمایند: «وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ»<sup>۱</sup>: و نزدیک شمارندگان نجات می یابند.

محاضیر جمع محضیر است به معنای اسبهایی که زیاد می دوند و مراد کسانی هستند که شتاب می ورزند. این شتاب ورزیدن انسان را به انحراف و بی اعتقادی می کشاند. و در مقابل، کسانی که ظهور را نزدیک می شمارند اهل نجات هستند. در دعای عهد چنین می خوانیم:

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً.<sup>۲</sup>

آنها (مخالفان) فرج امام زمان علیه السلام را بعید می پندارند و ما آن را نزدیک

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح ۵.

۲- بحار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲، به نقل از امام صادق علیه السلام.

می‌شماریم.

البته نزدیک شمردنِ زمانِ ظهور به معنای تعیین وقت برای آن نیست. و پیشگویی دربارهٔ زمانِ ظهور، همان اندازه از رضای خدا و سنت ائمهٔ طاهرين علیهم السلام دور است که شتاب کردن در ظهورِ حضرت. امامانِ ما به شدت با کسانی که می‌خواهند وقتی برای ظهور تعیین کنند، برخورد کرده و آنها را دروغگو دانسته‌اند.

یک بار شخصی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وقتِ ظهور سؤال کرده گفت: «جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ مَتَى هُوَ؟»: فدایت گردم؛ به من خبر دهید از این امر (ظهور فرج) که منتظرِ آن هستیم که چه وقت واقع می‌شود؟ حضرت چنین پاسخ دادند:

كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ. وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ. وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ.<sup>۱</sup>

تعیین‌کنندگانِ وقت دروغ می‌گویند. و شتاب‌کنندگانِ هلاک می‌شوند. و اهل تسلیم نجات می‌یابند.

پس آنها که وعدهٔ نزدیک بودنِ ظهور را به مردم می‌دهند تا به خیالِ خود آنها را به امام زمان علیه السلام نزدیکتر کرده و زمینهٔ ظهورِ آن حضرت را به نام «ظهور صغرا» و امثال آن فراهم کنند، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. وظیفهٔ منتظر، تسلیم شدن نسبت به تقدیراتِ الهی در مورد وقتِ ظهور است و در عینِ اینکه باید هیچ صبح و شام از ظهور امام غایب عجل الله تعالی فرجه ناامید نباشد و آن را قلباً نزدیک بشمارد، اما باید به شتابزدگی نیفتد و خود یا دیگران را به هوای نزدیک بودنِ ظهور، به اشتباه و انحراف نکشانند. بنابراین به طور کلی نباید نزدیک شمردنِ ظهور امام علیه السلام را با پیشگویی دربارهٔ وقتِ ظهور اشتباه کرد. اولی ممدوح است و دومی مذموم و حسابشان از یکدیگر جداست.

## تذکری درباره علائم ظهور

به طور کلی نشانه‌هایی که در احادیث ما برای ظهور امام عصر علیه السلام ذکر شده هیچکدام قطعی الوقوع نیستند. یعنی ممکن است ظهور آن حضرت، بدون آنکه هیچیک از آن علائم ظاهر گردد، واقع شود. و این از آن جهت است که این علائم همگی بداء پذیر هستند؛ به این معنا که تا قبل از وقوعشان، احتمال تغییر و حذف در مورد آنها منتفی نیست.

هر یک از این نشانه‌ها، یا وقتی برای وقوعش معین نشده (اصطلاحاً مرحله تقدیر در آن صورت نگرفته)، یا اگر معین شده، خداوند حکم به وقوع آن نکرده است (اصطلاحاً مرحله قضا در آن صورت نگرفته). و در صورت حکم به وقوع آن، تا وقتی که تحقق خارجی پیدا نکرده، باز هم خداوند ممکن است وقوع آن را منتفی گرداند که این قسم اخیر در مورد علائمی است که تصریح به حتمی بودن آنها شده است؛ مانند خروج سفیانی که از علائم حتمی ظهور شمرده شده است.<sup>۱</sup>

محتوم بودن این گونه علائم، به معنای بداء ناپذیر بودن آنها نیست، بلکه به معنای این است که غیر از تقدیر الهی، قضای خداوند هم به وقوع آن تعلق گرفته. یعنی قرار قطعی بر انجام آن است، ولی باز هم تا وقتی واقع نشده، احتمال بداء در آن وجود دارد که این مرحله را در احادیث ما تعبیر به «امضای» قضا کرده‌اند و فرموده‌اند:

### فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْأَمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ.<sup>۲</sup>

پس وقتی قضا به امضا برسد، دیگر بداء در آن راه ندارد.

امضای قضا همان وقوع خارجی یافتن آن است. این مسئله در نوع مقدرات الهی جاری است. مثلاً ممکن است خداوند عمر محدودی را برای کسی تقدیر کرده باشد و به فرشته مأمور قبض روح هم ابلاغ کرده باشد که در وقت معینی،

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۸، ح ۴.

۲- اصول کافی، کتاب التوحید، باب البداء، ح ۱۶.

جان او را قبض نماید. این ابلاغ، همان قضای الهی است. پس مرگ چنین شخصی طبق این اصطلاحات از امور محتوم است. ولی چه بسا با انجام کار خیری از ناحیه او (مانند صدقه دادن یا صلۀ رحم) خداوند با اینکه حکم به قبض روح او فرموده، ولی در آن بداء کند و بر عمر او بیفزاید. این کار چون به مرحله امضا نرسیده، قابل بداء بوده است.

در مورد خروج سفیانی هم، در عین محتوم دانسته شدنش، در روایات به بداء پذیر بودن آن تصریح شده است. ابوهاشم جعفری از حضرت جواد الائمه علیه السلام سؤال می کند که با توجه به حتمی بودن خروج سفیانی در روایات آیا ممکن است خداوند در آن بداء کند (هل یبَدُو لَهِ فِی الْمَحْتَمِ)، حضرت می فرماید: «نَعَمْ.» بعد ابوهاشم اضافه می کند که: پس می ترسیم در اصل قیام قائم هم بداء شود! حضرت می فرماید:

إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِعَادِ. وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ.<sup>۱</sup>

همانا (قیام) قائم از وعده هاست. و خداوند خلف وعده نمی کند.

پس اصل ظهور بداء نمی پذیرد ولی علائم حتمی آن هم قابل بداء است چه برسد به سایر علائم. ولی البته وقت ظهور امام علیه السلام هم بداء پذیر است و احتمال تقدیم یا تأخیر در آن تا قبل از وقوع وجود دارد.

پس نشانه هایی که برای ظهور حضرت در احادیث آمده نباید قطعی تلقی شوند. اگر به صورت غیر قطعی در نظر گرفته شوند، اشکالی ندارد. چه بسا بعضی از این علائم به عنوان هشدار به مؤمنان برای آمادگی بیشتر نسبت به ظهور امام علیه السلام بیان شده باشد یا حکمت های دیگری داشته باشد که ما آنها را ندانیم، ولی آنچه مسلم است در تشخیص اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیازی به دیدن این نشانه ها نیست. زیرا در احادیث ما خروج ایشان یک امر آشکار و عیان دانسته شده است. چنانکه در بعضی روایات قیام آن حضرت به قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه شده است که در کمال روشنی و وضوح بود. امام باقر علیه السلام می فرماید:



مَثَلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.<sup>۱</sup>  
قیام قائم ما اهل بیت همانند قیام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

گاهی هم با روشنایی خورشید مقایسه شده که روشتر از آن در محسوسات وجود ندارد. چنانکه امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

إِنَّ أَمْرَكُمْ لَيْسَ بِهِ خِفَاءٌ. أَلَا إِنَّهَا آيَةٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَيْسَتْ مِنَ النَّاسِ. أَلَا إِنَّهَا  
أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ لَا تَخْفَى عَلَى بَرٍّ وَلَا فَاجِرٍ. أَتَعْرِفُونَ الصُّبْحَ؟<sup>۲</sup> فَإِنَّهَا كَالصُّبْحِ  
لَيْسَ بِهِ خِفَاءٌ.<sup>۲</sup>

امر شما (ظهور فرج) هیچ چیز پنهانی ندارد. توجه داشته باشید که آن نشانه‌ای است از جانب خدای عزوجل نه از جانب مردم. توجه داشته باشید که آن از خورشید نورانی‌تر است به طوری که بر هیچ نیکوکار و بدکاری مخفی نمی‌ماند. آیا صبح را می‌شناسید؟! آن (امر شما) همچون صبح است که هیچگونه پنهانی ندارد.

پس علائم ظهور اولاً هیچکدام قطعی و غیر قابل تخلف نیستند، و ثانیاً برای تشخیص اصل ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه به کار نمی‌آیند. بنابراین در مطالعه آنها باید به این دو نکته توجه کرد و مراقب بود که پرداختن به بحث علائم ظهور، و ظایف ما را در زمان غیبت نسبت به امام غایب تحت الشعاع قرار ندهد و با سرگرم شدن به آنها از تکالیفی که متوجه ماست، غافل نشویم.

### نیت منتظر بر یاری کردن امام علیه السلام

منتظر ظهور خود را برای یاری کردن امام علیه السلام در زمان حضور ایشان آماده می‌کند. و تحقق این امر با تصمیم گرفتن و نیت جدی داشتن در زمان غیبت حضرت است. ارزش نیت کار خوب به اندازه‌ای است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند:

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح ۱۷.

### نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.<sup>۱</sup>

نیت فرد با ایمان از عملش بهتر است.

مؤمن کارهای خوبِ زیادی را قصد می‌کند که به انجام آنها موفق نمی‌شود. و چه بسا که نسبت به بعضی از آنها در مقام عمل مبتلا به ریاگردد و اخلاص خود را از دست بدهد. بنابراین نیتِ عمل خوب از خود عمل بهتر است و خداوند به خاطر لطف و احسانش بر مؤمن، پاداشِ نیتِ او را عطا می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ اارزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ  
وَجُوهِ الْخَيْرِ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ  
مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ. إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ.<sup>۲</sup>

بنده فقیر با ایمان می‌گوید: پروردگارا، به من روزی بده تا آنکه از کارهای نیک و راههای خیر، چنین و چنان کنم. پس چون خدای عزوجل بداند که او نیتش راست است، برای او پاداشی همچون پاداش همان کار در صورتی که انجام می‌داد، ثبت می‌کند. همانا خداوند دست باز و بخشنده است.

روی این مبنا، تصحیح نیت برای مؤمن فوق‌العاده اهمیت دارد. نیت مؤمن باید خالص برای خدا و امام علیه السلام باشد. بر همین اساس است که امام صادق علیه السلام خود را از جمله یاری‌کنندگان سیدالشهدا علیه السلام در کربلا دانسته و ثواب شهدای آن روز را برای خود قائل شده‌اند:

إِنِّي لَأُخْرِجُ نَفْسِي مِنْ شُهَدَاءِ الطُّقُوفِ وَ لَأَعِدُّ ثَوَابِي أَقَلَّ مِنْهُمْ. لِأَنَّ مِنْ نِيَّتِي  
النُّصْرَةَ لَوْ شَهِدْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ. وَ كَذَلِكَ شِيعَتُنَا هُمُ الشُّهَدَاءُ وَ إِن مَاتُوا عَلَيَّ  
فُرِّسِهِمْ.<sup>۳</sup>

من خود را خارج از شهدای کربلا نمی‌دانم و پاداشم را کمتر از آنها نمی‌شمارم. زیرا نیت من این است که اگر آن روز را درک می‌کردم، (امام حسین علیه السلام را)

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب النیة، ح ۲.

۲- اصول کافی، همان باب، ح ۳.

۳- مکیال المکارم ج ۲ ص ۲۲۸، به نقل از شرح صحیفه سجادیه سید نعمت‌الله جزایری.

یاری می‌کردم. و همچنین شیعیان ما شهید (محسوب) هستند هر چند که در بسترهایشان از دنیا بروند.

بنابراین کسی که در انتظار ظهور امام عصر علیه السلام روز شماری و بلکه لحظه شماری می‌کند، اگر واقعاً راست بگوید و قصدش، یاری کردن خالصانه آن حضرت باشد، از درک نکردن زمان ظهور ضرر نمی‌کند. زیرا او ثواب درک زمان حضور و جنگیدن در رکاب امام علیه السلام را بدون آنکه جنگ کند، در همان زمان غیبت، برده‌است.

سرّ مطلب این است که در یاری رساندن به امام علیه السلام آنچه به اختیار او بوده، همین آمادگی روحی و اهتمام قلبی است و تحقق خارجی این امر، بستگی به شرایطی دارد که بودن یا نبودنش به دست او نیست و به خواست خداوند بستگی دارد. پس حالا که خدا او را از این توفیق محروم کرده‌است، به لطف و کرم خود ثواب این یاری رساندن را از او دریغ نکرده‌است.

یکی از منتظران ظهور امام عصر علیه السلام شخصی است به نام عبدالحمید واسطی که در زمان امامت حضرت باقر العلوم علیه السلام می‌زیسته است. یک بار وی پس از بیان حالت انتظار خود و گفتگو با آن حضرت در مورد ظهور قائم اهل بیت علیهم السلام، به خدمت ایشان عرض کرد: «فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ علیه السلام؟»: اگر پیش از آنکه قائم علیه السلام را درک کنم، بمیرم، چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمودند:

إِنَّ الْقَائِلَ مِنْكُمْ إِذَا قَالَ: إِنَّ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم نَصْرَتُهُ، كَالْمُقَارِعِ مَعَهُ بِسَيْفِهِ.<sup>۱</sup>

کسی از شما که (به جان و دل) بگوید: اگر قائم آل محمد صلوات الله عليهم را درک کنم، او را یاری می‌کنم، همچون کسی است که در رکاب آن حضرت شمشیر بزند.

پیدا شدن این اعتقاد و این روحیه در انسان، نتیجه معرفت صحیح نسبت به خدا و پیامبر صلوات الله عليهم و امام علیه السلام و آشنایی با حقوق ایشان است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

الزُّمُوا الْأَرْضَ. وَ اضْبِرُّوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى السِّتِّكُمْ. وَ لَا تُسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَانَوِيٍّ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِضْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ. وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً.<sup>۱</sup>

از روی زمین حرکت نکنید. و بر بلاها صبر کنید. و دستها و شمشیرهای خود را در پی خواهشهای زبانهایتان به حرکت در نیاورید. و نسبت به آنچه خداوند برایتان تعجیل نکرده، شتابزده نباشید. چرا که هر کس از شما در بستر خود بمیرد، در حالی که نسبت به حق پروردگارش و حق پیامبر او و اهل بیت ایشان معرفت داشته باشد، شهید از دنیا می‌رود و پاداش او با خداست و استحقاق پاداش عمل شایسته‌ای را که در نیتش بوده خواهد یافت و آن نیت جای شمشیر کشیدن او را می‌گیرد. و برای هر چیزی مدت و سرآمد معینی هست.

نکته جالب در این حدیث شریف، اهمیت شناخت حقوق خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که آن هم برخاسته از معرفت نسبت به آنهاست. چون انسان هر اندازه معرفتش بیشتر باشد، به حق آنها بیشتر شناخت پیدا می‌کند و وظایفی را که در برابر آنها دارد، بهتر می‌داند. پس به اهمیت آنچه در بخش اول کتاب درباره اهمیت معرفت امام علیه السلام بیان کردیم، بیشتر و عمیق‌تر پی می‌بریم. بنابراین، منتظر در زمان غیبت کسی است که هم به زبان و هم در دل چنین بگوید:

نُصِرْتِي مُعَدَّةً لَكُمْ.<sup>۲</sup>

یاری من برای شما (اهل بیت) آماده شده است.

و اگر همه پیروان امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، چنین حالی را داشته باشند،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۷، زیارت آل یس.

مطابق وعده خود آن بزرگوار از زیارتِ روی ایشان محروم نمی‌مانند و غیبت برای آنها جای خود را به حضور می‌دهد. امام مهدی علیه السلام در توقیع خود به شیخ مفید می‌فرمایند:

لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا.<sup>۱</sup>

اگر پیروان ما - که خدا آنها را توفیق طاعتش عطا فرماید - قلباً بر وفای به عهد و پیمانی که (نسبت به ما) برگردن دارند اتفاق می‌کردند، برکت دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت مشاهده ما با معرفت واقعی و صحیح از جانب آنها نسبت به ما، برای آنها بزودی حاصل می‌شد.

#### اظهار قصد یاری به وسیله تجدید بیعت

برای زنده نگه داشتن قصد یاری امام علیه السلام چه خوب است که انسان نیت خود را به زبان آورد و با خدای خود عهد و پیمان ببندد که هیچگاه از نیت خویش غافل نشود و کوتاهی نکند. به همین منظور مسئله بیعت با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت مطرح می‌شود. بیعت در واقع اظهار کردن قصد قلبی بر اطاعت از امام علیه السلام و یاری اوست به زبان که در مناسبت‌های مختلفی این عمل تکرار می‌شود و در واقع بیعت «تجدید» می‌گردد، یعنی نو و تازه می‌شود. به عنوان نمونه در دعای عهد، تجدید بیعت با امام علیه السلام که صبح هر روز انجام می‌شود، به این گونه است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لِأَحْوَالِ عَنَّا وَ لِأَزْوَالِ أَبْدَاءِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّائِمِينَ عِنْدَهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عِنْدَهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.<sup>۲</sup>

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

۲- بحار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲.

خدایا، من در بامداد این روز و در همه روزهای زندگی‌ام، عهد و پیمان و بیعتی را که از آن حضرت برگردن دارم، برایش تجدید می‌کنم به گونه‌ای که هرگز از آن برنگردم و دست بر ندارم. خداوندا، مرا از یاران و کمک‌کنندگان آن حضرت قرار بده و از کسانی که از او دفاع می‌کنند و در انجام نیازهایش شتاب می‌ورزند و از دستوراتش اطاعت کرده و از وجود مقدسش حمایت می‌کنند و نسبت به (انجام دادن) خواسته‌هایش سبقت می‌جویند و در پیش روی او به فیض شهادت نایل می‌آیند.

عهد و پیمانی که همه این خواسته‌ها را در بر می‌گیرد و این آرزوها را به زبان منتظر جاری می‌سازد، حقیقتاً او را دگرگون نموده و هر روزی که این بیعت را تجدید می‌کند، عزم و اراده‌اش محکم‌تر می‌شود و خود را آماده‌تر از قبل برای وفای به عهدش می‌بیند.

کسی که با این حال عمر خود را سپری کند، وقتی مرگ خویش را نزدیک ببیند در حالی که هنوز مولایش ظهور نکرده‌است، با همه وجود می‌سوزد و در حسرتِ سُور آل محمد علیهم السلام می‌گرید که چرا پس از یک عمر انتظار کشیدن، بدون آنکه به آرزویش برسد، دست خود را از دنیا و از یاری کردن مولایش کوتاه می‌بیند!

### عاقبت یک عمر انتظار کشیدن

اکنون طرز رفتار ائمه علیهم السلام را با این گونه افراد بنگریم:  
 «مَسْعَدَه» می‌گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که یک پیرمرد خمیده‌ای در حالی که به عصایش تکیه زده بود، وارد شد و سلام کرد. حضرت جوابش را دادند. سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست را به من بده تا آن را ببوسم. حضرت دست خود را به او دادند. او دست ایشان را بوسید، پس به گریه افتاد. امام علیه السلام فرمود: ای پیرمرد چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم؛ صد سال است که به پای قائم شما (وفادار) مانده‌ام؛ می‌گویم: همین ماه و همین سال (ظهور خواهد کرد) ولی اکنون سن من بالا رفته و استخوانهایم سست گردیده و مرگم نزدیک شده‌است اما آنچه را دوست دارم در مورد شما نمی‌بینم و شما را

کشته شده و آواره می بینم و دشمنان شما را می بینم که با بالها پرواز می کنند. چطور گریه نکنم!؟

اینجا بود که چشمان مبارک امام علیه السلام گریان شد و فرمود:

يا شَيْخُ، إِنَّ أَبْقَاكَ اللهُ حَتَّى تَرَى قَائِمَنَا، كُنْتَ فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى. وَإِنْ حَلَّتْ بِكَ الْمَنِيَّةُ، جِئْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ ثَقَلٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ وَ نَحْنُ ثَقَلُهُ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ فَمَسْكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

ای پیرمرد، اگر خداوند تو را زنده بدارد تا آنکه قائم ما را ببینی، در مرتبه بلندی خواهی بود. و اگر مرگ تو فرا رسد (و قائم علیه السلام را درک نکنی) روز قیامت با ثقل حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشور خواهی شد. و ما ثقل او هستیم که فرمود: من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم، پس به آن دو تمسک کنید تا هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند.

پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این خبر دیگر باکی ندارم و خاطر من آسوده شد. او نمی دانست که قائم اهل بیت علیهم السلام چه کسی خواهد بود. لذا حضرت ایشان را به او معرفی کردند و فرمودند که قائم علیه السلام پسر امام حسن عسکری علیه السلام از صلب حضرت هادی علیه السلام و... از فرزندان من خواهد بود. آنگاه فرمودند:

يا شَيْخُ، وَ اللهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. أَلَا إِنَّ شَيْعَتَنَا يَقْعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَ حَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ. هُنَاكَ يُثَبِّتُ اللهُ عَلَى هُدَاهُ الْمُخْلِصِينَ. اللَّهُمَّ اعْنِهِمْ عَلَى ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

ای پیرمرد، قسم به خدا اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای متعال آنقدر آن روز را طولانی می سازد تا آنکه قائم ما اهل بیت ظهور کند. توجه داشته باش که شیعیان ما در زمان غیبت او به امتحان و سرگردانی مبتلا می شوند. در آن زمان خداوند اهل اخلاص را بر هدایت خویش ثابت قدم می دارد. خداوندا، ایشان را بر این امر (اخلاص و پایداری) یاری فرما!

مشابه این داستان برای پیرمرد دیگری در زمان حضرت باقر علیه السلام اتفاق افتاد.



حکم بن عتیبه که شاهد ماجرا بوده چنین نقل کرده است:

در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم و خانه پر از جمعیت بود. در همین موقع پیرمردی وارد شد که بر چوبدستی خود تکیه زده بود. بر درِ اتاق ایستاد و گفت: السلام عليك يا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته. حضرت جوابش را دادند: و عليك السلام و رحمة الله و برکاته. سپس پیرمرد به حاضرین در مجلس سلام کرد و آنها هم جوابش را دادند. آنگاه رو به سوی حضرت باقر علیه السلام کرد و گفت:

«يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَدْنَيْتَنِي مِنْكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ. وَاللَّهِ مَا أُحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ لَطَمَعٌ فِي دُنْيَا. وَإِنِّي لَأُبْغِضُ عَدُوَّكُمْ وَأَبْرَأُ مِنْهُ. وَاللَّهِ مَا أُبْغِضُهُ وَأَبْرَأُ مِنْهُ لَوْ تَرِ كَان بَيْنِي وَبَيْنَهُ. وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِلُّ حَلَالَكُمْ وَأُحْرِمُ حَرَامَكُمْ وَ أَنْتَظِرُ أَمْرَكُمْ. فَهَلْ تَرْجُو لِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟»

ای پسر رسول خدا، مرا نزدیک خود جای ده فدایت شوم. به خدا سوگند من شما را دوست دارم و دوستداران شما را هم دوست دارم. به خدا سوگند دوست داشتن شما و دوستدارانتان به خاطر طمع دنیا نیست. و من با دشمن شما دشمنی دارم و از او بیزار هستم. و به خدا سوگند دشمنی و بیزاری من نسبت به او به خاطر کینه شخصی میان من و او نیست. به خدا قسم من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می دانم و منتظر (ظهور) امر شما هستم. حال که چنین هستم - خدا مرا فدایت گرداند - امیدی نسبت به من دارید؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِلَى. إِلَى.» «به سوی من بیا. به سوی من بیا.» تا آنکه او را کنار خود نشانند. سپس به او فرمودند: ای پیرمرد، مردی خدمت پدرم علی بن الحسین علیه السلام رسید و همین سؤال را از ایشان پرسید. پدرم به او چنین فرمود:

إِنْ تَمُتْ، تَرِدُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ يَتَلَجُّ قَلْبُكَ وَ يَبْرُدُ فُؤَادُكَ وَ تَقْرُّ عَيْنُكَ وَ تُسْتَقْبَلُ بِالرُّوحِ وَ الرَّيْحَانِ مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ لَوْ قَدْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَاهُنَا - وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ. وَ إِنْ تَعِشْ، تَرَى مَا يُقَرُّ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ وَ تَكُونُ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ الْأَعْلَى.<sup>۱</sup>

اگر از دنیا بروی، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و علی بن

الحسین وارد می‌شوی و دلت خنک و دیده‌ات روشن می‌گردد و همراه با فرشتگان کرام کاتبین با روح و ریحان استقبال می‌شوی، همینکه جانم به اینجا برسد - و با دست به حلق مبارک اشاره کردند. و اگر زنده بمانی، آنچه باعث چشم روشنی‌ات شود، خواهی دید و با ما در مرتبه اعلا خواهی بود.

پیرمرد وقتی این سخن را شنید، گفت: ای اباجعفر چه فرمودید؟! حضرت سخن پدرشان را تکرار فرمودند. پیرمرد گفت: الله اکبر! من اگر از دنیا بروم، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیه السلام وارد می‌شوم و چشمم روشن و دلم خنک می‌گردد و همراه با کرام کاتبین با روح و ریحان استقبال می‌شوم، همینکه جانم به اینجا برسد، و اگر زنده بمانم، آنچه را باعث روشنی چشمم می‌شود می‌بینم و با شما در مرتبه اعلا خواهم بود؟!!

سپس های‌های شروع به گریستن کرد، تا آنکه به زمین افتاد. و جمعیت چون حال او را دیدند همگی به گریه و ناله افتادند و حضرت باقر علیه السلام اشکها را با انگشت خویش از دیدگان او پاک می‌کردند. پیرمرد سرش را بلند کرد و به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدا مرا فدایت کند، دستت را به من بده. حضرت دست خود را به او دادند. او دست ایشان را بوسید و بر دیدگان خود و گونه‌اش نهاد. سپس لباس را از روی شکم و سینه خود بالا زد و دست حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد.

پس از آن برخاست و خدا حافظی کرد، و امام باقر علیه السلام در حالی که پیرمرد پشت کرده بود می‌رفت، به پشت سرش می‌نگریستند. آنگاه رو به حاضرین کرده فرمودند:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا.

هر کس دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص بنگرد.

حکیم بن عتبه گفت: هیچ مجلس ماثمی را شبیه آن مجلس ندیدم. (از بس گریه کرده بودند.)

آری؛ این است عاقبت کسی که عمری را با محبت اهل بیت علیهم السلام و دوستان ایشان و بغض دشمنانشان سپری کرده و حلال و حرام ائمه علیهم السلام را قبول داشته و

در انتظار قائم اهل بیت علیهم السلام سوخته است.

در پایان بحث درباره فضیلت انتظار فرج، با توجه به آنچه بیان شد می توانیم سر فرمایش حضرت صادق علیه السلام را به ابوبصیر بفهمیم، آنگاه که به ایشان عرض کرد: «جَعَلْتُ فِدَاكَ؛ مَتَى الْفَرَجُ؟»: فدایت کردم؛ فرج چه موقع است؟ و حضرت پاسخ فرمودند:

يا ابا بصير، أنت ممن يريد الدنيا؟!

ای ابوبصیر، آیا تو از کسانی هستی که دنیا را می خواهی؟!!

مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرِحَ عَنْهُ بِانْتِظَارِهِ.<sup>۱</sup>

کسی که این امر (امامت و ولایت) را بشناسد، انتظار کشیدن او وسیله فرج برای اوست.

چه فرجی بالاتر از عاقبت به خیر شدن و با اهل بیت علیهم السلام در بهشت، همنشین گشتن؟! هر چند که بعید نیست این فرج شامل گشایش در امور دنیوی منتظران ظهور هم بشود. پس بیاییم از خداوند طلب کنیم که هیچگاه انتظار آن محبوب غایب را از ما سلب نکند:

... وَ لَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَ انْتِظَارَهُ.<sup>۲</sup>

(خدایا) ... یاد او و انتظار کشیدن او را از یاد مبر.

این، یک جمله از دعایی است که توسط نایب اول امام زمان علیه السلام به ما رسیده و منتظران ظهور امام علیه السلام بعد از نماز عصر روز جمعه در زمان غیبت زمزمه می کنند.

### دعا ۷

اهمیت دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام

کسی که در انتظار ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به سر می برد، بالاترین آرزویش در زندگی فرج و گشایش آن امام منتظر است و بیشترین چیزی

۱- غیبت نعمانی، باب ۲۵، ح ۳.

۲- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴۳.

که او را ناراحت می‌کند، سختیها و ناراحتیهایی است که در زمان غیبت به امام زمانش می‌رسد. بنابراین وظیفه خود می‌داند که برای رفع غم و غصه‌ها و محنتها و بلایای آن حضرت تلاش نماید. و برای این منظور، هر کاری که از دستش برمی‌آید، نسبت به انجام آن کوتاهی نمی‌کند.

با توجه به این زمینه، باید دانست که بهترین و مهمترین گشایش برای امام عصر علیه السلام همانا اذن ظهور ایشان از جانب خدای متعال می‌باشد که هم فرج خود ایشان و هم فرج همه انبیا و اولیای الهی است. و مؤثرترین وسیله برای تحقق این هدف، دعا در تعجیل فرج امام علیه السلام می‌باشد که این امر خود یکی دیگر از لوازم و نشانه‌های معرفت ایشان در زمان غیبت است که بدون آن ادعای معرفت و ولایت آن حضرت بیهوده است.

این سنت حسنه را خود امام علیه السلام از هنگام تولد خویش به همه دوستانانش یاد داده است. حکمیه خاتون عمه گرامی ایشان، آن حضرت را پس از به دنیا آمدن مشاهده می‌کند که با صورت خویش به سجده افتاده است و انگشتان سبابه خود را به سوی آسمان بلند کرده، چنین می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ...»: شهادت می‌دهم که جز خداوند معبودی نیست، او واحد است و شریک ندارد. و (شهادت می‌دهم) که جد من رسول خداست و پدرم امیر مؤمنان است...» سپس بقیه امامان را نام بردند تا به خودشان رسیدند. آنگاه از خداوند چنین طلب کردند:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي. وَ أْتِمِّمْ لِي أَمْرِي. وَ ثَبِّتْ وَطْأَتِي. وَ اَمْلَأْ الْأَرْضَ بِي  
عَدْلًا وَ قِسْطًا.<sup>۱</sup>

خداوندا، وعده‌ای که به من داده‌ای، عملی ساز. و امر مرا به اتمام رسان. و گامهای مرا استوار گردان. و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد کن.

و این - دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام - سنتی بوده که امامان گذشته ما هم به آن عمل می‌کردند و بر آن اصرار داشتند. از جمله امام صادق علیه السلام را

می بینیم که در صبح روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان، پس از ادای فریضة صبح به سجده رفته، در انتهای یک دعای نسبتاً بلند به درگاه ایزد یکتا چنین عرضه داشتند:

.... أَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ مَا سَأَلْتَكَ وَ مَا لَمْ أَسْأَلْكَ مِنْ عَظِيمِ جَلَالِكَ مَا لَوْ عَلِمْتَهُ لَسَأَلْتُكَ بِهِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَضْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجَلُ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

.... (خدایا) از تو می خواهم به حق همه آنچه از تو درخواست کردم و آنچه نخواستم از جلال و عظمت تو که اگر آنها را می دانستم به حق آنها هم از تو درخواست می کردم، که بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او درود بفرستی و اجازه فرمایی فرج کسی را که فرج همه اولیا و برگزیدگان تو از آفریدگانت به فرج اوست و به وسیله او ستمکاران را نابود و هلاک می کنی. ای پروردگار جهانیان، در این امر تعجیل بفرما.

راوی می گوید: پس از آنکه حضرت سر از سجده برداشتند، عرض کردم: فدایت شوم؛ شنیدم که چنین دعا فرمودید: «بِفَرَجِ مَنْ بَفَرَجِهِ فَرَجُ أَضْفِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ». آیا شما آن کس نیستید؟ فرمود: «لا. ذَلِكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». «خیر. او قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.» سپس سفارش آن حضرت این بود:

تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ. فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنِهِ. لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنِهِ. ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

شب و روز چشم به راه ظهور مولایت باش. زیرا که خداوند هر روز در کاری است. او را هیچ کاری از کار دیگر باز نمی دارد. این است خداوند، پروردگار جهانیان.

عبارت اخیر اشاره ای است به اینکه امر ظهور حضرت از امور بداء پذیر است. به این معنا که هر لحظه ممکن است خدای متعال در مورد آن حکمی فرماید که

قبلاً مقدر نبوده و بنابراین دعا برای تعجیل فرج ایشان می تواند به طور کامل در وقت ظهور، مؤثر باشد.

نکته جالب توجه در حدیث، همان عبارتی است که مورد سؤال راوی قرار گرفت و به ما یاد می دهد که دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام در حقیقت دعا برای فرج همه برگزیدگان الهی است از اشرف مخلوقات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا اوصیای پیامبران و فرشتگان الهی که همگی چشم به راه رسیدن وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند. در دعای عهد از خدای متعال چنین می خواهیم:

اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرُؤْيَيْهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ.<sup>۱</sup>

خداوندا، پیامبرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همه پیروان دعوت او را با دیدن امام عصر شاد بفرما.

پس ما در دعای خود برای تعجیل فرج نباید راحتی و گشایش خود را مد نظر داشته باشیم و در واقع برای خود دعا کنیم، بلکه قصد ما باید خواستن فرج خود امام علیه السلام باشد که البته با فرج او، برای همه مؤمنان نیز گشایش حاصل خواهد شد. اما مهمترین فایده دعا در تعجیل فرج امام زمان علیه السلام برای دعاکننده این است که اگر از روی اعتقاد به امامت ایشان باشد، او را از تباهی دینش در زمان غیبت حفظ می کند. امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق می فرماید:

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ. وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

ای احمد بن اسحاق، مثل او در این امت، مثل خضر و ذوالقرنین است. به خدا قسم غیبتی خواهد داشت که احدی از تباهی (دینش) در آن زمان نجات نمی یابد مگر آن کسی که خدای عزوجل او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد و در زمان غیبت نسبت به دعا در تعجیل فرج ایشان توفیق عنایت فرماید.

فردای آن روز، وقتی احمد بن اسحاق مجدداً خدمت امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسد، سؤال می‌کند: «فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟»: چیست آن سنتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین در آن حضرت جاری است؟ امام علیه السلام پاسخ می‌دهند: «طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ.» ای احمد، طولانی شدن زمان غیبت. بعد احمد بن اسحاق سؤال می‌کند: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ؟»: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا غیبت ایشان طولانی می‌شود؟ و حضرت پاسخ می‌دهند:

إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ آيَدُهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.<sup>۱</sup>

بله قسم به پروردگارم (غیبت او طولانی می‌شود) تا آنجا که بیشتر کسانی که اعتقاد به امامت و ولایت دارند از عقیده خود بر می‌گردند و باقی نمی‌ماند مگر آن کسی که خدای عزوجل از او نسبت به ولایت ما پیمان گرفته و در قلبش ایمان را ثبت کرده و او را با کمکی از جانب خود تأیید فرموده باشد.

ملاحظه می‌شود که در این حدیث، اهمیت دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام به اندازه‌ای است که در کنار اعتقاد به امامت ایشان - که اصل و محور ایمان است - قرار گرفته و این دو با هم ضامن حفظ دین انسان در زمان غیبت دانسته شده‌اند. نکته دیگر اینکه هر دو رکن - اعتقاد به امامت و دعا برای تعجیل فرج امام علیه السلام - موهون توفیق الهی است. و این نشان می‌دهد که اگر خداوند بخواهد کسی را در زمان غیبت از خطر بیدینی حفظ کند، او را موفق به دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام می‌کند و کسانی که مشمول این لطف و عنایت الهی قرار نگیرند، می‌لغزند و از صراط مستقیم دور می‌افتند. پس باید از خداوند طلب هدایت و توفیق کرد و نباید بر خود اعتماد نمود. زیرا اگر خدا انسان را به حال خودش رها کند، همین تنها وسیله نجات - یعنی اعتقاد به امامت و ولایت - را هم از دست می‌دهد. همچنانکه در انتهای حدیث اشاره شده که بیشتر معتقدین به امامت از



اعتقاد خود بر می‌گردند.

برگشتن از اعتقاد به امامت، خیلی ساده و حتی بدون آنکه خود شخص متوجه شود، ممکن است اتفاق بیفتد. لازم نیست که شخص صریحاً منکر امامت ائمه علیهم السلام شود و به آنها بد بگوید؛ چه بسا نام امامت و ائمه علیهم السلام را حفظ کند اما تفسیری غلط و منحرف از امامت و ولایت را تحت همان نام معتقد شود؛ تفسیری که برگرفته از منبع وحی و سخنان خود ائمه علیهم السلام نیست. در این صورت منکر روح امامت و حقیقت ولایت می‌گردد بدون آنکه خودش بفهمد. معیار، نام امامت و بردن اسم امامان نیست، باید محتوا و معنای آن مطابق کتاب و سنت باشد تا انسان را از بیدینی حفظ کند. و بسیاری از بیدینی‌ها از همین اعتقاد نادرست در باب امامت ناشی می‌شود. لذا مسئله خیلی ظریف است و باید بسیار مراقب بود. تأکیدی که بر شرط اول معرفت، یعنی صحّت آن داشتیم، به خاطر پیشگیری از همین خطر مرموز می‌باشد. انسان همواره باید اعتقادات خود را با معیار کتاب و سنت تصحیح نماید و در معارف خود جز به احادیث منقول از ائمه اطهار علیهم السلام اعتماد نوزد. چه بسا یک سخن باطل و یک عقیده انحرافی ذهن آدم را چنان آلوده می‌کند که قرآن و روایات را هم ناخودآگاه تحت تأثیر همان فکر نادرست، تفسیر می‌کند و در نتیجه هر چند به احادیث استناد می‌کند، ولی روح عقیده خود و لب آن را از ائمه علیهم السلام نگرفته است؛ اصل آن را از جای دیگر آورده و رنگ و لعاب روایی به آن داده است. این، آن معرفت صحیحی که باید داشته باشد نیست، و یک نوع برگشتن از عقیده به امامت هم ممکن است به همین شکل باشد.

به هر حال اصل مسأله این است که خدا انسان را به حال خودش رها نکند و انسان هم باید جز به در خانه اهل بیت علیهم السلام مراجعه و اعتماد نکند تا آنکه بر اعتقاد به امامت و ولایت ثابت بماند و با ضمیمه کردن آن به دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام از هلاکت در زمان غیبت، محفوظ و مصون بماند. باید مسئله «دعا بر تعجیل فرج» را جدی و با اهمیت دانست و به سفارش امام زمان علیه السلام به این کار مبادرت بسیار ورزید:

أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ. فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.<sup>۱</sup>

برای تعجیل فرج، زیاد دعا کنید. زیرا که همین، فرج شماست.

فرج دعاکننده بیش از هر چیز عاقبت به خیری و سلامت دین در زمانی است که اکثر معتقدین به امامت از دین برمی گردند، و سپس گشایشهای معنوی و مادی است که خدای متعال به برکت دعا برای فرج امام زمان علیه السلام برای او حاصل می کند.

## ۸ نصرت

خداوند یاری کننده خود را یاری می کند

در قرآن کریم می خوانیم:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبَ أقدامَكُمْ».<sup>۲</sup>

اگر خدا را یاری کنید، او شما را یاری می کند و شما را ثابت قدم می دارد.

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ».<sup>۳</sup>

و خدا قطعاً یاری کننده خود را یاری می کند.

یاری کردن خدا چگونه است؟ آیا می توان فرض یاری رساندن به خدا را کرد؟ چگونه؟ پاسخ این سؤال از حدیثی که قبلاً در بحث «ولایت و محبت، روح اسلام و حقیقت ایمان است» نقل کردیم، روشن می شود. در آن حدیث امام صادق علیه السلام معنای رضا و غضب خدا و جنگ با خدا و اطاعت از خدا و به تأسف آوردن خدا و بیعت با خدا و امثال اینها را توضیح داده اند و خلاصه اش این بود که همه اینها وقتی که به اولیای خدا و برگزیدگان او برگردد، خداوند آن را به خودش نسبت می دهد. اطاعت از خدا به اطاعت از ولی خداست، و بیعت با خدا به معنای بیعت با ولی او، و جنگیدن با خدا به معنای جنگیدن با ولی خدا و... و به طور کلی صفاتی که به هیچ وجه منسوب به خدای متعال نمی شوند، همگی چنین معنایی

۱- کمال الدین، باب ۴۵، ح ۴.

۲- محمد صلی الله علیه و آله / ۷.

۳- حج / ۴۰.

در آنها اراده شده است.

با توجه به این معیار کلی، می توان گفت که منظور از یاری رساندن به خدا، یاری رساندن به اولیای اوست. و در حقیقت کسی که ائمه علیهم السلام را یاری کند می توان گفت که خدا را یاری کرده است. پس وعده نصرت الهی شامل حال کسانی می شود که امامان خود را یاری کنند. و این یکی دیگر از وظایف اهل معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد.

البته در زمان غیبت امام علیه السلام یاری رساندن به ایشان به شکلی که در زمان حضور حضرت امکان پذیر است، میسر نیست. و به همین جهت در بحث انتظار مسئله «قصد یاری کردن امام علیه السلام» را مطرح کردیم و گفتیم که بر طبق احادیث، کسی که در زمان غیبت امام زمانش، قصد و تصمیم جدی بر یاری کردن ایشان در زمان ظهور داشته باشد، خداوند ثواب و پاداش این کار را به او عنایت می فرماید. اما غیر از قصد و نیت نصرت که بسیار مهم و لازم است، منتظر ظهور باید به عنوان نصرت امام در زمان غیبت ایشان، آنچه از دستش بر می آید انجام دهد.

یکی از موارد نصرت که در زمان غیبت نیز امکان پذیر است، یاری کردن با زبان است. امام حسین علیه السلام فرمودند:

فَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي أَنَّ وَلَدِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِطَفٍّ كَرِيبًا وَحِيدًا عَطْشَانًا.  
فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَنَصَرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ. وَمَنْ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ فِي حِزْبِنَا  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

جدم به من خبر داد که فرزندم حسین در بیابان کربلا، غریب و تنها و تشنه کشته می شود. پس هر که او را یاری کند، مرا و فرزندش قائم را یاری کرده است. و هر کس به زبانش ما را یاری کند، روز قیامت در حزب ما خواهد بود.

این سخن را سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا برای اصحاب خود فرمود و معنایش این است که هر کسی به هر وسیله ای که می تواند، باید امام و پیشوای خود

را یاری کند که یکی از آن وسیله‌ها زبان است. چنین کسانی روز قیامت در ردیف بلند مرتبه‌ترین شهدا قرار خواهند گرفت. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

مِنْ أَفْضَلِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ نَصَرَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَرَدَّ  
عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.<sup>۱</sup>

کسی که خدا و رسول او را در غیاب (ایشان) یاری کند و از خدا و رسول او دفاع نماید، از بلند مرتبه‌ترین شهیدان در روز قیامت خواهد بود.

پس شرط یاری کردن و دفاع از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، حضور ایشان نیست، در غیاب امام علیه السلام هم می‌توان ایشان را یاری کرد. یاری در زمان غیبت به شکل‌های مختلفی امکان‌پذیر است. یکی از آن موارد یاری با زبان است. به طور کلی کسی که با زبانش دل‌ها را متوجه اهل بیت علیهم السلام کند و مردم را به یاد ایشان بیندازد، چه با گفتن مرثیه یا سرودن شعر یا ذکر فضایل ایشان و چه با بیان علوم و معارف آنها که از طریق گفتن احادیث ایشان میسر است، همه اینها از مصادیق یاری کردن با زبان است که در زمان غیبت هم امکان‌پذیر می‌باشد.

دِعْبِلُ خُزَاعِيٍّ از مداحان اهل بیت علیهم السلام و مرثیه خوانان ایشان بود. یک بار در ایام عاشورا خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید. وقتی چشمان حضرت به او افتاد فرمود:

مَرْحَبًا بِكَ يَا دِعْبِلُ! مَرْحَبًا بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ!

خوش آمدی ای دِعْبِل! یاری‌کننده ما با دست و زبانش خوش آمد!

بعد حضرت در کنار خود برای دِعْبِل جا باز کرده، او را پهلوی خود نشانده‌اند. سپس از او خواستند تا شعری در مصیبت جدّ غریبشان امام حسین علیه السلام بخواند و به او فرمودند:

يَا دِعْبِلُ، إِزْثِ الْحُسَيْنِ علیه السلام. فَأَنْتَ نَاصِرُنَا وَ مَا دِحُنَا مَا دُمْتَ حَيًّا. فَلَا تُقْصِرْ عَنَّا  
نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ.<sup>۲</sup>

۱- مکیال المکارم ج ۱ ص ۵۱۰.

۲- بحار ج ۴۵ ص ۲۵۷.

ای دعبل، برای حسین علیه السلام مرثیه بخوان. تو تا پایان عمر یاری کننده و مداح ما هستی. پس نسبت به یاری کردن ما از هر طریقی که می توانی کوتاهی مکن. این سفارش امام هشتم علیه السلام متوجّه مؤمنان زمان غیبت امام علیه السلام هم هست که از هر طریقی که می توانند امام خود را یاری کنند. به طور کلی هر اقدامی که در جهت ترویج و اعتلای نام و یاد ائمه علیهم السلام و نشر علوم و معارف ایشان صورت بگیرد، از مصادیق «نصرت» ایشان است و وعده خداوند شامل حال همه کسانی که در این جهات حرکت کنند می شود. وعده خدا این بود که آنها را یاری کند و ثابت قدم بدارد. و این بزرگترین نوید به دوستداران امام علیه السلام در زمان غیبت است که خطر بیدینی و لغزش بیش از هر زمان دیگری آنها را تهدید می کند. بنابراین کسی که می خواهد مشمول این لطف بزرگ خداوند قرار گیرد و خود را در پناه نصرت و تأیید الهی ایمن سازد، باید آنچه می تواند و از هر راه ممکن نسبت به یاری اهل بیت علیهم السلام کوتاهی نکند تا خدا هم او را از خطرات زمان غیبت حفظ فرماید و در لغزشگاهها از او دستگیری نماید.

مظهر لطف و رحمت خدا، وجود مقدّس امام زمان علیه السلام است و کسی که به نحوی ایشان را یاری می کند، لطف و عنایت آن حضرت را به سوی خود جلب کرده و خود را به این وسیله در معرض تابش نور رحمت الهی قرار داده است. یکی از مصادیق یاری حضرت که سبب سرور و شادمانی او می گردد، دعا برای تعجیل فرج ایشان می باشد و این را امام علیه السلام به منزله احسانی از جانب دعا کننده به خود تلقی می کنند و لذا آن را بدون پاسخ نمی گذارند. کسی که برای امام علیه السلام دعا می کند، با این کار دعای خیر امام علیه السلام را به سوی خود متوجّه می سازد و مورد احسان ایشان قرار می گیرد.

در زمان متوکل عباسی شخصی به نام عبدالرحمن در اصفهان سکونت داشت که شیعه بود. از او پرسیدند: چطور به امامت حضرت علی النقی علیه السلام معتقد شدی؟ گفت: جریانی را مشاهده کردم که سبب شیعه شدن من شد. من مرد فقیری بودم که زبان و جرأت خوبی نداشتم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا از شهر بیرون کردند و من با جمع دیگری برای شکایت به دربار متوکل رفتیم. وقتی به آستانه

دربار رسیدیم، دستوری از جانب متوکل برای احضار علی بن محمد الرضا علیه السلام صادر شد. به یکی از حاضرین گفتم: این مرد که دستور احضارش داده شده کیست؟ گفتم: او یکی از علویون است که رافضی‌ها به امامتش معتقد هستند. بعد گفتم: می‌دانم که متوکل او را برای کشتن احضار می‌کند. گفتم: من از اینجا نمی‌روم تا آنکه این مرد را ببینم چگونه شخصی است.

عبدالرحمن می‌گوید: او سوار بر اسب آمد در حالی که مردم طرف راست و چپ او صف کشیده و به او می‌نگریستند. همینکه او را دیدم، محبتش در دلم افتاد. شروع کردم در دل برای او دعا کردن که خدا شرّ متوکل را از او دفع کند. او در میان مردم پیش می‌آمد در حالی که به یال اسبش نظر داشت و به چپ و راست نگاه نمی‌کرد و من در دل به دعای خود در حق او مشغول بودم. همینکه مقابل من رسید، روی به من کرد و گفت:

اِسْتَجَابَ اللهُ دُعَاءَكَ. وَ طَوَّلَ عُمُرَكَ. وَ كَثَّرَ مَالَكَ وَ وَلَدَكَ.

خداوند دعایت را مستجاب کند. و عمرت را طولانی نماید. و مال و فرزندان را زیاد سازد.

از هیبت او به خود لرزیدم و در بین همراهانم افتادم. پرسیدند: چه شد؟ گفتم: خیر است. و به کسی چیزی نگفتم. پس از این ماجرا به اصفهان برگشتیم و خداوند به برکت دعای او راههای درآمدی بر من گشود که امروز فقط دارایی منزل من یک میلیون درهم است غیر از داراییهایی که در خارج از منزل دارم. و خدا ده فرزند به من داد در حالی که از عمرم هفتاد و چند سال می‌گذرد. و من معتقد به امامت آن کسی هستم که آنچه در دلم بود می‌دانست و خدا دعای او را در حق من مستجاب کرد.<sup>۱</sup>

این نمونه کوچکی است از احسان امام علیه السلام به کسی که در حق ایشان دعا کرد در حالی که او در آن وقت قائل به امامت حضرت نبود. حال اگر یک فرد معتقد به امامت و ولایت ایشان در حق امام زمان خود برای چیزی دعا کند که بیش از هر

۱ - خرائج قطب راوندی، باب ۱۱ در معجزات امام هادی علیه السلام.

چیز دیگری او را مسرور می‌سازد - یعنی تعجیل فرج - آیا امکان دارد که این احسان از چشمان آن حضرت مخفی بماند؟! و یا ممکن است ایشان با اینکه می‌بینند، توجه و عنایتی به دعاکننده نداشته باشند؟! حاشا و کلاً! این، تحقق و عده خداست که یاری کننده خود را توسط امام علیه السلام یاری می‌کند.

## ۹ احساس حضور

### امام عصر علیه السلام به همه مؤمنان توجه دارند

به عقیده شیعه، با توجه به دلایل نقلی موجود، امام علیه السلام بر اعمال و احوال همه آفریدگان خدا، چه در روی زمین و چه در آسمانها و منظومه‌ها و هر جایی که باشند، آگاهی دارد و در میان آنها نسبت به مؤمنان، عنایت و توجه خاصی دارد که نمونه آن را در حدیث ذیل می‌بینیم:

رمیله می‌گوید: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سخت بیمار شدم تا آنکه در روز جمعه قدری احساس سبکی کردم. با خود گفتم: بهتر از هر چیز این است که آبی بر روی خود بریزم و پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز بخوانم. همین کار را کردم، آنگاه به مسجد رفتم. وقتی حضرت بالای منبر رفتند حال من دوباره سخت شد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد برگشتند و داخل جایی به نام «قصر» شدند، من هم همراه ایشان داخل شدم. ایشان به من فرمودند: ای رمیله، دیدم به خودت می‌پیچیدی! عرض کردم: بلی. و جریان بیماری خود را برای ایشان تعریف کردم و انگیزه حضور خود را در نماز بیان داشتم. ایشان فرمودند:

يَا رَمِيلَةَ، لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا بِمَرَضِهِ. وَ لَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزَنًا بِحُزْنِهِ.  
وَ لَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّنًا لِدُعَائِهِ. وَ لَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ.

ای رمیله، هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود مگر اینکه ما هم به خاطر بیماری او بیمار می‌شویم. و غمگین نمی‌شود مگر آنکه ما هم در غم او غمگین می‌شویم. و هیچ دعایی نمی‌کند مگر آنکه به دعای او آمین می‌گوییم. و سکوت نمی‌کند مگر آنکه ما برایش دعا می‌کنیم.



عرض کردم: ای امیر مؤمنان، فدایت گردهم؛ این مربوط به کسانی است که با شما در «قصر» هستند. آن کسانی که در اطراف زمین هستند چطور؟ فرمودند:

يَا رَمِيْلَهُ، لَيْسَ يَغِيْبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا.<sup>۱</sup>

ای رمیله، هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست.

وقتی چنین عنایتی از جانب امام عصر علیه السلام به مؤمنان وجود دارد، چه سعادت‌ی بالاتر از اینکه انسان به جای هر چیز برای تعجیل فرج خود آن حضرت دعا کند و برآورده شدن حاجت‌های خود را به ایشان واگذار نماید؟! امام علیه السلام کریمتر از آن است که کسی ایشان را یاد کند و او فراموشش نماید. خود ایشان در توقیع مبارکشان به شیخ مفید رحمته الله فرمودند:

فَأَنَا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ. وَلَا يَغْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ... إِنْ غَيَّرَ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَنَا سِنٍ لِدِكْرِكُمْ.<sup>۲</sup>

ما به آنچه بر شما می‌گذرد احاطه علمی داریم. و هیچیک از خبرهای شما از ما پوشیده نیست. ... ما نسبت به رعایت حال شما اهمال نمی‌کنیم و یاد کردن شما را فراموش نمی‌کنیم.

معلوم می‌شود که امام عصر علیه السلام با اینکه در پرده غیبت از دیدگان مردم به سر می‌برند، به شرق و غرب عالم آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان نیز توجه و عنایت خاصی می‌کنند. این در واقع به معنای آن است که ایشان جسماً از دیدگان نوع افراد غایب می‌باشند ولی در حقیقت حضور همه جانبه‌ای بر جسم و جان مردم دارند، به طوری که هیچ ظاهر و باطنی از چشمان پرنفوذشان مخفی نیست و هیچکس از سیطره ولایت ایشان خارج نیست.

کسی که در زیارت روز جمعه‌اش می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ»<sup>۳</sup>: «سلام بر چشم خدا در میان آفریدگانش.» نمی‌توان گفت که بر اوضاع و احوال بندگان خدا آگاه نیست و در همه جا حضور ندارد.

۱- بصائر الدرجات، باب ۱۶، ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۳.

۳- بحار ج ۱۰۲ ص ۲۱۵.

### احساس حضور امام علیه السلام در زمان غیبت

مهم این است که انسان این حقیقت را وجدان کند و این حضور فراگیر را با همه وجود احساس نماید. در این صورت غیبت برای او به منزله مشاهده می شود و او خود را همواره در حضور امام زمانش حس می کند. آنوقت به طور طبیعی و بدون هیچ تکلفی، رعایت آداب و احترام نسبت به آن وجود مقدس را با جدیت خواهد داشت. و راه رسیدن به «قوت یقین» در زمان غیبت برایش از این طریق، هموار می گردد. پیدا شدن چنین حالتی - احساس حضور امام غایب - یک راه بیشتر ندارد و آن هم در احادیث معین شده است. امام سجّاد علیه السلام به ابو خالد کابلی می فرمایند:

يا ابا خالد، انّ اهل زمان غيبته القائلين بامامته و المنتظرين لظهوره، افضل من اهل كل زمان. لان الله تبارك و تعالى اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة....<sup>۱</sup>

ای ابو خالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السلام) که اعتقاد به امامتش دارند و در انتظار ظهورش هستند از مردم همه زمانها بهترند. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است....

آری؛ حصول این حالت از طریق معرفت عمیق تر و کاملتر نسبت به همه ارکان دین امکان پذیر است. پایه و ریشه هر معرفتی، معرفت خداست که باید برای انسان وجدانی شود. اگر خداشناسی آن گونه که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده، وجدانی انسان گردد، خود به خود اعمال و رفتار انسان را خداپسندانه می کند. و همچنین است پیغمبر شناسی و امام شناسی که همه اینها باید صحیح باشد؛ یعنی مطابق آنچه در کتاب و سنت آمده است بدون التقاط با افکار بشری. و در این میان امام شناسی اهمیتی خاصی دارد که در بخش اول کتاب به بحث درباره آن پرداختیم.

پایه دیگر برای تحقق بخشیدن به آن حالت، عمل به همین وظایفی است که مورد بحث در فصل سوم از بخش دوم کتاب می باشد. اینها لوازم و آثار معرفت امام علیه السلام است که هر چه با جدیت بیشتر دنبال شود، کم کم سنخیت بیشتری میان مأموم با امام زمانش پیدا می شود. و همین سنخیت روحی زمینه را برای احساس شهود آن امام غایب بیشتر و بهتر فراهم می کند.

گاهی ائمه علیهم السلام برای آنکه مطلب را برای شیعیان خود ملموس کنند، بعضی پرده ها را بالا می زدند و حقایقی را به آنها نشان می دادند. ابوبصیر نقل می کند که با حضرت باقر علیه السلام داخل مسجد شدم در حالی که مردم آمد و شد می کردند. حضرت به من فرمود: از مردم سؤال کن که آیا مرا می بینند. هر کس از آنجا رد می شد، از او می پرسیدم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ می گفت: نه، در حالی که ایشان در کنار من ایستاده بودند. تا اینکه ابوهارون نایبنا (مکفوف) وارد شد. حضرت فرمودند: از این پرس. گفتم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ گفت: مگر نه همین است که اینجا ایستاده؟! گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چطور ندانم؛ در حالی که او نوری درخشنده و تابناک است!؟

بعد ابوبصیر می گوید: شنیدم که آن حضرت به مردی از اهل آفریقا می فرمود: حال راشد چطور است؟ گفت: او را زنده و با عقیده صحیح ترک گفتم که به شما سلام می رساند. حضرت فرمود: خدایش رحمت کند! گفت: او مُرد؟ فرمود: بله. عرض کرد: کی؟ فرمود: دو روز پس از خارج شدن تو. گفت: به خدا قسم بیمار نبود و هیچ ناراحتی هم نداشت و آدم در اثر بیماری و ناراحتی می میرد! من (ابوبصیر) پرسیدم: آن مرد که بود؟ حضرت فرمود: یکی از اهل ولایت ما بود که ما را دوست می داشت. سپس فرمود:

لَا تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاطِرَةٌ أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ، لَيْسَ مَا رَأَيْتُمْ. وَ اللَّهُ مَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ. فَأَحْضِرُونَا جَمِيعاً وَ عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرَفُوا بِهِ. فَإِنِّي بِهَذَا أَمْرٌ وُلِدِي وَ شِبَعِي.<sup>۱</sup>

اگر چنین فکر کنید که ما نسبت به شما دیدگانی بینا و گوشهایی شنوا نداریم بد

تصوّر کرده‌اید. قسم به خدا هیچیک از اعمال شما بر ما مخفی نیست. پس همگی ما را حاضر بدانید<sup>۱</sup>. و خود را به کارهای خوب عادت دهید. و از اهل خیر باشید تا به آن شناخته شوید؛ که من فرزندان و شیعیان خود را به این امر سفارش می‌کنم.

آری؛ امکان دارد که یک نابینا حضور امام زمان خود را حس کند در حالی که انسانهای بینا از دیدن ایشان محروم باشند. امام علیه السلام نوری است درخشانده که مشاهده ایشان احتیاج به چشم ظاهری ندارد. دل اگر بینا باشد، ایشان را می‌بیند و حضورش را احساس می‌کند. آنچه مهم است سنخیت روحی و پیوند قلبی با آن وجود مقدّس است. راهش را هم امام علیه السلام نشان داده‌اند؛ و آن اینکه همیشه خود را در محضر ائمه علیهم السلام احساس کنیم و کارهای خوب را تمرین کنیم تا به انجام آنها عادت کنیم و به طوری اهل انجام خیر بشویم که به آن شناخته شویم.

## ۱۰ وَرَع

### رعایت سنن ائمه علیهم السلام در زمان غیبت توسط مؤمنان

کسی که خود را در حضور امام زمانش ببیند، به اندازه معرفتی که نسبت به ایشان دارد، سعی می‌کند از آنچه مورد پسند ایشان است تخطی نکند و به آنچه باعث ناخشنودی ایشان می‌گردد، دست نزند. و این یکی از نشانه‌های بارز اهل معرفت در زمان غیبت امام علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

اللَّهُمَّ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلْقِكَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ لِكَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ؛ ظَاهِرٌ غَيْرٌ مُطَاعٍ، أَوْ مُكْتَبٌ خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، فَلَنْ يَغِيبَ عَنْهُمْ مَبْتُوثٌ عِلْمِهِمْ وَ أَدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ وَ هُمْ بِهَا عَامِلُونَ.<sup>۲</sup>

۱- ظاهراً منظور این است که: ما را حاضر بدانید و خود را در حضور ما احساس کنید.

۲- غیبت نعمانی، باب ۸، ح ۲.

خداوندا، تو قطعاً حجت‌هایی در زمین داری که یکی بعد از دیگری بر آفریدگانت حجت هستند؛ آنها را به سوی دین تو هدایت می‌کنند و علم تو را به ایشان یاد می‌دهند تا آنکه پیروان اولیای تو پراکنده نگردند. حجت‌های تو برخی آشکار هستند ولی مورد اطاعت (مردم) قرار نمی‌گیرند، برخی هم پنهان در حال ترس و در انتظار. اگر شخص ایشان از مردم به هنگام آرامش و صلح در حکومت باطل، غایب گردد، ولی علم پخش شده آنها از مردم پنهان نمی‌شود و سنت‌های ایشان در قلب‌های مؤمنان جای گرفته‌است و به آن عمل می‌کنند.

دو مسئله در این حدیث شریف بسیار با اهمیت تلقی شده‌است: یکی رجوع به علوم و معارف ائمه علیهم السلام و دیگری عمل به سنت و سیره ایشان در همه مسائل. و این هر دو کار در زمان غیبت امام علیه السلام امکان‌پذیر است هر چند که به سادگی زمان حضور ایشان نیست. بنابراین نباید به خاطر عدم دسترسی عادی به امام علیه السلام این دو وظیفه زیر پا گذاشته شود. درباره ضرورت رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام که شامل علوم و معارف ایشان است، قبلاً بحث کرده‌ایم. وظیفه دوم را در اینجا قدری توضیح می‌دهیم.

«أَذَاب» جمع «دَاب» است. و «دَاب» به معنای شأن و عادت آمده‌است (قاموس فیروز آبادی) و ما آن را به سنت ترجمه کردیم. و منظور از آن در اینجا صفات و عادات و سنت‌هایی است که از امامان علیهم السلام رسیده که باید به اینها عمل کنیم نه اینکه صرفاً به آنها معتقد باشیم. اعتقاد به آنها و پذیرفتن قلبی آنها یک مرحله است و مرحله دوم ضرورت عمل به آنهاست که این هم مانند مرحله اول لازم است. به همین خاطر در احادیث ما روی «اجتهاد» و «وَرَع» تأکید زیادی شده‌است تا جایی که آن را جزء ارکان دین شمرده‌اند.

در زمان حضرت باقر العلوم علیه السلام یک فرد نابینا خدمت ایشان می‌رسد و عرض می‌کند: ای پسر رسول خدا، آیا شما محبت و دلباختگی و ولایت مرا نسبت به خودتان می‌دانید؟ فرمود: بله. عرض می‌کند: من پریشی دارم و با توجه به اینکه نابینا هستم و کمتر راه می‌روم و نمی‌توانم همیشه خدمت شما برسم، از شما پاسخ

آن را می‌خواهم (یعنی پاسخ کاملی می‌خواهم که تکلیف مرا روشن کند). حضرت فرمودند: درخواست خود را بگو. گفت: دینی را که شما و اهل بیت شما، خدا را به آن بندگی می‌کنید، به من بفرمایید تا من هم خدای عزوجل را به همان دین، بندگی کنم. فرمود:

إِنْ كُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَةَ فَقَدْ أَعْظَمْتَ الْمَسْأَلَةَ. وَاللَّهِ لَأَعْطِيَنَّكَ دِينِي وَدِينَ آبَائِي الَّذِي نَدِينُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ، وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَالْوِلَايَةُ لَوْلِيَانَا، وَالْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا، وَانْتِظَارُ قَائِمِنَا، وَالْإِجْتِهَادُ، وَالْوَرَعُ.<sup>۱</sup>

سخن کوتاه نمودی ولی پرسش بزرگی مطرح کردی. قسم به خدا دین خود و دین پدرانم را که خدای عزوجل را به آن بندگی می‌کنیم برایت می‌گویم: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و پذیرفتن آنچه او از جانب خدا آورده است، و دوستی با دوست ما، و بیزاری از دشمن ما، و تسلیم نسبت به امر ما، و انتظار کشیدن نسبت به قائم ما، و تلاش و جدیت (در رعایت واجبات و پرهیز از محرمات) و ورع.

پذیرفتن آنچه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا آورده و تسلیم نسبت به آن، یک امر صرفاً قلبی است و بیش از هر چیز شامل اعتقاد به امامت و ولایت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌شود. اجتهاد و ورع نیز ریشه قلبی دارند، اما لوازم و آثار خارجی آنها هم مهم است. اجتهاد از کلمه «جهد» به معنای تلاش و کوشش گرفته شده و منظور از آن جدیت داشتن در رعایت حرام و حلال شریعت است و سهل‌انگاری نکردن نسبت به احکام شرعی. لأبالی‌گری در مورد عمل به احکام شرعی، با تعبد و تقید که لازمه تسلیم و پذیرش ولایت خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام است، نمی‌سازد. بنابراین هر قدر مؤمن تقیدش در عمل به وظایف شرعی و رعایت حدود آن بیشتر و کاملتر می‌باشد، سهم بیشتری از تقید و تسلیم نسبت به خدا و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام برده است و لذا دیندارتر است. و هر چقدر اهل مسامحه و سهل‌انگاری

در این امور باشد، به همان اندازه کمتر اهل تسلیم می باشد.

### عاقبت به خیری به وسیله ورع

ورع به روحیه «پاسداری و مراقبت از دین» اطلاق می شود؛ یعنی اینکه انسان حفظ دین برایش اهمیت داشته باشد. وقتی شیء گرانبهائی به کسی سپرده می شود و او مسئولیت نگهداری از آن را می پذیرد، چه رفتاری را نسبت به آن پیش می گیرد؟ قطعاً آن را جایی قرار می دهد که مطمئن است آسیبی به آن نمی رسد و خطری آن را تهدید نمی کند. و اگر جایی باشد که احتمال دهد - نه یقین داشته باشد - آفتی متوجه آن چیز باشد، هرگز در آن مکان قرارش نمی دهد. کسی که همین حالت را نسبت به دین خود - که ارزشمندترین و گرانبهاترین چیز است - داشته باشد، اهل ورع است.

بنابراین «ورع» به شخصی گفته می شود که نه تنها از محرّماتِ قطعی بلکه از شبهات نیز اجتناب می کند؛ زیرا نگران است که اگر از شبهات پرهیز نکند، به حرام کشیده شود. او می خواهد به گونه ای رفتار کند که مطمئن باشد دینش محفوظ می ماند. چنین کسی در موارد مشکوک قطعاً احتیاط می کند و بی باکانه وارد آنها نمی شود؛ درست مانند کسی که از کنار درّه هولناکی عبور می کند که اگر از لبه آن حرکت کند، از سقوط در آن ایمن نیست و لذا احتیاط می کند و قدری با لبه پرتگاه فاصله می گیرد تا مطمئن باشد که با یک لغزش کوچک به ته درّه سقوط نخواهد کرد.

با این ترتیب، ورع حکم نخ تسبیح را دارد که همه دانه های آن را در کنار هم نگه می دارد و عبادات حکم دانه های تسبیح را دارند. تا وقتی این نخ سالم است، دانه ها در کنار هم قرار گرفته و منظم هستند؛ و اگر این نخ پاره شود، دانه ها هم می ریزند و دیگر تسبیحی باقی نمی ماند. امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

الْوَرَعُ نِظَامُ الْعِبَادَةِ. فَإِذَا انْقَطَعَ الْوَرَعُ، ذَهَبَتِ الدِّيَانَةُ. كَمَا أَنَّهُ إِذَا انْقَطَعَ السِّلْكُ  
اتَّبَعَهُ النَّظَامُ.<sup>۱</sup>



ورع به رشته درآورنده عبادات است. اگر ورع بریده شود، دینداری هم می‌رود. همانطور که اگر رشته پاره شود، رشته شده هم به دنبال آن از هم می‌پاشد.

بنابراین رعایت واجبات و اجتناب از محرمات که جدیت در آن، اجتهاد نامیده می‌شود، باید با حالتِ وَرَع توأم باشد تا دین انسان را حفظ کند. لذا فرموده‌اند که اجتهاد بدونِ وَرَع مفید فایده نیست:

إِعْلَمُ أَنَّ لَایَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَآ وَرَعٍ فِیهِ.<sup>۱</sup>

بدان که اجتهادی که ورع در آن نباشد، فایده ندارد و نتیجه نمی‌بخشد.

ظاهراً فایده مورد نظر که با اجتهاد تنها به دست نمی‌آید؛ حفظ و مراقبت از دین است که این کار فقط از حالت ورع ساخته است. شخصی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: «مَا الَّذِي يُثَبِّتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ؟»: چه چیزی ایمان را در بنده ثابت می‌گرداند؟ حضرت می‌فرمایند:

الَّذِي يُثَبِّتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ.<sup>۲</sup>

آنچه ایمان را در بنده ثابت می‌گرداند، ورع است.

پس معلوم می‌شود که اجتهاد با ورع متفاوت است و در عین حال هر دو در کنار هم باید باشند. البته ورع از اجتهاد بالاتر است. حدِّ بالای اجتهاد ترک گناهان است و بالاترین مرتبه ورع، توقف کردن در امور شبهه‌ناک می‌باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ... أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ.<sup>۳</sup>

بسا ورع‌ترین مردم کسی است که در موارد شبهه‌ناک توقف کند... سخت‌کوش‌ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.

در پایان بحث از ورع این نکته را متذکر می‌گردیم که: طبق آنچه در بخش اول

۱- بحار ج ۷ ص ۲۹۶ از امام صادق علیه السلام.

۲- بحار ج ۷ ص ۳۰۴.

۳- بحار ج ۷ ص ۳۰۵.

کتاب گذشت، اصل دین همانا اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و تسلیم به ایشان است که حقیقت اسلام و ایمان نیز همین است؛ ولی آنچه این اصل را از تباهی حفظ می‌کند، روحیه پاسداری و مراقبت از آن به وسیله رعایت احکام الهی است. و ورع درست همین نقش را در محافظت از دین دارد. به همین جهت ائمه علیهم السلام که خود را به امر خدا متکفل دستگیری و نجات دوستانشان می‌دانند، سفارش زیادی نسبت به «ورع» کرده‌اند با این تعبیر که رعایت ورع کمکی است که دوستان اهل بیت علیهم السلام به ایشان می‌کنند. امام صادق علیه السلام به یکی از موالیان خود فرمود:

وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعَلَىٰ دِينِ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ. فَأَعِينُونَا عَلَىٰ ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ.<sup>۱</sup>

قسم به خدا شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید. پس ما را نسبت به این امر (دینداری خودتان) به وسیله ورع و اجتهاد یاری نمایید.

سفارش امام علیه السلام این است که ما را برای حفظ دین خودتان یاری کنید. با اینکه حفظ دین ما علی الظاهر به خود ما مربوط می‌شود، ولی ایشان به خاطر علاقه‌ای که به عاقبت به خیری دوستانشان دارند و خود را ولی و سرپرست آنها می‌دانند، نمی‌توانند نسبت به حفظ دین آنها بی تفاوت باشند. و در واقع لطف و عنایت ایشان باید دستگیری از اهل ولایت کند تا در لغزشگاهها سقوط نکنند و بتوانند خود را حفظ نمایند. کاری که از ما برمی‌آید این است که آنها را به وسیله ورع و اجتهاد در نجات خودمان کمک و یاری نماییم و با گناه کردن، آنها را در نجات دادن خود به زحمت نیندازیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ. فَإِنَّهُ الدِّينُ الَّذِي نُلَازِمُهُ وَ نَدِينُ اللَّهِ بِهِ وَ نُرِيدُهُ مِمَّنْ يُوَالِيَنَا. لَا تُتَعَبُونَ بِالشَّفَاعَةِ.<sup>۲</sup>

بر شماست رعایت کردن ورع. بدرستی که ورع آن دینی است که ما ملتزم به آن هستیم و خدا را به وسیله آن بندگی می‌کنیم. و همین را از اهل ولایت و

۱- بحار ج ۷۰ ص ۳۰۶ ح ۲۷.

۲- بحار ج ۷۰ ص ۳۰۶ ح ۲۹.

محبت خود انتظار داریم. ما را به خاطر شفاعت کردن به سختی و زحمت نیندازید!

آنچه بالاخره انسان را نجات می دهد و باعث سعادت اخروی اوست، همانا شفاعت اهل بیت علیهم السلام می باشد. وقتی که فرشتگان مقرب خدا و پیامبران فرستاده شده او و مؤمنان امتحان شده خدا، احتیاج به شفاعت ایشان دارند، حساب ما بندگان گناهکار روشن است. حضرت کاظم علیه السلام می فرمایند:

إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ... فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مَّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ مُنْتَحِنٌ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.<sup>۱</sup>

اگر نیازی به درگاه الهی داشتی، خدا را به حق محمد و علی قسم بده که... زیرا وقتی روز قیامت شود هیچ فرشته مقرب و هیچ پیغمبر مرسل و هیچ مؤمن امتحان شده ای نمی ماند مگر آنکه در آن روز به این دو نفر احتیاج دارد.

البته نیاز معصومین (اعم از پیامبران و فرشتگان) به اهل بیت علیهم السلام به خاطر نجات از عذاب الهی نیست، بلکه دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از آنها برای بالا بردن درجه و مقام آنهاست و به طور کلی هیچکس از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت بی نیاز نیست. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر آنکه در روز قیامت، محتاج شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

البته شفاعت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از شفاعت ایشان جدا نیست و کسی را که آنها شفاعت کنند مانند این است که پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت کرده باشد. حال که همه امید ما در عاقبت به خیری و سعادت اخروی به دستگیری و شفاعت

۱- بحار ج ۸ ص ۵۹.

۲- بحار ج ۸ ص ۴۲ ح ۳۱.

اهل بیت علیهم السلام است، کاری نکنیم که ایشان را در شفاعت کردن خود به زحمت بیندازیم. به خاطر همین مسئله ما را به ورع توصیه فرموده‌اند تا با رعایت آن، بدون آنکه پیشوایان خود را به رنج و زحمت اندازیم، مورد شفاعت آنها قرار بگیریم. ان شاء الله تعالی.

### خلاصه مهمترین وظایف شیعیان در زمان غیبت

در پایان این بخش، مباحث مطرح شده در این فصل را فهرست وار خلاصه می‌کنیم تا اهم وظایف دوستان ائمه علیهم السلام را در زمان غیبت یک بار دیگر مرور نماییم و در عملی ساختن آنها بکوشیم:

- ۱- داشتن اعتقادات صحیح منطبق بر کتاب و سنت
- ۲- تسلیم کامل نسبت به همه آنچه از ائمه علیهم السلام به ما رسیده است (احادیث)
- ۳- محبت به اهل بیت علیهم السلام
- ۴- دوستی با اهل ایمان و رسیدگی به نیازهای ایشان
- ۵- دشمنی با مخالفان اهل بیت علیهم السلام
- ۶- زندگی کردن با یاد امام عصر علیه السلام عجل الله تعالی فرجه
- ۷- کسب علوم ائمه علیهم السلام و تعلیم آنها
- ۸- انتظار فرج امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه
- ۹- نزدیک دانستن زمان ظهور بدون تعیین وقت برای آن
- ۱۰- قصد جدی برای یاری امام علیه السلام در زمان ظهور
- ۱۱- تجدید بیعت با حضرت مهدی علیه السلام در مناسبتهای مختلف
- ۱۲- جدیت در دعا کردن برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام عجل الله تعالی فرجه
- ۱۳- نصرت اهل بیت علیهم السلام از هر راه ممکن
- ۱۴- احساس حضور در محضر امام غایب
- ۱۵- حفظ تقوا و ورع در دین

اینها مهمترین ویژگیهایی است که اهل معرفت و ولایت ائمه علیهم السلام در زمان غیبت باید دارا باشند تا اگر قبل از ظهور امام علیه السلام از دنیا رفتند، مرگشان مرگ

جاهلی نباشد و درک نکردن زمان حضور امام عصر علیه السلام ضرری به آنها وارد نسازد. جزئیات بیشتر نسبت به این وظایف و نیز سایر تکالیف بندگان را نسبت به امام غایب علیه السلام می توان از باب هشتم کتاب «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام» برگرفت.

### دعای پایان

پایان بخش کتاب را نقل فقراتی از دعایی که نایب اول امام زمان علیه السلام جناب ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی املا فرموده و دستور به خواندن آن در زمان غیبت امام علیه السلام داده است، قرار می دهیم. این دعا را مرحوم سیدبن طاووس در اعمال روز جمعه ضمن دعاهای وارده بعد از نماز عصر آورده و مضامین آن، وظایف منتظران ظهور حضرت را تا حد زیادی مشخص می کند:

اللَّهُمَّ وَ لَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا. وَ لَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَ انْتِظَارَهُ وَ الْإِيمَانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَقْتَنَطْنَا طَوْلُ غَيْبِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَ يَكُونَ يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ. وَ قَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَ الْمَحَبَّةَ الْعُظْمَى وَ الطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى. وَ قَوِّنا عَلَى طَاعَتِهِ وَ تَبَتُّنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ. وَ اجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ الرَّاظِبِينَ بِفِعْلِهِ. وَ لَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَ لَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لَا شَاكِينَ وَ لَا نَاكِبِينَ وَ لَا مُرْتَابِينَ وَ لَا مُكَذِّبِينَ.<sup>۱</sup>

خداوندا، به خاطر طولانی شدن زمان غیبت حضرت و بیخبر بودن ما از ایشان، یقین را از ما سلب نکن و یاد کردن از او و انتظار او را کشیدن و ایمان (به او) و قوت یقین نسبت به ظهور او و دعا کردن در حق او و درود فرستادن بر او، (هیچیک از اینها) را از ما نگیر؛ تا اینکه طولانی شدن غیبت او، ما را از قیامش ناامید نکند و تا اینکه یقین ما نسبت به آن (قیام حضرت) همچون

یقین ما نسبت به قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و وحی و قرآنی که او آورده، باشد.

و دلهای ما را در ایمان به آن حضرت قوی بدار تا آنکه به دست (پربرکت) او ما را در شاهراه هدایت و بزرگراه روشن و صراط مستقیم حرکت بدهی. و ما را در اطاعت از او نیرومند کن و در پیروی از او ثابت قدم بدار. و ما را داخل در حزب او و جزء یاران و یاوران او و کسانی که از کارهای او خشنود هستند، قرار بده. و این حالات را در طول زندگی و هنگام مردن از ما سلب نکن؛ تا آنکه ما را در حالی از دنیا ببری که جزء شک کننده‌ها و پیمان شکنان و تردید آورندگان و تکذیب کنندگان نباشیم.

«آمین رب العالمین»